

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

سفر نازک کا زاما



کتابخانہ انجمنی اہلسنت

سفرنامه کا زاما

سفرنامہ و خطرات اگی ٹوکازاما

نخستین وزیر مختار راپن در ایران (۱۳۰۸ تا ۱۳۱۱ خورشیدی)

ترجمہ دکتر ہاشم رجب زاده



انجمن آثار و معارف اسلامی
۱۳۸۰

کازاما، آکیو. ۱۸۸۵ - Kasuma, Akio
سفرنامه کازاما: سفرنامه و خاطرات آکی نو
کازاما نخستین وزیر مختار ژاپن در ایران (۱۳۰۸
تا ۱۳۱۱ خورشیدی) / ترجمه هاشم رجب زاده. —
تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ۱۳۸۰.
۲۲۶ ص. — (انتشارات انجمن آثار و مفاخر
فرهنگی؛ ۲۴۲)

ISBN 964-6278-84-1

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیپا.
۱. ایران -- سیر و سیاحت -- قرن ۱۴. ۲. ایران
-- تاریخ -- پهلوی، ۱۳۰۴ - ۱۳۲۰. ۳. سفرنامه‌ها.
الف. رجب زاده، هاشم، مترجم. ب. انجمن آثار و
مفاخر فرهنگی. ج. عنوان. د. عنوان: سفرنامه و
خاطرات آکی نو کازاما نخستین وزیر مختار ژاپن در
ایران (۱۳۰۸ تا ۱۳۱۱ خورشیدی).

۹۵۵/۰۸۲۲۰۴۲

DSR ۱۴۸۱/ک
۱۳۸۰

۸۰-۱۴۹۸۵

تابخانه ملی ایران
محل نگهداری:



انجمن آثار و مفاخر فرهنگی

سفرنامه کازاما

سفرنامه و خاطرات آکی نو کازاما

نخستین وزیر مختار ژاپن در ایران

ترجمه دکتر هاشم رجب زاده

امور فنی چاپ: محمد رثوف مرادی

چاپ اول، ۱۳۸۰ □ شمارگان ۱۵۰۰ نسخه

چاپ: مؤسسه چاپ و انتشارات دانشگاه تهران

حق چاپ برای انجمن آثار و مفاخر فرهنگی محفوظ است

دفتر مرکزی: تهران - خیابان ولی عصر - پل امیربهداد - خیابان سرگردبشیری (بوعلی) - شماره ۱۰۰

تلفن: ۵۳۷۴۵۳۱-۳، دورنویس: ۵۳۷۴۵۳۰

دفتر فروش: خیابان انقلاب بین خیابان ابوریحان و خیابان دانشگاه - ساختمان فروردین - شماره ۱۳۰۴،

طبقه چهارم - شماره ۱۴؛ تلفن: ۶۴۰۹۱۰۱

شابک: ۹۶۴-۶۲۷۸-۸۴-۱ ISBN : 964-6278-84-1

سفرنامه کازاما، ۲۴۲



62788419

پیشگفتار انجمن به نام خداوند جان و خرد

در زمینه تحقیقات تاریخی از مستشرقان خارجی کتاب‌ها و مقالات فراوانی به زبان فارسی ترجمه شده و به چاپ رسیده است که کم و بیش از کیفیت و چگونگی تفکر و دیدگاه‌های آنان نسبت به ایران و ایرانیان آگاه هستیم، اما پیداست پژوهش‌های ایران‌شناسان ژاپنی به علت ناآشنا بودن ایرانیان به زبان ژاپنی دور از دسترس مانده است. شناخت ژاپنی‌ها از ایران و ایرانی با سفر ماساهارو یوشیدا (Masaharo Yoshida) به ایران آغاز می‌شود که این خود سرآغازی است در برقراری روابط سیاسی و اقتصادی دو کشور ایران و ژاپن. زمانی که ناصرالدین شاه از سفر دوم خود از اروپا به ایران بازمی‌گشت در پترزبورگ، تاکه آکی انوموتو (Takeaki Enomoto) سرکنسول ژاپن در روسیه را به حضور پذیرفت و علاقه‌مندی خود را نسبت به برقراری مناسبات دوستانه بین دو کشور اعلام کرد. انوموتو طی گزارشی موضوع را به اطلاع کاآرواینونه (Kaoru Inone) وزیر خارجه وقت ژاپن رسانید. اینونه، هیأتی تجاری - سیاسی که مرکب از نوبویاسو فوروکاوا (Nobuyasu Furukawa) فرمانده هنگ مهندسی ستاد کل ارتش، سون ایچیرویوکویاما (Sonichiro Yokoyama) معاون مدیر شرکت بازرگانی، اوکوراگومی

(Okuragumi) نماینده اداره بازرگانی وزارت دارایی و پنج بازرگان به ریاست یوشیدا در پنجم آوریل ۱۸۹۰ با ناو جنگی هیئی (Hiei) روانه ایران نمود. هیأت اعزامی در اواخر ماه ژوئیه از راه بوشهر به سوی تهران حرکت کردند و در تهران به حضور ناصرالدین شاه رسیدند و پس از شش ماه توقف از طریق بندر انزلی راهی استانبول شدند. از این تاریخ به بعد باب آمد و رفت ژاپنی‌ها به ایران باز شد و افرادی چون یاسوماسا فوکوشیما (Fukushima Yasumasa)، در سال ۱۸۹۶ تویوکیچی ایثناها (Toyokichi Ienaga)، در سال ۱۸۹۹ ماساجی اینوئه (Masaji Inoue)، در سال ۱۹۰۲ کوتارو یاماتوکا (Kotaro Yamaoka) در سال ۱۹۰۹ را می‌توان نام برد که هر کدام با دیدگاه‌های خاص خود وضع اجتماعی و سیاسی ایران را ترسیم نموده‌اند که حاصل مطالعات آنها در ژاپن به چاپ رسیده است. از میان این افراد کوتارو یاماتوکا معروف به حاجی کوتارو، اولین ژاپنی است که در دوره میجی (Meiji) اسلام را پذیرفته و در سال ۱۹۰۹ به زیارت حج مشرف شده است، وی در خاطرات خود به نکته مهم و اساسی درباره جهان اسلام اشاره کرده و می‌نویسد: سیاست جهان بدون در نظر گرفتن دنیای اسلام ناقص است. البته بیان این عقیده در آن زمان، نقش اسلام را در تبیین سیاست جهانی نشان می‌داد. اما می‌توان به آسانی پذیرفت ژاپنی‌هایی که در آن دوره به ایران می‌آمدند، به دلیل ناآشنا بودن با فرهنگ و تمدن ایران برداشت‌های نادرست از جامعه ایرانی داشته باشند. از این رو هر چه می‌دیدند و یا می‌شنیدند برای آنان جالب، جذاب و شگفت‌انگیز و باورنکردنی بوده است. بی‌شک تفاوت دو فرهنگ با ممیزات و ویژگیهای مخصوص به خود می‌توانست در برداشت‌های ژاپنی‌ها که به ایران سفر می‌کردند مؤثر باشد. چه هیچ‌گاه ایران در مسیر راه بازرگانان، سیاحان و دانشجویان و سیاستمداران که به آسیا سفر می‌کردند نبود، تا شناختی از ایران کسب کرده

باشند. اصولاً ایران برای ژاپنی‌ها دنیای ناشناخته‌ای بود. با شروع جنگ ژاپن با روسیه و انتقال اخبار جنگ و پیروزی‌های ژاپن از طریق جراید آن دوره حسن احترام ایرانیان را به ژاپنی‌ها برانگیخته بود و می‌دانیم که انعکاس همین اخبار، در تنویر افکار عمومی و قیام مردم بر علیه حکومت مرکزی و پیروزی انقلابیون نقش مؤثری داشته است. در سالهای بعد، علاقه‌مندی دو کشور برای ایجاد روابط سیاسی - تجاری، موجب تأسیس کنسولگری ژاپن در سال ۱۳۰۴/۱۹۲۵ ش. در تهران شد. در سال ۱۳۰۸/۱۹۲۹ ش. آکی‌یو کازاما به عنوان وزیر مختار ژاپن تعیین و روانه ایران گردید. کازاما کمتر از سه سال در ایران ماند. او شیفته فرهنگ و تمدن ایران شد. درباره تاریخ ایران به مطالعه پرداخت، ذوق و هنر ایرانیان را ستود و به ادب فارسی دل بست. به حافظ و خیام و فردوسی عشق ورزید. از هر جا که گذر کرد دیده‌ها و شنیده‌های خود را یادداشت نمود و به عنوان سیاستمداری کار آمد، وضع ایران را بررسی کرد و چون به وطن خود برگشت یادداشت‌های خود را به صورت مدون تحت عنوان: «سرزمین‌های ایران، عربستان و ترکیه» به چاپ رسانید. سفرنامه کازاما جالب و خواندنی است و ما را با دیدگاه یک سیاستمدار عالم و دانشمند، نسبت به ایران آشنا می‌سازد و نشان می‌دهد که کهن سرزمین ایران را از چه منظری بررسی کرده و چگونه مسایل اجتماعی و فرهنگی را ارزیابی نموده است. آنچه مسلم است، کازاما به اوضاع اجتماعی و سیاسی ایران و بازتاب آن نگاهی منصفانه داشته است. این اثر را دانشمند محترم و ژاپن‌شناس زبردست آقای دکتر هاشم رجب‌زاده، استاد دانشگاه مطالعات خارجی اوساکا به نثری دلنشین، ساده، روان و پخته به شکلی که روح و رایحه اثر حفظ شود به فارسی ترجمه نموده و هر جا که نیاز به توضیح بوده شرحی آورده است تا خوانندگان محترم را ابهامی در فهم مطلب نباشد. بی‌شک شیرینی سخن و روانی کلام و محتوای سرشار سفرنامه که تقریر

مردی است نکته‌پرداز، تجربه آموخته و اهل قلم، خواننده کتاب را در زیر ستارگان پرنور و مهتاب دل‌انگیز شبانگاهی و آفتاب سوزان کویر هم سفر خود کرده از شهری به شهری و از کویی به کویی خواهد کشاند و گام به گام یادآور یادگارهای به‌جامانده از بلند قامتان عرصه تاریخ کهن سرزمین ایران خواهد شد.

بی‌شک، ترجمه سفرنامه‌ها و سایر آثار به جا مانده از محققان و ایران‌شناسان ژاپنی، ما را با اندیشه‌های آنان آشنا خواهد ساخت و سهم مترجم محترم در گشودن این دریچه ستودنی و ماندنی خواهد بود.

دکتر محمد رضا نصیری

قائم‌مقام و عضو شورای علمی انجمن آثار و مفاخر فرهنگی

فهرست مطالب

۱۳	پیشگفتار مترجم
۲۱	مقدمه نویسنده
۲۳	به سویی ایران
۲۳	از باکو به انزلی
۲۶	انزلی
۲۷	قزوین
۳۰	تهران؛ سوگی از دست دادن همکار
۳۴	ساختمان تازه سفارت ژاپن
۳۶	ذوق و زیبایی شناسی ایرانی
۳۹	کوه فوجی ایران (دماوند) و «گینزا»ی تهران (لاله زار)
۴۱	تهران و بازار
۴۳	نوروز و عید قربان
۴۷	آغاز مأموریت در ایران
۴۷	دیدارم با رضاشاه
۴۷	تشریفات باربایی
۵۱	سیمای رضاشاه و برآمدن او به قدرت
۵۴	تقدیم استوارنامه؛ سخن گفتن شاه به ترکی
۵۶	اثر نخستین دیدار

- ۵۸ سالگرد تاجگذاری
- ۶۰ روش سیاسی رضاشاه
- ۶۴ سلام نوروزی و میهمانی های شاه
- ۶۵ تخت طاووس
- ۶۷ گشت و گذاری در ایران
- ۶۷ پرواز بر فراز ایران
- ۶۷ از تهران تا اصفهان
- ۶۹ زیارتگاه قم
- ۷۰ اصفهان
- ۷۲ مسجد شاه
- ۷۴ عالی قاپو؛ سمفونی عشق شاهانه
- ۷۵ چهل ستون
- ۷۷ پل کهنه شگفتی برانگیز
- ۷۸ شهر مذهبی
- ۷۸ کارگاه قالی؛ سرخ گل های تنیده از دل
- ۸۰ به سوی شیراز
- ۸۰ کشت تریاک
- ۸۲ بختیاری ها
- ۸۳ جلفا، شهر آرامنه؛ کلیسای آرامنه
- ۸۷ شاه عباس بزرگ
- ۹۴ شیراز
- ۹۶ سرزمین حافظ و سعدی
- ۱۰۱ پایتخت کریم خان، بانی سلسله زند
- ۱۰۲ تخت جمشید - کاخ داریوش بزرگ
- ۱۰۸ پاسارگاد - پایتخت کهن

- ۱۱۰ در راه بوشهر
- ۱۱۳ از بوشهر تا محمره؛ شوش یا شوشتر
- ۱۱۷ شرکت نفت ایران و انگلیس
- ۱۱۹ دیدار از میدان‌های نفتی
- ۱۲۳ مایه‌ها و جلوه‌های فرهنگ و تمدن ایران
- ۱۲۳ فرهنگ عصر ساسانی
- ۱۲۳ مناسبات ایران و چین
- ۱۲۵ دارو ما ایرانی است
- ۱۲۶ سلسله شکوهمند
- ۱۲۸ یادگار شاه خسرو
- ۱۲۸ سنگ نقش طاق بستان
- ۱۳۰ حجاری نقش رستم
- ۱۳۱ داستان عشق شاه خسرو و شاهدخت شیرین
- ۱۴۱ جامعه ایران
- ۱۴۱ زن ایرانی
- ۱۴۴ کشف حجاب به عنوان سرآغاز آزادی زنان
- ۱۴۶ ازدواج موقت (مُتعه)
- ۱۴۷ عروسی ایرانی
- ۱۵۱ از آبستنی تا زایمان
- ۱۵۳ قانون تازه ازدواج در ایران
- ۱۵۹ ادیان و آیین‌ها در ایران
- ۱۵۹ دین مردم ایران
- ۱۵۹ دین محمدی و مذهب شیعه
- ۱۶۱ تعزیه داری محرم
- ۱۶۱ به راه افتادن دسته‌های عزاداری

۱۶۴	تعزیه؛ نمایش مذهبی
۱۶۶	اندیشه سیاسی تشیع
۱۶۸	آیین زرتشت
۱۷۰	دین و دولت
۱۷۴	مانی و دین او
۱۷۶	آیین‌های دیگر
۱۷۷	هنر ایران
۱۷۷	قالی ایران
۱۸۱	قشون ایران
۱۸۷	ایران و همسایگان
۱۸۹	هنر ایران
۱۸۹	ذوق هنری
۱۹۰	هنر معماری
۱۹۴	خط، خوشنویسی و کتاب آرایی
۱۹۵	چینی و سفال سازی
۱۹۷	فلزکاری
۱۹۸	پیکر تراشی - ساخته‌های هنری از چوب
۱۹۹	نگارگری
۲۰۰	قلمدان سازی
۲۰۲	مینیاتور
۲۰۴	نساجی و گلدوزی
۲۰۶	موسیقی و نمایش
۲۰۷	نمایش آئینی
۲۱۶	مرتع نشینان و عشایر
۲۲۱	منابع عمده استفاده شده در ترجمه و شرح مطالب این کتاب

پیشگفتار مترجم

ژاپن پس از نهضت تجدّد (۱۸۶۸ م.)، به دنبال سه قرن انزوا، همچنانکه به تلاش پر دامنه برای ساختن خود از درون و جبران عقب ماندگی از کشورهای صنعتی اروپا و آمریکا برآمد، ناگزیر دید که در صحنه جهانی نیز حاضر و ناظر باشد و احوال دنیا و آنچه را که در پیرامون عالم می گذرد از نزدیک بشناسد و بسنجد و آگاهانه به تدبیر کار خود برآید. این همه در سوی هدف اعتلای ژاپن و برآمدن و همسری یافتن با قدرتهای غربی و سرانجام برتری یافتن بر آنها بود که، بزرگ مردان و دولت مداران با عزم آن روزگار پیش پای ملت خود نهاده و همه منابع انسانی و مادی کشور را در راه آن بسیج کرده بودند. دامنه این تلاشها و شور و شتابی که رهبران آن روز ژاپن در این کار داشتند از اینجا پیداست که کمی بیش از یک دهه از آغاز نهضت (میجی)، در سال ۱۸۸۰ م (۱۲۹۷ هـ.) هیأت سفارتی به ریاست ماساهارو یوشیدا Masaharu Yoshida به دربار ناصرالدین شاه فرستادند، و پس از آن نیز کسانی از این سرزمین به عنوان سفیر و سیاح و محقق به ایران آمدند. با این همه، ژاپن تا بعد از جنگ جهانی اول نمایندگی دیپلماتیک در ایران نداشت.

نخستین بار در مهرماه ۱۳۰۵ (اکتبر ۱۹۲۶)، ایواتارو اوچی یاما Iwataro

Uchiyama مأمور وزارت خارجه ژاپن به تهران آمد، و با اینکه دفتر سفارت در تهران دایر کرد و خانه مسکونی گرفت و یکسال تمام به عنوان وزیر مختار ژاپن با جامعه دیپلماتهای خارجی مقیم تهران معاشر بود، سمت دیپلماتیک نداشت، بلکه با عنوان دبیر سفارت ژاپن، در استانبول، فعالیت می کرد.

اوچی یاما دفتری از خاطره های اقامت خود در تهران منتشر ساخت.^۱ پس از او، ناریئه گونسو Nārié Gunso (گونسو به معنی سپاهی یا لشکری، سرکار ناریئه) مأمور ایران شد، و پس از چندی، در سال ۱۳۰۸ خورشیدی (۱۹۲۹ م.) شونسکه ناروسه Shunsuké Nārusé از وزارت خارجه ژاپن، که مقام دبیری در رده دیپلماتیک داشت، به ایران آمد. مأموریت ناروسه که برای آماده ساختن کارهای تأسیس نمایندگی ژاپن به تهران آمده بود، چند ماهی بیشتر نپایید، و زندگیش به سر آمد.

شادروان ئیجی اینووہ Eiji Inoue از ژاپنیان فارسی دان و آگاه به امور ایران که در سال ۱۳۶۵ (۱۹۸۶ م.) درگذشت، در یادداشت هایش نوشته است: «در پائیز سال ۴ شووا Showa (چهارمین سال سلطنت امپراتور شووا، برابر ۱۹۲۹ م.) ناروسه دبیر سفارت ژاپن در تهران سخت بیمار شد. به ژاپن تلگرام فرستادند و دکترایشی میتسو Ishimitsu همراه آساکورا Āsakura (مأمور اداری وزارت خارجه ژاپن) روانه تهران شد. آنها در مسکو به آکیئوکازاما که از اروپا به مأموریت وزیر مختاری ژاپن روانه ایران بود پیوستند، و با هم به ایران آمدند (ئیجی اینووہ: واگاکایسو ایران Masayuki Inoue Eiji, Wōgō Kōisu Iran، به کوشش و نشر ماسایوکی اینووہ Masayuki Inoue، توکیو، ۱۹۸۶، ص ۵۰).

چند روزی پس از رسیدن کازاما به ایران، ناروسه از بیماری مالاریا درگذشت.

۱. سفرنامه و خاطرات اوچی یاما نخستین فرستاده ژاپن به ایران در سده بیستم، ترجمه فارسی، با معرفی و مقدمه هاشم رجب زاده، ماهنامه کلک، شماره ۶۵ - مرداد ۱۳۷۴ - ص ۳۰۵ تا ۳۴۲).

کازاما در شرح بار یابیش نزد رضاشاه نوشته است که شاه در مرگ ناروسه به او تسلیت گفت.

کازاما که نخستین وزیر مختار رسمی و معرفی شده ژاپن در ایران بود، در تاریخ ۱۰ دسامبر ۱۹۲۹ (۱۹ آذر ۱۳۰۸) به تهران رسید و تا ۲۳ اکتبر ۱۹۳۲ (۱ آبان ۱۳۱۱) در اینجا مقیم و مأمور بود. او مردی اهل فضل محقق، تاریخدان، و صاحب قلم بود که پس از پایان مأموریتش از ایران، خاطره‌ها و یافته‌های خود را در کتابی با عنوان (ساباکو - نو - کونی: پروشیا، عربیا، تورکو، Šbāko - no Kuni; Perushiya, Toruko Arabiya, Toruko) (سرزمین‌های بیابان، ایران، عربستان و ترکیه) منتشر کرد (نشر ایوانامی شوتن Iwânâmishoten، توکیو ۱۹۳۵). این کتاب مجموعه‌ای پر محتوا در معرفی تاریخ، تمدن، فرهنگ و جامعه ایران است.

در سال ۱۹۳۷ کتاب دیگری، به نام توءزای زاکی چو Tô Zâi Zâki Cho از کازاما در توکیو منتشر شد، و پس از آن، در سالهای ۱۹۳۹ تا ۱۹۴۱، یک دوره کتاب در سه مجلد با عنوان کای کیو - تو Kai kyo-to (مردم مسلمان) در تحقیق احوال اقوام مسلمان انتشار داد (ایوانامی شوتن، توکیو).

زندگی کازاما که کار دیوانی را با تحقیق و تألیف علمی انبار کرده بود، در سالهای توفانی میان دو جنگ بزرگ دستخوش حوادث روزگار بود. او پس از مأموریت در ایران، وزیر مختار ژاپن در لیسبون پرتقال شد و سپس در میانه جنگ اقیانوس آرام (۱۹۴۳ م.) به فرمانداری نظامی - سیاسی ویتنام که به اشغال ژاپن در آمده بود، در هانوی منصوب شد. در ماه آوریل ۱۹۴۵ (بهار ۱۳۲۴)، چند ماهی پیش از پایان جنگ، که کازاما برکشتی آوامارو Awamaru روانه ژاپن بود، این کشتی ژاپنی در غرب دریای چین هدف اژدرافکن امریکایی قرار گرفت و غرق شد. در این حادثه کازاما هم جانش را از دست داد.

کازاما نمونه‌ای از مردان با عزم و تدبیر و پرتلاش و توان بود که انقلاب میجی، یا به عبارت بهتر، نهضت اصلاحات عصر جدید ژاپن (انقلاب از بالا) را طرح

انداختند، و با ارده آهنین، فداکاری و ایثار آن را پیش بردند و به انجام رساندند. این دوره، نیمه دوم سده نوزده، عصری شگفتی برانگیز در تاریخ ژاپن است. زیرا که سرزمین آفتاب در این روزگار، مردانی بار آورد که در همان جامعه ژاپن نیز خاستگاه بسیاری سرداران و سران پر مایه و جوهر است که به فضیلت‌های والا ممتاز بودند. نیکبختی ژاپن این بود که در دوره‌ای حساس از تاریخ آسیا و جهان چنین نخبگان و برجستگانی سکان‌دار دولت بودند و توانستند (سفینه ژاپن) (به اصطلاح ژاپنی‌ها (نیهون مارو) را سنجیده و با تدبیر از دریای توفانی بگذرانند و به ساحل نجات و کرانه سعادت امروزی برسانند.

سفرنامه و یادداشتهای ایران کازاما، گویای ذهن روشن، فکر سلیم و اطلاعات پردامنه اوست، و خواننده با نگاهی به این نوشته در می‌یابد که این دانشیِ مردِ ادیب، دیپلمات و سیاستمدار چه آگاهیهای وسیع و ارزنده درباره ایران در یادداشت‌هایش که حاصل کمتر از سه سال اقامت او در سرزمین ما است، با دقت و مطالعه و حوصله گرد آورده است. شرح کازاما از تمدن، هنر، فرهنگ و ادب ایران سرشار از تحسین مردمی است که این مایه‌های معنوی را بار آورده‌اند. می‌گوید که ایرانیان، مانند چینیان، ادبیات بسیار زیبا و لطیف دارند، و زبانی که در بیان از معنی فرا می‌رود. «ایران از عهد باستان کشوری بوده است با سیصدگونه آداب و سه هزار گونه مراسم دقیق تشریفاتی»، و «معماران ایرانی (عهد باستان) علم و فن ساختمان نخوانده بودند، اما باز معماران ژاپنی به پایه آنها نمی‌رسند، «خط زیبا و خوشنویسی برای ایرانیان هنر است»، و «هنر ایران با آن که در اصل تجملی است، گرایش بسیار به مفید و کارآمد بودن (در زندگی) دارد». «ذوق عالی و حس زیبایی‌شناسی از هزاران سال پیش با جان و دل مردم ایران سرشته شده است»؛ ایرانیان مردمی شاعر طبع و ادب پیشه‌اند و بیشترشان مانند حافظ (شاعر بزرگ ایرانی) ذوق زیبایی‌شناسی دارند، اهل خرد و معرفت‌اند، و شیوه زندگانی را می‌دانند.

او ایرانیان را مردمی هنرور می‌شناسد: «ایرانی نبوغی کم‌نظیر در پرداختن نقش و نگار دارد» و «تنها ملتی که از سه هزار سال پیش تا به امروز صنایع و هنرهای دستی را نگاهداشته، فقط ایران است». کازاما شیفته اصفهان و آثار تاریخی و هنری آن است: «پرتو فرهنگ بالنده و درخشان عصر صفوی هنوز هم در این شهر باز مانده است» و «کاشی کاری مسجدهای اصفهان نمونه برجسته این اوج شکوه و خلاقیت هنری است». در پیش او «چشم‌انداز بازار در ایران، تصویرداستانهای هزار و یک شب را دارد».

اشاره‌های کازاما به مناسبات تاریخی ایران و ژاپن عالمانه و درخور توجه است، و دریغ است که تحقیق در روشن ساختن بسیاری رویه‌ها و گوشه‌های رازگونه این روابط دورانساز چندان پیش نرفته است. در سخن از احوال سیاست و حکومت در ایران، کازاما نکته‌هایی بس دقیق و حساس را یادآور شده، و با همه تحسینی که از رضاشاه و تدبیرهای او کرده، با لحنی انتقادی از اصلاحات آن دوره سخن گفته است: «امروزه ایران کاملاً زیر حکومت استبدادی لشکری است. وجود مجلس، نظام به ظاهر پارلمانی را نشان می‌دهد اما قدرت مجلس رفته رفته می‌کاهد و اقتدار دستگاههای لشکری افزوده می‌شود.» «رضا شاه از پیشامد آشوب در افغانستان (فتنه بچه سقا) درس عبرتی گرفت و اندیشه کرد، و از شتاب خود در تجددکاست.» نیز، از موقع حساس ایران میان همسایگان نیرومند و فرصت طلب، به خصوص روس و انگلیس، یاد کرده است. او اصلاحات قانونی و نیز پاره‌ای تدابیر اجتماعی این دوره را با نگاه مثبت‌تری دیده، و تأسیسه‌های حقوقی جاافتاده در جامعه ایرانی را، که در اصل از احکام و سنت اسلامی برآمده، ستوده است. درباره تعزیه هم شرحی مفصل آورده و هنرمندی شبیه‌خوانهای این نمایش مذهبی را تحسین کرده است. خواننده با ملاحظه اینکه کازاما با گذراندن کمتر از سه سال در ایران، آشنایی و آگاهی چنین گسترده با این سرزمین و تمدن و فرهنگ و ادب و تاریخ و مردم آن یافته، حافظ و سعدی و فردوسی و نظامی را شناخته و از آثار ماندگار آنها قطعه‌هایی

را با حسن انتخاب نقل کرده است، به راستی در شگفت می شود و به گوشه ای از رمز و راز ترقی و تعالی تحسین برانگیز ژاپن در جهان امروز پی می برد.

سالها پیش، از دانشجویانم در بخش ایرانشناسی دانشگاه مطالعات خارجی اوسا کا خواستم که بخش هایی از سفرنامه ایران کازاما را هر کدام چند صفحه ای، تا آنجا که می توانند به فارسی درآورند و به صورت گزارش درسی آماده کنند. گزارشها را خواندم و با تکمیل مطالب جا افتاده یا افزودن معنی و معادل اصطلاحها و عبارتها که نیافته بودند، به آنها برگرداندم تا بیشتر در آن تحقیق کنند. پیش نویس حدود دو سوم کتاب به این صورت آماده شد، که آنرا با مرور دوباره و مطالعه دقیق با متن ویراستم و باز نوشتم. برای قدرشناسی از این دانشجویان که هر یک چندبرگی از کتاب را نخستین بار به فارسی درآوردند، نام آنها را در اینجا می آورم:

تومویا اوکادا، نوبوکو اوکو دا، ناهواؤنودرا، نائوکواوئه نو، ماسائه ایچی نو، توموکو ایده گوچی، ماساچیکا ایکدا، میزؤکی ایوامؤتو، ریسا بگو، هیده آکی تاکاگی، مامیکو تاکامی، یوهی تاکاهاشی، مای تاکه دا، نائوری تانی گوچی، ساکی تانی مؤرا، تتسویا تسؤمؤتو، شیوکو ساوا، ایکؤکو ساوادا، هیرویوکی سایتو، کیکؤ سؤزؤکی، کونیکو شیمائو، امیکو شیئوهاما، آتسؤکو فؤروتا، ناچیکو کیتاگاوا، ریوئایچی کیتؤ، توبوکو مؤریتا، ترویؤکی ناکاجیما، یاسؤناری ناکامورا، میکی ناکانو، هیسائو ناکایاما، تسویوشی نیشی، ساچیکو هارادا، کیکو هاشیمؤتو، جونکو هوریگوچی، کائورو هیروسه، ماکی هیگو، کنتارو یاماگیشی، یوسکه یوشیدا.

ترجمه بخش باقیمانده از متن (حدود یک سوم آن) و نیز تحقیق در مطالب دشواریاب این کتاب با کمک همکارانم خانم کومی کاواتا، مدرس بخش ایرانشناسی دانشگاه مطالعات خارجی اوسا کا، انجام شد. خانم کاواتا با این یاری ارزنده و دقت نظر و شوقی که در این کار داشته، سپاسگزارم ساخته است. پانویس ها را برای آسان یاب شدن مطالب برای خواننده فارسی زبان، به ترجمه کتاب افزوده ام.

نیز نهایت امتنانم را برای مهر و لطف جناب آقای دکتر مهدی محقق و جناب

آقای دکتر محمد رضا نصیری که با وسعت نظر، چاپ ترجمه این کتاب را در سلسله انتشارات ارزنده انجمن آثار و مفاخر فرهنگی جای دادند، و با اشراف و عنایتشان این کار در اندک زمانی در نهایت دقت به انجام رسید تقدیم می دارم.

هاشم رجب زاده

خرداد ۱۳۸۰

مقدمه نویسنده

در ده و چند سال گذشته که در کشورهای دیگر، بیرون ژاپن، زندگی می‌کردم، بخت این را داشتم، چندگاهی در خاورزمین - آسیای میانه و غربی - که برای مردم ژاپن ناآشنا است، روزگار به سر بزم. در این سرزمین‌ها که بودم، گهگاه دیده‌ها و یافته‌های خود را می‌نگاشتم. پس این یادداشتها را مرتب کردم و این کتاب را فراهم ساختم. به یادداشت‌های سیر و سفرم در ترکیه و ایران و عربستان، که در اینجاها بیش از هر جای دیگر بودم، مقاله‌هایی را که پیشتر در نشریه‌ها منتشر ساخته بودم افزودم، و این کتاب را در دسترس خوانندگان نهادم.

هرچند بر این عقیده‌ام که ژاپن امروزه، پیشدار و پیشرو خاورزمین است، باز اگر این کتاب این حقیقت را به ژاپنیها بنمایاند که ژاپن فقط جزء کوچکی از شرق دور در پهنه گسترده آسیا و خاورزمین است، و در خودبینی و غرور خود اندازه نگهدارند، ارزنده است؛ و اگر خواننده به این آگاهی برسد که برای مردم خاور زمین، که تا همین سالها زیر نظم جهانی تحمیل شده اروپا و امریکا زندگی ذلت بار داشته‌اند، چه آینده‌ای هست، و ژاپن چه سهم و کارکردی در این رهگذر دارد، اجر خود را یافته‌ام. آنچه را که پیشتر به صورت مقاله در مجله‌های بُونگی شوُنجو و کایزو منتشر شده

بود باز ویراسته‌ام و مطالبی به آن افزوده‌ام. دوستم آقای "سواچیرو ساتو" برای تنظیم و ترتیب دست نوشته‌هایم، و آقای "شوجی سوزوکی" برای پاک‌نویس کردن یادداشتها و نمونه‌خوانی و غلط‌گیری فرمهای چاپی یاری و همکاری فراوان کرده‌اند. از کمک و همکاری آقای دکتر "ناریتومو کودا" و آقای "شین آئویاما" هم باید یاد و از آنها سپاسگزاری کنم.

به تاریخ ماه ۵ سال ۱۰ شووا (مه ۱۹۳۵)

آکی یو کازاما

به سوی ایران

از باکو به انزلی

قطار سریع‌السیر از مبدأ مسکو که میان راه حدود نیم ساعت تأخیر داشت، این تأخیر را با سرعت گرفتن جبران کرد و درست در ساعت یازده و نیم شب، آرام آرام وارد ایستگاه باکو شد. همسر آقای ه. ن. که با مأموریت شوهرش پیش از من به این شهر آمده بود می‌گفت: وارد باکو که می‌شوید، بی آنکه علتش را بدانید، اشکتان سرازیر می‌شود (اثر گاز چاه‌های نفت). آقای ه. ن. و خانم که سالهاست که در مأموریت روسیه می‌گذرانند، دربارهٔ این کشور خوب می‌دانند. خیال می‌کنم که هم او این احساس را به من القا کرد که از اینجا که روانه بشویم و به خاک ایران قدم بگذاریم، به فلات شگفتی برانگیز ایران که تاکنون مانند آن ندیده‌ایم، چنان جایی که در تصور هم نمی‌گنجد، می‌رسیم، و چندگاهی رابطه‌مان با دنیای متمدن بریده می‌شود.

کنسول ایران در باکو از هرگونه پذیرایی فروگذار نکرد، و من شبی را در مهمانخانه ساده و بی‌روح و رونق این شهر به سر آوردم. باکو بزرگترین مرکز استخراج نفت در جهان است. از این جا که سراسر آن چاه

نفت است، تا باتوم - در کنار دریای سیاه - لوله نفت به درازی پانصد «ری»^۱ (نزدیک دو هزار کیلومتر) امتداد دارد، که شریان تأمین معاش خانواده‌های بسیار در شوروی است. در هر گوشه و کنار که بگذریم کارگاه و دکل‌های نفت است، و در دریا هم تا چشم کار می‌کند دکل‌های نفت می‌بینیم. سطح دریا از تالو نفت (که نشست کرده و در آب ریخته است) می‌درخشد. در هنگامه انقلاب بلشویکی، انگلیس برای اینکه قفقاز را مستقل بکند و این ناحیه را زیر نفوذ خود درآورد، کوشید، اما به این کار توفیق نیافت. در آن زمان ساختمان‌هایی به نام سفارت مملکت گرجستان در گوشه و کنار (جهان) به چشم می‌خورد که نشانه‌ای از فعالیت استقلال جویی این ولایت با پشتیبانی انگلیس و فرانسه و دیگر دولت‌ها بود. این ولایت که سرنوشتی یکسان با ارمنستان و دیگر نواحی (پیرامون) داشت امروزه با نام جمهوری آذربایجان، که کرسی نشین آن باکو است، جزئی از اتحاد جماهیر شوروی به شمار می‌آید.

در تهران آقای ن.^۲، دبیر سفارت‌مان، که پیش از رسیدن من کارها را برای تأسیس سفارتخانه آماده می‌کرد، چنان سخت بیمار بود که نمی‌شد دانست که فردایش چه خواهد شد. در مسکو که تلگراف فوری (حاکمی از این خبر) رسید، فکر کردم که کاش می‌توانستم خود را هر چه زودتر با هواپیما به تهران برسانم. اما افسوس که اکنون درست میان زمستان بود و خط هوایی دایر نبود. پس ناچار می‌بایست در انتظار هواپیمایی که مترجم سفارتخانه می‌کوشید تا فراهم کند، بمانم. این مترجم برای استقبال از من و راهنمایی‌ام از تهران به باکو آمده بود. اما با بدی هوا، برای رفتن به پهلوی (انزلی) در آن سوی دریای (خزر) جز نشستن به کشتی بخار که فردای آن روز حرکت می‌کرد چاره نبود. باد اوایل دسامبر که از قفقاز می‌وزید و سوز و سرمای آن تا مغز استخوان می‌رسید، چهره دریای خزر را آرام می‌نواخت. میان

۱. واحد قدیم طول چینی - ژاپنی، برابر حدود ۳۹۲۷ متر.

۲. کازاما در جایی دیگر از یادداشت‌های خود، نام او را «ناروسه» نوشته است.

دریا، کشتی مسافربری به مقصد ایران، چنانکه گویی از پای افتاده و از راه مانده است، در کنار بارانداز با امواج بالا و پایین می‌رفت و در انتظار ما بود. تشریفات خارج شدن از شوروی به علت بازرسی سختگیرانه مأموران مرزی بی‌اندازه پر دردسر بود. کتاب‌های ژاپنی فراوان آقای ه. مأمور جوان همراهم را یکی یکی به دقت واریسی کردند، و اتفاقاً میان کتاب‌ها یک اسکناس پنجاه ینی ژاپنی که دوستم آقای ت. به او داده بود پیدا شد. همراه داشتن اسکناس تخلف از قانون گمرک ورود به شوروی شناخته می‌شد، پس کارها گره خورد و بگو مگو با مأموران گمرک به درازا کشید. سرانجام به سختی از گرفتاری ضبط شدن پول جستیم. اگرچه احساسمان چنان نبود که گویی «بردم ببر پاگذاریم و از دهان مار زهردار فرار کنیم»^۱ باز به سبب جنجالی که در آن نزدیک بود که «بچه ببر» (یعنی پول) را از دست بدهیم، به خشم آمده بودیم، و با چنین حال و وضعی به کشتی نشستیم.

کشتی مسافری دریای خزر مانند سفینه‌ای که در قدیم به بوشو^۲ می‌رفت، کوچک است. علاوه بر این، باد تند از قفقاز می‌وزید و این قایق را پیوسته در تب و تاب و تکان نگاه می‌داشت. اما در این روز باد آرام و هوا آفتابی بود، و هرچند که سوز سرما بفهمی نفهمی تا مغز استخوان نفوذ می‌کرد، تکان کشتی کمتر از آن بود که بیمش را داشتم. همچنان که در دریا پیش می‌رفتیم، جنگل دکل‌های نفت پشت سرمان تار و محو می‌نمود، و در دوردست خاور، کوه‌های قفقاز با قله‌های برفی پر شکوهش پیدا بود. آن هم به زودی ناپدید شد، و همچنان که سایه ساحل در افق رنگ می‌باخت، هوا رو به تاریکی می‌رفت.

۱. «بردم ببر (یا، شیر) پا گذاشتن و از دهان مار زهردار جستن» مثل ژاپنی است، کنایه برای از سرگذراندن خطری بزرگ.

۲. جایی در ایالت چیبای کنونی، نزدیک توکیو.

انزلی

صبح فردای آن روز، پس از حدود هفده ساعت که روی کشتی بر آب می‌رفتیم، به بندر پهلوی در سوی دیگر دریا رسیدیم. این بندر پیشتر انزلی خوانده می‌شد. در اینجا شرکت مشترک ماهیگیری ایران و شوروی بهترین خاویار جهان را تولید می‌کنند. (جاذبه این بندر چنان است که) شاید آدمی می‌خواره (شیفته‌ی خاویار و وُدکا) در این کناره پا سست کند و دل از اینجا برنگذد. پیش روی این بندر محقر که از همان دهانه‌ی طبیعی رودخانه (که به دریا می‌ریزد) درست شده است، چراغ دریایی ملال‌انگیزی قد برافراشته بود. از زیر این چراغ دریایی که گذشتیم، پرچم ژاپن که بر بالای موج شکن بلندی افراشته بود پدیدار شد. این بیرق نشانه خوشامدگویی به وزیر مختار تازه ژاپن بود.

در بندر انزلی مأموران (دولت) ایران از ما به گرمی استقبال کردند. برعکس (هنگام خروجمان از شوروی، در اینجا حتی همراهانم بی هیچ بازرسی از گمرک گذشتند. دکتر ئی.^۱ (پزشک سفارت) همراهم و من که از شوق نشستن به هواپیما گویی که به پرواز در آمده‌ایم، با استقبال کننده‌ها سلام و تعارف کوتاهی کردیم، و همین که دوان به فرودگاه رسیدیم با شتاب به هواپیمایی که برای بردن ما به تهران آماده شده بود نشستیم. دل و حواسمان پیش آقای ن. دبیر بیمار سفارت‌مان در تهران بود.

هواپیما آرام بالای این شهر و بندر کوچک چرخی زد و به زودی به شهر رشت نزدیک شد. اینجا از جنگل و بیشه انبوهی پوشیده، و شالیزار و مزرعه همه جا گسترده است. مازندران محل تولید برنج است، و منظره‌ای که از پنجره هواپیما به چشم می‌خورد با دورنمای طبیعت در ژاپن تفاوت چندانی ندارد. در سوی دیگر این سبزدشت (که یک بر آن دریاست) رشته‌کوه‌های البرز به بلندی دوازده تا سیزده

۱. نام دکتر ایشیدا، پزشک سفارت ژاپن، را کازاما به اختصار و با حرف اول این نام در الفبای هجایی ژاپنی، ئی نوشته است.

هزار «شاکو»^۱ کشیده است. گه گاه میان کوه‌های سراسر پوشیده از برف و درّه‌های آن پایین، روستاهای کوچک دیده می‌شد. به بالا که نگاه می‌کردیم، آسمان ایران به رنگی آبی تراز آن که وصفش را شنیده بودیم، به چشم می‌آمد، و زیر پایمان بستر برف یا ابر گسترده بود. یک ساعتی که هواپیما در بلندی حدود ۴۲۰۰ تا ۴۵۰۰ متری پرواز می‌کرد، جز رنگ آبی و سفید (آسمان و ابر و برف) بی‌پایان چیزی پدیدار نبود.

قزوین

کوه‌ها را که پشت سر گذاشتیم، قزوین در چشم اندازمان پیدا شد. این شهر شهره تاریخی، مکانی دلپذیر است. هارون الرشید در اینجا کاخ و سرایی داشت.^۲ هارون خلیفه که از اواخر قرن هشتم تا اوایل قرن نهم با قدرت حکومت می‌کرد به هنرپروری نامور بود. نام این شهر (و نیز تبریز) در شعر

۱. «شاکو» واحد طول ژاپنی برابر حدود یک پا (= فوت) انگلیسی، یا ۳۰/۳۰ سانتیمتر است. اندازه طول و مسافت‌هایی که به این واحد یاد شده است، از این پس به معادل واحد متری نوشته خواهد شد.

۲. اشاره است به «طاقِ هارونی» یا مسجد کوچکی که در زمان هارون الرشید توسط ذکریا نامی ساخته شد. در «مینودر یا باب الجنّة: تاریخ و جغرافیای قزوین» می‌خوانیم: «مسجد منسوب به هارون الرشید خلیفه عباسی.... در سال ۱۹۲ هجری هنگامی که رهسپار خراسان بود (و سر راه به قزوین آمد) مسجد جامعی به ساخت و مستغلاتی خرید و وقف بر آن بقیعه نمود که به رشیدیات مشهور شد. به روایت دیگر بنای جامع را به قاضی ابوالحسن محمد بن یحیی بن ذکریا که سمت امامت و قضاوت قزوین را داشت واگذار نمود، لیکن پیش از اتمام آن قاضی به اتهام رفض معزول شد، اما بسی برنیامد که بار دیگر با همان سمت‌های نخستین به قزوین بازگشت و جامع را به اتمام رسانید که اکنون به طاق هارونی معروف است و باید آن را نمونه مساجد دوره‌های اول اسلامی دانست که بسیار ساده و عاری از هرگونه تکلف است؛ دیوارهای آن با آجر بنا شده و مسقف به طاق آجریست.» (تألیف محمد علی گلرین، دانشگاه تهران، ۱۳۶۸، چاپ دوم، ص. ۱: ۵۱۳ و ۵۱۴).

میلتون^۱ به نام «بهشت گمشده» (Paradise Lost) آمده است:

Or Bactrian Sophi from the horns

Of Turkish crescent, leaves all waste beyond

The realm of Aladule, in his retreat

To Tauris or Casbeen.

درباره زیارتگاهی در اینجا، که آن را قدیمی ترین عمارت می دانند، این داستان نقل شده است که (حضرت) عیسی خود از اورشلیم (= بیت المقدس) که از اینجا بسیار دور است به این شهر خاوری آمد و به انجام رسیدن بنای آن را تبریک گفت. اما بعد که این شهر را به دقت دیدم، چنین نمود که اینجا طرح و بافت اسلامی و قدمتی حدود دوهزار سال دارد؛ پس آمدن (حضرت) عیسی به قزوین یکسره افسانه است.^۲ هواپیما از بالای این مسجد به یک لحظه گذشت (شهر قزوین را پشت سر

۱. John Milton ۱۶۰۸ تا ۱۶۷۴ (شاعر انگلیسی.... بر اثر تحریر و تألیف زیاد چشم هایش کور شد و نیمی از عمر خود را در ناپینائی گذراند. در زمان ناپینائی شاهکار خود را به نام «بهشت گمشده» (۱۶۶۷) و «بهشت بازیافته» (۱۶۷۱) سرود. (معین، اعلام)

۲. اینجا، به احتمال، سخن از مسجد کهنه قزوین است، که در شرح آن در «مینودر» می خوانیم: «تاریخ مسجد کهنه قزوین... کمی پیچیده و درهم به نظر می آید... به طوریکه حمد مستوفی در مقاله مربوط به شهر و موطن خویش ذکر می کند (این مقاله که آخرین فصل تاریخ گزیده را تشکیل می دهد توسط باریبه دومینار Barbier de Meynard ترجمه شده و در ژورنال از یاتیک ۱۸۵۷ انتشار یافته است) مسجد مزبور کار چندین دوره بوده و بزرگان مختلف هر یک رواق سر درب یا شبستانی بر آن افزوده اند....»

در سی متری مسجد کوچکی که در زمان هارون الرشید توسط زکریا نامی ساخته شده و در نزدیک مدرسه ای که در قرن چهارم هجری به وسیله ابوالقاسم اسماعیل صاحب بن عباد... وزیر سلاطین آل بویه احداث گردیده امیر منصور خمارتاش بن عبدالله العمادی بر روی بنیاد بنائی که متعلق به قبل از اسلام بوده است شبستان بزرگ گنبدی را که معرف حالت اولیه مسجد می باشد بنا نمود.... بعداً صحنی ساخته شد که در گوشه جنوب شرقیش مسجد زکریا واقع بود.

گذاشت) و از اینجا به خط مستقیم بر فراز جلگه هموار بیابان مانندی پرواز می‌کرد. قزوین که روزگاری شاه عباس (صفوی) آن را پایتخت دوم خود ساخته بود امروزه جمعیتی حدود پنجاه هزار دارد. این شهر از دیرباز گذرگاه مهمی بوده، چون هم در راه دریای خزر (به فلات مرکز ایران) و هم در مسیر همدان (اکباتان یا هگمتانه، پایتخت مملکت ماد) و سر راه سفر (از خاور دور) به غرب آسیا در سده دهم میلادی، در روزگار هان در چین^۱ جای داشته است. از همین رو افسانه‌های گوناگون درباره این شهر بر زبان‌هاست. در قزوین انگور فراوان بار می‌آید و شهرت شراب قزوین هم این روزها در همه جا گسترده است.^۲ در سفر از راه زمینی باید از دروازه قزوین وارد تهران شد، و در این دروازه است که جواز سفر و چیزهای دیگر (بار و اثاث) مسافر را بازرسی می‌کنند. نام قزوین برای مسافران در سرزمین ایران بسیار آشناست.

چون هواپیما در ارتفاع کم پرواز می‌کرد، اینجا و آنجا اتوموبیل و کاروان شتر به چشم می‌آمد که در جاده آرام آرام می‌خزیدند و راه می‌پیمودند. همه جا دهانه (چاه‌های) آبراه ویژه ایران که «قنات» نام دارد، مثل خاکریز بالای

→ سپس شبستانی که بنای خمارتاش را به این مسجد متصل می‌کرد احداث گردید. شاه طهماسب که قزوین پایتختش بود به قدری در مسجد مزبور بناهای تازه احداث نمود که پاره‌ای از مؤلفین او را یکی از بانیان مسجد تصور می‌کنند.... ایوان بزرگی که شبستان خمارتاش را به صحن مسجد مربوط می‌سازد در سال ۱۰۶۹ هجری به امر شاه عباس اول احداث گردید. (گلریز، مینودر، همان، ص. ۵۱۹ و ۵۲۱)

۱. روزگار پادشاهی سلسله «هان» در چین (۹۴۷ تا ۹۵۱ م.).

۲. در خاطرات گلشائیان می‌خوانیم: «مرحوم داور علاقه داشت بلکه بشود شراب خوب برای صادرات در ایران تهیه شود و بدین منظور هم سهامی از شرکت میکده (در قزوین) خریداری شد برای تهیه شراب باب پسند خارج؛ و در فارس هم شرکت خُلم شیراز تشکیل شد و تا زمان حیات ایشان مقداری شراب به هندوستان صادر کردیم که بسیار مورد توجه قرار گرفت. شرکت میکده در قزوین و شرکت خُلم در فارس بود که توسط بانک کشاورزی اداره می‌شد. (ص، ۱: ۲۸۹)

لأنه مورچه‌ها و به شکل «منجو» (گونه‌ای شیرینی ژاپنی) دیده می‌شد. این آبراه‌ها شبکه‌ای است برای رساندن آب از سرچشمه آن تا آبادی، که با چاه زدن از (دامنه) کوه و تپه به فاصله هر بیست یا سی متر و کندن آبروی قنات در زیر زمین ساخته می‌شود. گودی چاه‌های بلندتر (مادر چاه یا نزدیک آن) به بیش از یکصد و پنجاه متر می‌رسد. تهران حدود چهل قنات، که سرچشمه آنها حدود بیست کیلومتر دورتر است، دارد. طول شماری از این قنات‌ها به چهل تا پنجاه کیلومتر می‌رسد. از هواپیما گهگاه هم، اینجا و آنجا، دهانه آب انبارها و آبنا‌های دایره شکل و چشم انداز زیبایی باغچه و حیاط خانه‌ها دیده می‌شد.

پس از یک ساعتی پرواز، دورنمای تهران پیدا شد. این دشت خاکستری را فقط حاشیه سبز درخت‌های انبوه و جویبارهای شهر، رنگ و روحی بخشیده است. بیشتر خانه‌ها در چار دیوارگی محصور است، و چنین می‌نماید که خانه‌ها هم از خشت و گِل ساخته شده است.

هواپیما پس از دو - سه بار بال کج کردن و چرخ زدن در فرودگاه جلال آباد (؟)^۱ در حومه شهر به زمین نشست. اینجا مقصد من، تهران، بود.

تهران؛ سوگ از دست دادن همکار

تهران شهری است که در بستر بیابان خاکستری لحاف سپید برف کوهسار را به سرکشیده، و هنوز از خواب قرون وسطایی بیدار نشده است. کارمندان سفارت و نمایندگان وزارت امور خارجه ایران، برای استقبال به فرودگاه آمده بودند. نخستین کلام، یا بهتر بگویم فریاد و ناله، که از دهانم بیرون آمد در پرسش از وضع بیماری

۱. به حروف هجایی ژاپنی خاص نگارش اسامی بیگانه «جآباد» نوشته است، که به احتمال باید جلالیه (یا قلعه مرغی) باشد. فرودگاه مهرآباد در آن سال هنوز ساخته نشده بود. بنگرید به تألیف حسین محبوبی اردکانی؛ تاریخ مؤسسات تمدنی جدید در ایران، فصل حمل و نقل هوایی (ص. ۳: ۴۸ تا ۷۴).

آقای ن. دبیر سفارت‌مان بود. پاسخ دادند که حال او چندان وخیم نیست که امروز و فردا احتمال مرگش باشد؛ اما امیدی هم به بهبودیش ندارند. گفتند که او چشم به راه من و طبیب فرستاده شده (از ژاپن) است. این جواب را که شنیدم، بیدرنگ به ماشین نشستم که مرا مثل برق و باد به هتل آستوریا^۱، که آقای ن. آنجا در بستر افتاده بود، رساند.

در اتاق بیمار را که باز کردم، دیدم که رنگ و رویش بهتر از آن است که فکر می‌کردم، ناخودآگاه به خود امید دادم که حالش خوب بشود و خطر را از سر بگذرانند. او دست نحیفش را که از ناخوشی، باریک و بی‌توان شده بود دراز کرد و با من دست داد. چون عذر خواست و گفت: «با این حال نتوانستم به استقبال بیایم»، حال و احساسی که به وصف و بیان در نمی‌آید در درونم لبریز شد. نخستین رویدادی که در تهران تجربه کردم، مرگ دوست و از دست دادنش بود، چنین آغازی داشت. من و او از دیرباز دوستی داشتیم، پس شگفت بود که تا این زمان فقط دیدارهای گهگاه و کوتاه میانمان پیش آمده بود. این آخرین ملاقات‌هایمان هم که در چهار روزه پیش از درگذشتنش پیش آمد، کوتاه و ساده بود. هنگامی که او در سفارت (ژاپن) در فرانسه مأمور بود، در مرخصیم (در مأموریت بخارست) از رومانی به پاریس رفتم. برای گرفتن گواهینامه رانندگی از پلیس فرانسه، او و آقای «الف» یاری نمودند، و در کارهای گوناگون دیگر راهنمایی‌ام کردند. کمک‌هایشان اکنون برایم خاطره‌ای دل‌انگیز است.

در سال پانزده تایشو^۲ (۱۹۲۶) (از مأموریت خارج) به وزارت خارجه در توکیو برگشتم و دانستم که در اداره امور بازرگانی این وزارتخانه کار می‌کند. یک یا دو بار با هم برای بازی گلف به کومازاوا رفتیم، و یکی دو بار هم بریج بازی کردیم. در هر دو دیدار، او روحیه سرکشش را خوب نشان داد. اما، همچون

1- Austria

۲. Taisho، دوره پادشاهی امپراتور تایشو (از ۱۹۱۲ تا ۱۹۲۶ م.).

من، در این بازی‌ها تردست نبود. در برابر این سخنم، شاید که در گور لبخند بزند^۱. یادم آمد که او چون گُلَف را خوب بازی نمی‌کرد عادت داشت که میله گلف را از میان آن بگیرد و توپ را با همه نیرویش بزند. با اینکه در پاریس خودش پشت فرمان می‌نشست و به راحتی ماشین می‌راند، می‌گفت که راندن در توکیو ترس‌آور است! من که پشت فرمان بودم، کنارم می‌نشست و از اینکه در این شهر ماشین می‌رانم تعجب می‌کرد. هنگامی که قرار شد، من به سِمَتِ وزیرمختار ژاپن به ایران بروم، از او که در آن موقع در مسکو مأمور بود خواسته شد که به عنوان مأموریت موقت به تهران برود، و تا وقتی که من برسم در اینجا باشد. او به زودی رهنمودهای گوناگون و مفصل (درباره محل و مأموریت تازه‌ام) برایم نوشت. در نامه‌اش یادآور شد که شهر تهران حالت کلبه‌های ساخته شده در واحه را دارد، اما زندگی در اینجا نسبتاً خوش است. او افزوده بود که چون با بدی وضع حمل و نقل تهیّه (و وارد) کردن چیزها وقت زیاد می‌گیرد، وسایلی را که برای باز کردن سفارتخانه به آن نیاز است، تا آنجا که می‌شود، فراهم بکنم و با خود ببرم. من برابر دستور اداری از مسیر اروپا روانه (ایران) شدم؛ و هنگامی که از راه اقیانوس هند به پاریس رسیدم، دیدم که نامه مفصلی از او برایم آمده است. او در این نامه چیزهایی را که باید می‌خریدم یک به یک نوشته بود، و این نشان می‌داد که چه اندازه تندذهن است و دقت نظر مردم بار آمده و آزموده را دارد.

طرح ساختمان تازه (سفارتمان در تهران) را جزء به جزء کشیده و همراه نامه‌اش فرستاده بود. مثلاً نوشته بود: «دیوار این تالار سبز روشن است»، و «برای این اتاق فرش با زمینه لاک‌ی انتخاب کردم». این چنین، در مبله کردن ساختمان به تناسب وضع و اثاثه آن توجه دقیق کرده بود. درباره چیزهای دیگر، مانند ولتاژ برق، هم

۱. «در گور لبخند زدن» مرده. وقتی که غیبت او را می‌کنند، اصطلاح ژاپنی است و به این معنی که موضوع برای مرده خنده دار است، اما او را خشمگین نمی‌کند؛ برخلاف آنچه که ایرانی‌ها فکر می‌کنند که پشت سر مرده حرف زدن گناه است و تن او را در گور می‌لرزاند.

آگاهی داده بود. با این یادآوری او، سفارش دادن مُبَدِّلِ برق برای رادیو را فراموش نکردم. اینکه ذهنِ تند و حساس او مثل آمپرسنج دقیق و سریع کار می‌کند، در من اثر کرد.

آقای ایشیدا طیب (ژاپنی) نزدِ بیمار ماند، و شب و روز مراقبِ حال او بود. او با پزشکان آلمانی و فرانسوی دربارهٔ معالجه به مشاوره پرداخت، خون بیمار را تجزیه کرد، و هرگونه راه درمان را که در تهران امکان آن بود آزمود. اما بیماریِ خونی وی رفته رفته وخیم‌تر می‌شد و او را به سوی مرگ می‌کشاند. در چهار روز پایان کار او روزی یک یا دوبار به عیادتش می‌رفتم. همهٔ اطبا نظر دادند که هیچ امیدی به بهبودیش نیست. هرچند که عقل می‌گفت که این نظر را باید بپذیرم، احساسم راه نمی‌داد و به خشم آمدم. حال او نسبتاً خوب می‌نمود و بحرانی نشان نمی‌داد، تا جایی که امید می‌داد که پیش بینی اطبا درست درنیاید. برای روحیه بخشیدن به او دلداریش دادم و گفتم که آسوده خاطر مواظب حال خودش باشد، و حالش که کمی بهتر شد برای تغییر آب و هوا به جنوب فرانسه برود. شاید که خودش هم چنین خیالی داشت. در واپسین دیدار، برای اینکه خسته نشود، گفتگو را تا می‌شد کوتاه کردم و بیرون آمدم. چهار ساعت پیش از درگذشتش هم، جز ادای چند کلمه که هذیان می‌نمود، ذهنش خوب کار می‌کرد، و به فرانسه درست از پرستار چیزی خواست. او دل نگرانِ (تکمیل) وسایل سفارتخانه بود و ازینکه نتوانسته است چندان کاری بکند پوزش خواست. پس ما از همکارانمان حرف زدیم و دربارهٔ کارهای آینده‌اش گفتگو کردیم، و او پرسید: «بعد از کفالت سفارت در تهران، وزارت خارجه در توکیو مرا به کجا مأمور خواهد کرد؟» هیچ بر این باور نبود که مرگش نزدیک است. درگذشتش مایه اندوه فراوانم شد.

چنانکه پیشتر یاد کردم، با اینکه معاشرتمان گه‌گاه و کوتاه بود، او در میان دوستانم جای خاصی داشت. یاری دلسوز و کمیاب بود، از دست دادن چنین دوستی بس دلسوز، اندوهبار است. از آن پس و در سراسر آن سه سال (مأموریتم در

تهران) به دیدن نمودار سازمان نمایندگی که او روی میز گذاشته بود، و با این احساس که ردپای کاشف بزرگی را که به جایی دور افتاده که کسی آنجا پا نگذاشته بود رسیده و خود اولین قربانی این راه شده است دنبال می‌کنم، بارها سیمای او را به یاد می‌آوردم.

ساختمان تازه سفارت ژاپن

جای تازه انتخاب شده برای محل نمایندگی و اقامتگاه رسمی (وزیرمختار ژاپن) خانه بسیار بزرگی بود نزدیک خیابان پهلوی (ولیعصر) و درست در همسایگی کاخ سلطنتی. این کاخ در واقع اقامتگاه شاه بود و نیز محل وزارت دربار. این خانه بزرگ (در اجاره سفارت ژاپن) ملک دکتر مصدق، از بستگان خاندان حکومتی سابق (قاجار) و وزیر پیشین امور خارجه، بود.^۱ بعدها چندین بار با وی دیدار کردم، و او را مردی شریف، نجیب، و صاحب اعتبار یافتم. او که از دانشگاهی در سوئیس با ارائه رساله‌ای درباره «حقوق وراثت در اسلام» درجه علمی (دکتر) گرفته بود، در امور مربوط به شرع بهترین راهبر و راهنمایم شد. وی در دستگاه حکومت سابق لقب [مصدق] السلطنه داشت. [لقب مضاف به] «سلطنه» که به معنی قدرت یا حکومت است، بالاترین لقب و عنوان احترامی است. در ایران تا دوره حکومت سابق

۱. در «خاطرات جلیل بزرگمهر از دکتر محمد مصدق» می‌خوانیم: «در جنوب دیوار شمالی متصل به خانه ۱۰۹ خیابان کاخ (فلسطین) مقر نخست وزیری، باغی بود با ساختمان دو طبقه قدیمی ساز با سالن‌های وسیع، پله‌های بلند، دیوارهای گچبری و سقفی با پنجره‌های بلند در وسط باغ، با درخت‌های کهن سر به فلک کشیده سایه انداز و فرحناک، که به باغ اصل ۴ معروف شده بود. وجه تسمیه... این نام آن بود که اداره اصل ۴ (ترومن) این محل را برای دفاتر خود در اجاره داشت و کمی قبل از کودتا (مرداد ۱۳۳۲) آنجا را تخلیه کرده و رفته بود و این اسم بر روی باغ به صورت موصوف باقی مانده بود. این عمارت از دهه اول ۱۳۰۰ سالها در اجاره سفارت ژاپن بود که به نام «باغ سفارت ژاپن» هم در نشانی‌های اماکن به کار می‌رفت.» (نشر تهران، ۱۳۷۳ خ، ص. ۱۱۹)

(=قاجار) شاهان اعطای القاب می کردند. این القاب درست برابر است با «چوکوگو» که در قدیم در کشور ما به راهبان عالیرتبه بودایی و دیگران می دادند. القاب (در ایران) معمولاً از کلمه‌هایی مضاف به «دوله»، «ملک» یا «ممالک» ساخته می شد. نمونه این لقب‌ها «مُجیرالدوله» (یا بُنیادِ کشور)^۱، اسدالله (یا، شیر کشور)، بُرهان الدوله (حُجّتِ کشور)، ذکاء الملک (لقب آقای فروغی نخست وزیر کنونی، و به معنی فروغ^۲ کشور) و غیره است. در دوره حکومت کنونی القاب منسوخ شد، اما هنوز گاهی القاب را به جای کُنیه به کار می برند، و این مایه تعجب است.

آن خانه (اجاره‌ای محل نمایندگی ژاپن)، ساختمانی مجلل بود که جلو و پشت آن آب نمای بزرگ و باغچه پردرخت داشت. ترکیب این خانه به شیوه اصیل ایرانی بود، اگرچه تا به اینجا عادت گرفتنم راحت نبود، ساختی با سلیقه داشت. اما پاره‌ای چیزها مایه ناخوشنودی بود؛ مانند اینکه به رسم خانه ایرانی، بیرونی و اندرونی داشت، و این تفکیک ناراحت می کرد، دستگاه گرم کننده آن ناقص و بدساخت بود، و آب حمام یعنی آبی که توی وان می آمد گِل آلود بود. برای آشامیدن، از آب قناتی که از پای کوه می آمد و مظهر آن اقامتگاه وزیرمختار انگلیس بود، می خریدیم. پس، از خطر میکرب بیماری زا (با نوشیدن آب آلوده) مصون ماندیم. اما چون یخ را از یخچال طبیعی در کوه می آوردند، من هیچگاه از آن نخوردم^۳. گویا ده‌ها سال پیش به دنبال مهمانی در اقامتگاه نمایندگی انگلیس،

۱. مُجیر به معنی پناه دهنده یا فریادرس است (معین: فرهنگ فارسی). نیز بنگرید به پانوشته زیر.

۲. یک معنی ذکاء آفتاب یا خورشید، است. اعتمادالسلطنه در خاطراتش نوشته است: «(جمعه ۲۷ ذی القعدة ۱۳۱۱ ه. ق.) چون برای محمد علی خان (یکی از دستیاران او) لقبِ مُجیرالدوله گرفته بودم نمی شد که میرزا فروغی (محمدحسین فروغی، ذکاءالملک اول) بی بهره باشد. به اصرار زیاد لقب ذکاءالملکی که معنی آفتاب مملکت است (از ناصرالدین شاه) برای او گرفتم.» (روزنامه خاطرات، به کوشش استاد ایرج افشار، تهران، ۱۳۵۰، ص. ۹۵۳).

۳. یوشیدا ماساهارو، رئیس نخستین هیأت سفارت ژاپن به دربار ناصرالدین شاه، هم از یخ

وزیرمختار و همه کارمندان آن نمایندگی وبا گرفته بودند. سبب این پیشامد آن بود که چون آب سودا که برای (آمیختن با) ویسکی سرد کرده بودند تمام شد، سر پیشخدمت سفارت، با اینکه پیشاپیش منع شده بود، تکه‌های یخ را در لیوان مشروب انداخته و به همه داده بود.

ذوق و زیبایی شناسی ایرانی

به نوکرهای ایرانی نمی‌شود اطمینان کرد. آنها همیشه و فراوان دروغ می‌گویند، و کوتاهی و ناکامی خود را در کار به خوبی می‌پوشانند. گاهی در همان حال که ابیاتی از شعر قدیم (برای ارباب) می‌خوانند و سر فرود می‌آورند، در دل نفرین و ناسزا می‌گویند.

به تناسب اینکه نوکر برای چه کار باشد، به یکی از پنج یا شش نام خوانده می‌شود. «فَراش» خدمتگار عادی است، و به معنی کسی که فرش پهن می‌کند. خانه ایرانی دیوار و نمایش از خشت یا سنگ (و آجر) است، و وقتی که کف آن را با قالی زیبا بپوشانند خانه واقعی می‌شود. از این نام («فَراش») برمی‌آید که خانه ایرانی بی فرش نمی‌شود. میان نوکر (و خدمتگار)ها تقسیم کار گوناگونی هست، مثلاً «غلام»، یا پادو، «پیشخدمت» یا نوکر اندرون و داخل خانه، «مهتر» یا تیماردار

→ کوهستان یاد کرده و در وصف خود از تهران نوشته است: «هنگام تابستان، کسانی کارشان فروش قالب‌ها و تکه‌های یخ بود. این یخ را از کوهستان، از نزدیک قلّه دماوند، بار الاغ می‌کردند و می‌آوردند» (ص. ۱۷۳). این یخ طبیعی کوهستان جز یخی است که با آب انداختن در یخچال‌ها در شهر یا پیرامون آن در زمستان می‌ساختند و برای تابستان نگاه می‌داشتند. سیف الدوله در وصف تهران گفته است: «در کوهستانش معدن یخ هست» (ص. ۲۲). به نوشته شادروان شهری: «یخ دیگری (جز یخ یخچالی) نیز بود که به خانه‌های اعیان و اشراف می‌رفت و به فالوده فروشان داده می‌شد که از توچال (محلّی سرد در کوه‌های شمالی تهران که یخ طبیعی از آن به دست می‌آید) و کوهستان‌ها و آبگیرهای شمالی تهران می‌آمد، یعنی همان یخ بلوری‌ای که یخ فروشان آن را مبتای تبلیغ یخ خود قرار می‌دادند» (تاریخ اجتماعی تهران...، ص. ۵: ۳۵).

اسب، و «باجی» که به زن رختشوی می‌گویند، و غیر اینها. سرنویری که داشتیم خانه را هیچ خوب تمیز نمی‌کرد، اما ذوق و سلیقه‌ای بسیار ستودنی داشت؛ و در آراستن میز برای مهمانی، با ترکیب گلبرگ‌ها و برگ‌ها و جوانه‌ها، تند و استادانه، طرح و نمایی عالی می‌ساخت.

این ذوق و حسّ زیبایی‌شناسی از هزاران سال پیش با جان و دل مردم ایران سرشته شده است. نمود آن را در طرح قالی‌ها و دیگر ساخته‌های این سرزمین می‌یابیم، که نمونه‌هایی از آن از سده‌های میانه در مینیاتور و دیگر آثار هنری باز مانده است.

پس از آن (و به جای نوکر ایرانی مسلمان) سرپیشخدمت ارمنی استخدام کردم، و از او خواستم که در همین کار (گل آراستن روی میز) طبع آزمایی بکند. اما، با همه تلاش، سرانجام دریافتم که ذوق و مهارتش هیچ به پای ایرانی^۱ (مسلمان) نمی‌رسد. خوب احساس کردم که اگرچه آنها از چند هزار سال پیش در سرزمینی مشترک زندگی می‌کرده‌اند، برای تفاوتِ جوهر و خصوصیات قومی‌شان این تلاشم به جایی نمی‌رسد.

پس از اینکه با ایرانی‌ها معاشرت یافتم و به دقایق زندگی خانوادگی‌شان آگاه شدم، در بسیاری چیزها خصوصیات مشترک آسیایی در آنها دیدم؛ چندان که گاه فراموش می‌کردم که در جایی آن همه دور از ژاپن هستم. به خصوص، خوب نمایان بود که بیان افکار و احساس نه فقط با زبان و سخن بلکه با هنر خط و خوشنویسی هم انجام می‌شود. چنانکه در ژاپن قدیم، در اداره‌ها و جاهای دیگر کسانی هستند که کارشان فقط خوشنویسی است و از این راه درآمد زیاد دارند. در دربار کنونی هم کاتبان و خوشنویسان چیره دست هستند. فرمان انتصاب به مقام‌ها، همچنین

۱. ژاپنی‌ها از هنگامی که پایشان به ایران باز شد بر اثر القای دیگران و پیشداوری‌های متأثر از منابع آموزشی خود، حساب ارامنه و پیروان سایر ادیان را از ایرانیان مسلمان جدا می‌کرده‌اند، و هنوز کم و بیش بر این تصور و تبعیض‌اند.

فرامین اعطای نشان، به خط بسیار زیبا که نقش آن پنداری که ابر و دود سبکبال پیچانی است، نوشته می شود.

رفتار روزانه مردم هم نمادی از شیوه و منش آسیایی است، چنانکه نشستن بر زمین درست به عادت ژاپنی ها مانند است. این تشابه به ویژه در وقت نماز و عبادت و در حاضر شدن پیش بزرگان پیداست. ظرافت اطوار زنان یکسره آسیایی می نماید. در هر کشور که زنان بنده و در پرده مانده، و به زندگی (درون چهار دیوار خانه و جدا از دنیای بیرون ناگزیر بوده اند، این حالت و منش زنان (در بیان و سخن) برجا است. نمونه آن، شیوه مرسوم در چین و کشورهای مانند آن است، که گفتار زنان با رعایت ادب و به کار گرفتن واژه ها و صفت های احترامی بسیار است. افعالی همچون «رفتن» و «آمدن» و مانند اینها به تناسب درجه ادب و احترام، لفظ های فراوان دارد، مانند «خدمت رسیدن»، «شرفیاب شدن»، «تشریف آوردن» و از این قبیل. اصطلاحی که آن را کم نظیر (و توجه برانگیز) یافتم، «روی خشت رفتن»^۱ است، که معنی «زادن» دارد. نیز متوجه شدم که بارها مرا «جنابعالی» می خوانند. این کلمه که مرادف لفظ مرکب (چینی - ژاپنی) «کاکوگه» به معنی پای ایوان یا آستانه ی سرای است، همان معنی پیشگاه و آستان را دارد، و خطاب مؤدبانه تر «شما» است. هنگامی که در خانه کسی، چیزی متعلق به او را ستایش می کنید، بیدرنگ می گوید: تعلق به خودتان دارد، قابلی ندارد، یا «پیشکش!» با این پاسخ، صاحبخانه می گوید که هر آنچه را که در میان است پیشکش می کند؛ و گاهی می گوید که خانه را با اثاثش تقدیم می کند. این تعارف ها ندرتاً به حقیقت و پیشکش واقعی می انجامد، بنا به رسم، سخنی از روی ادب و تعارف است. این عادت از عرب ها به مردم اسپانیا منتقل شد، و امروزه اسپانیایی ها هم تعارف به خرج می دهند و می گویند: «مالی شما!» اما هنگامی که از روی تحسین به مردی بگویید:

۱. در متن اصلی، این عبارت به لاتینی، و به اشتباه «ruhe sang rafftan» نوشته شده است.

«چه خانم قشنگی دارید!»، نه در ایران و نه در اسپانیا، با این تعارف («متعلق به خودتان است») پاسخ نمی دهند!

کوه فوجی ایران (دماوند) و «گینزا»ی تهران (لاله زار)

می گویند که از اصفهان که (به جنوب) روانه شوند، دیگر از شمال ایران بیرون آمده اند. تهران کنونی البته هیچ حال و هوای خالص ایرانی ندارد، اما همچون پایتخت های دیگر هم نیست، و شهری درهم و ناموزون است. خانه های بزرگ این شهر دیوارهای گلی همانند خانه های قدیم ژاپن دارد و میان باغچه حوضی هست که آبش از سرچشمه کوه می آید و فواره آن میان حوض به آسمان می جهد. درخت های بید، زردآلو، سیب و دیگر نباتات در هر فصل منظری دل انگیز از انبوه سبزه و گل پیش چشم می گسترند. عامه مردم، آبی را که از برف کوه می آید می نوشند. این آب در جوی های خیابان های شهر سرازیر می شود، و از آن برای پخت و پز و نیز برای رخت شویی استفاده می کنند.

در احکام اسلامی، نوشیدن آب جاری جایز و آشامیدن آب را کد منع شده است. این دستور از عقاید زرتشتی آمده است. مردم، آب روان را بسیار قدر می دانند و بها می دهند. در کشورهای کم آب، آب آشامیدنی گرانبهاترین ثروت است. مردم کارگر، آب جوی را با کف دست برمی دارند و با آن رو می شویند، یا آن را در حلق می گردانند و دهان را پاک می کنند. در تابستان برای گریز از گرمای آفتاب، که پنداری سنگ را می گدازد، آنها در سایه درختان پای جوی، سنگ را بالش سر می کنند و دراز می کشند، زیرا که هوا در کنار آب کمی خنک تر است.

شهر تهران، با نما و بناهای محقر خود به ریگزاری می ماند که کلبه هایی در آن ردیف شده باشد. کوه (و قلّه) دماوند اگرچه یگانه جاذبه این شهر نیست، بهترین چیز آن است و از سر تهران هم زیاد است. این کوه که نام «فوجی ایران» - که نمی دانیم چه کسی اول بار آن را به این نام خواند - برایش بی مُسمی نیست، با ارتفاع

حدود ۵۶۰۰ متر، در هاله غبار و پوشیده از برف سفید درخشان، نیمرخ خود را بر زمینه آسمان آبی ایران به روشنی نشان می‌دهد. ما بارها به کنار رودخانه یا آبگیرهای دامنه این کوه که شاهان قدیم در آنجا قصرهایی ساخته‌اند به گردش می‌رفتیم. دماوند چنان زیباست که پنداری اصطلاح (ژاپنی) «هاچی مین ری روء» («برازنده و چشم نواز از هر سو که بنگری») در وصف آن ساخته شده است.

در تهران سه مهمانخانه به اسلوب خارجی هست، و هر سه محقر است. یکی از آنها هتل آستوریا است که، چنانچه یاد شد، آقای ناروسه دبیر سفارتمان در آنجا - بستری بود و - درگذشت. اما تابستان‌ها در حیاط این مهمانخانه‌ها میز می‌چینند و اروپایی‌ها آهنگ‌های جاز می‌نوازند، و خارجی‌ها و ایرانی‌ها تا دیروقت شب، بی‌توجه به گذشتن ساعات، سرخوش و شادمانه می‌رقصند. ایرانیان پس از شام بیشتر شطرنج بازی می‌کنند. (در تاریخ شطرنج) این نظریه هست که این بازی در ایران پیدا آمد و از اینجا به سراسر جهان گسترده شد. امروزه هم در زبان‌های آلمانی و روسی شطرنج را Schach می‌گویند و شکست یا باخت را Matt. البته این واژه‌ها فارسی است، و به ترتیب به معنی پادشاه و از پا درآمدن (باختن) یا درگذشتن^۱؛ یعنی که چون پادشاه می‌افتد، بازی تمام می‌شود. نظریه استواری هم هست که برابر آن «Checkmate»^۲ در زبان انگلیسی هم تحریفی است از این دو واژه فارسی («شطرنج» و «مات»). اما این نظریه هم هست که شطرنج در اصل از هند آمده است. ضمناً، شیوه شطرنج باختن در همه جای جهان یکی است؛ اما گویا فقط در ژاپن است که مهره برده شده را کنار نمی‌گذارند، یعنی مهره‌ای را که از حریف گرفته‌اند باز در سوی خود در بازی می‌آورند.

بیشتر مهمانخانه‌های نزدیک خیابان لاله‌زار، یا «گینزا»ی تهران، است. اینجا با

۱. فرهنگ فارسی معین معنی مات را «سرگردان، سرگشته، حیران» نوشته است. کازاما به ظاهر کلمه «موت» به معنی مردن و درگذشتن را به جای «مات» فارسی گرفته است.

۲. به معنی «کیش و مات».

آنکه آن را «گینزا» نامیدم، خیابانی است به بلندی فقط ۳ یا ۴ چو^۱ (سیصد - چهارصد متر)، که در هر دو سویش دکان‌های کوتاه ردیف شده است؛ و البته نمی‌تواند با «گینزا»ی ما ژاپنی‌ها که انبوه تابلوهای نئون در سراسر آن می‌درخشد، سر رقابت داشته باشد. اما منظر مردم و حیوان‌هایی که در اینجا می‌گذرند، از چشم‌انداز نوگرا و بی‌لطف و صفای گینزا چشم‌نوازتر است. در یک طرف ترکمانی الاغی را کشان کشان می‌برد، و در سوی دیگر زنان پوشیده در چادر سیاه و سوار شتر یا درازگوش آرام آرام می‌گذرند. اصطبل شترها و خرها در کاروانسرای نزدیک اینجاست. قفقازیان با هیأت عجیب، و در حالی که ریش سفیدشان آویزان است و روی بالاپوش بلندشان که تا زانوها می‌رسد کمر بند بسته و تفنگ و قطار فشنگ به دوش آویخته و کلاه سیاه پوست بره بخارا گذاشته‌اند، در اینجا می‌روند، به وضعی که پنداری هر کدامشان مباشر و اسلحه دارباشی قورخانه‌ای است. در کناری دیگر هم مردی با سر و وضع مغولی، که از هر زاویه که نگاهش کنند رزمنده‌ای از لشکر مهاجم تیمور به نظر می‌آید، روان است، و زنی پوشیده در لباس آخرین مد طرح «لیو دو لاپه»^۲ همراه دارد. قطار شترها را (در خم کوی و گذر) پیچاپیچ می‌برند، و طنین زنگ‌های این کاروان، لطف روزگار قرون وسطی را به یادمان می‌آورد. در سویی هم، از پی این قطار شتر، یک سواری رولزرویس گرد و خاک قرن بیستم را به هوا برمی‌دارد و تند می‌گذرد.

تهران و بازار

بیشتر مردان شهری، کلاه پهلوی که حکومت تازه در جای نخستین تدبیر نظارت معنوی مقرر داشته و به رنگ سیاه یکدست و از گونه ترکی لبه دار است، به سر

۱. چو، مقیاس طول ژاپنی، برابر حدود ۱۰۹ متر است.

۲. Lieu de la paix یا Lieu de la pays. در اصل به حروف هجائی ژاپنی نوشته است، و

«ریو - دو - راپه» خوانده می‌شود.

می گذارند. زن ها همه به یکسان، چادر سیاه می پوشند. گه گاه، میان این جمعیت زن و مرد، ملاها که دستار سبز بر سر دارند، می گذرند. مردمی که آنها را «سید» می نامند از نسل خاندان (حضرت) محمداند (ص)، و امروزه هم بیشتر آنها دستار می بندند. زنان پوشیده در چادر سیاه که وقت روز در کوی و گذر می روند و چشمشان از روزن چادر می درخشد، جوراب های رنگارنگ به پا دارند.

چون یکر است به خط مستقیم از شمال به جنوب^۱ از «گینزا»ی تهران (یا لاله زار) پایین بیایید، به «میدان توپخانه»^۲ می رسید. در اینجا ساختمان شهرداری، پستخانه، بانک (بازرگانی، شاهي سابق) و اداره های دیگر هست. در جنوب این میدان دروازه ناصریه است که به بازار می رود، و در شمال آن دروازه دولت که رو به قصر (قاجار) باز می شود. پیرامون تهران هم چندین دروازه بزرگ هست، همه زیبا و مزین به کاشی های رنگارنگ هستند. تهران به این دروازه هایش می بالد. در این دروازه ها یک یک رهگذران و مسافران را با دیدن گذرنامه یا جواز سفر شناسایی می کنند. میدان توپخانه در مرکز تهران است، و یادگارهای تاریخی مانند، توپ غنیمت گرفته شده (در جنگ) و دیگر چیزها در میان آن به نمایش در آمده است.

خیابان لاله زار، بازار و میدان توپخانه، تازگی ها تغییر وضع یافته است، و شهر دارد چهره اروپایی پیدا می کند. در مرکز بازار، بنا به رسم، مسجد کهنه (جامع) ساخته شده و ساختمان های با بام گنبدی آن را احاطه کرده است. زیر این بام ها گذرهای پرپیچ و خم (راسته های بازار) به هر طرف امتداد دارد و حجره و دکان های کوچک مانند دندانه های شانه (کنار هم) ردیف شده است. در بعضی جاهای بازار چهارسوق هایی با آب نمایی در میان آن و روزنه ای در سقف که کار نورگیر را می کند، هست. دکان های بازار، از هرگونه، با همه کوچکی خود، با کالای فراوان انباشته است. این شاید عادت بازمانده از قدیم باشد که به علت دشواری و دردسر حمل و

۱. در اصل «از شرق به غرب» نوشته است.

۲. در اصل «توپ میدان» نوشته است.

نقل کالا، مایحتاج نیم سال را انبار می کردند. دکان هایی چایخانه مانند هم، هست که در اینجا اهل بازار چای نوشان سرگرم داد و ستد می شوند. حتی شعبه بانک هم در این بازار پرگرد و خاک دایر است.

در میان انبوه جمعیت، الاغی که تره بار و میوه بارش کرده اند و شتری که باری همچون کوه بر پشت دارد، و گذرندگان دیگر پیچ در پیچ و قیقاج راه خود را باز می کنند و می روند. فقط اینجا و در این بازار است که حال و هوای خالص ایرانی و نگاره زندگی اصیل ایرانیان آسیایی بازمانده است. این چشم انداز درست تصویر داستان های هزار و یک شب را دارد. حجره دار و صاحب دکان، روی فرش جلوی پیشخوان نشسته است و با چهره و رفتاری بی خیال و آسانگیر، قلیان می کشد یا چای می نوشد. به مشتری ای که خرید نکند، هراندازه هم جنس ها را دیده و زیر و رو کرده باشد، روی تئش نمی کند؛ با ادب خداحافظ می گوید و او را بدرقه می کند. چون قیمت ها را بیش از اندازه گران می گویند، (خارجی ها) در آغاز بی همراهی دوست و آشنای ایرانی و بی احتیاط بایسته، نمی توانند از او خرید بکنند. اما بازاری ها عادت دارند که به این خودی (همراه یا راهنمای خارجی) هم، بی پروا، قیمت بالا و بی معنی بگویند.

گداها و آنهایی که خود را دیلماج نشان می دهند و نیز کسانی دیگر هنگامی که خارجی ببینند، جرأت می گیرند و دور او جمع می شوند. این دیلماج ها معمولاً به فرانسه یا روسی حرف می زنند و از هردو طرف، مشتری و دکاندار، اجرت می گیرند.

نوروز و عید قربان

شلوغی و جنب و جوش روزهای عید و جشن و نمایش خیابانی (ما ژاپنی ها) را معمولاً در این «گینزای ایران» تا نزدیک میدان توپخانه می کشاند. به ویژه هنگام نوروز ایرانی، در موسم اعتدال بهاری، و در عید قربان، همه مردم شهر لباس

مهمانی نو و آراسته می پوشند و از پیر و جوان و زن و مرد (به عید دیدنی و گردش) بیرون می روند. عید قربان که آن را در ترکیه «قربان بایرام» و در ناحیه شمال افریقا «عید الکبیر» می خوانند، بزرگترین جشن قربانی کردن در دین اسلام است. در این روز در این میدان شهر، و به اشاره و حکم شاه، شتر قربانی را نحر می کنند. توانگران از مردم شهر هم در خانه شان (گوسفند) قربانی می کنند، در قدیم خود شاه در این میدان حاضر می شد و فرمان قربانی کردن (شتر) را می داد؛ اما امروزه چنین نیست.^۱ شتر بخت برگشته ای را که برای قربانی شدن نامزد شده است با بدرقه آهنگی که دسته موزیک نظامی سلطنتی می نوازد در شهر می گردانند تا به میدان برسند. در اینجا شتر را از ارابه (!) پایین می آورند^۲، و با پیشداری اسبی آراسته به زین و برگ طلا و نقره کوب و مرصع، از میان ردیف روحانیان و وجوه و اقشار دیوانیان می گذرانند و به قربانگاه می رسانند. در قدیم نحر کردن شتر، امتیازی بود که

۱. از رسم های بازمانده در دوره قاجار قربانی کردن شتری در دربار در روز عید قربان بود. مهدقلی هدایت، در این باره نوشته است: «عید قربان هم برای اهل شهر تفریح بود. از طرف شاه غیر از صدها گوسفند که تقسیم می شد.... شتری را تزئین کرده با دم و دستگاه و کوس و کبرکه، موزیک و عملجات مخصوص به میدان نگارستان می آوردند و نحر می کردند و هر قطعه آن مخصوص صنفی بود. مباشرین خلعت و انعام داشتند.» (خاطرات و خطرات، ص. ۹۰). بنجامین هم در وصف عمارت و باغ نگارستان از قربانی کردن شتر در روز عید قربان در این باغ یاد کرده است (ص. ۱۲۸ و ۱۲۹). اورسل نیز در سفرنامه خود شرحی بالا بلند درباره این مراسم دارد (ص. ۱۹۳ تا ۱۹۶). نیز برای این موضوع بنگرید به شرح شادروان جعفر شهری در: تاریخ اجتماعی...، ج. ۵، ص. ۹ تا ۱۲؛ و راوندی، تاریخ اجتماعی ایران، ج. ۲، ص. ۶۲، ج. ۶، ص. ۷۲-۵۷۰.

۲. از نست اورسل، سیاح فرانسوی، که در سال ۱۸۸۲ از ایران و پایتخت و دربار ناصرالدین شاه دیدن کرده و در مراسم قربانی کردن شتر در عید اضحی حاضر بوده شرح مفصلی درباره این مراسم آورده و نوشته است که شتر قربانی را پیاده و در میان گروهی سرباز آراسته به میدان می آوردند. بنگرید به سفرنامه او، صفحه های ۱۹۴ تا ۱۹۶.

به فرمان شاه به یکی از شاهزادگان داده می‌شد.^۱ (شاهزاده) مأمور نحر کردن شتر در این مراسم، شال کشمیری بلوطی رنگی را که شاه به او خلعت داده بود روی پیراهن ابریشم سبز خود می‌پوشید. در پی او نمایندگان گروه‌ها و اصناف گوناگون که پارچه سفیدی دور گردن انداخته و مأموریت دریافت سهمی از گوشت قربانی را داشتند، می‌آمدند.

کشتن شتر قربانی، همانند شیوهٔ مرسوم در گاو‌بازی اسپانیا، با فرو کردن ماهرانهٔ یک ضربهٔ خنجر (به حلق حیوان) است. از آنجا که شتر فرمانبردارتر از گاو است، گویا به ندرت کسی (در مراسم قربانی کردن شتر) کشته شده باشد. اما از یکی - دو سانحه که در این مراسم پیش آمده است سخن می‌گویند. از پیش مقرر است که هر تکه از شتر قربانی، مانند سر، پا، تنه و دیگر اندام و اجزای آن، به کی و کدام صنف می‌رسد. چون پارهٔ حلقوم حیوان به شاه تقدیم و به انجام رسیدن مراسم قربانی گزارش می‌شد، انبوه مردم قربانی را در میان می‌گرفتند و انگشت خود را به خون آن رنگین می‌کردند و به پیشانی خود می‌مالیدند و با این کار تیمن و تبرک می‌جستند. در این سالها قربانی کردن شتر متروک شده است، و به جای آن مردم گوسفند می‌کشند. فقط یک بار پیش آمد که در طبقهٔ اول ساختمان شهرداری ناله غم‌انگیز گوسفند (مذبوح) را از فاصله‌ای شنیدم.

۱. اورسل که در سال ۱۸۸۲ م. (۱۲۹۹ هـ.) مراسم قربانی کردن شتر را در باغ نگارستان دیده، نوشته است که نحر شتر با فرو کردن نیزه به زیر گلوی حیوان و به دست یکی از شاهزادگان که برای این کار آماده شده بود انجام می‌شد. (همانجا)

آغاز مأموریت در ایران

دیدارم با رضاشاه

تشریفات باریابی

ایران کشور گُل و شعر و ترانه است؛ سرزمینی است که زنانش چشمانی همچون ستارگان درخشان دارند.

از فراموش نشدنی‌ترین تجربه‌هایم در سالهای زندگی در خارج از ژاپن، دیدار و گفت و گو با رضاشاه در کاخ گلستان است. او همچون ازدهایی که (در افسانه‌های چین و ژاپن) بر بال ابرها و سفینه باد در آسمان‌ها اوج می‌گیرد، بر شاهباز اقبال نشسته و بخت یار و قهرمان شده بود.

تهران، پایتخت ایران، در جلگه‌ای به بلندی چهار هزار پا افتاده، و هوایش همیشه خشک و آفتابی است. تقدیم استوارنامه در یک روز، استثنائاً ابری، در ماه دسامبر سال ۱۹۲۹ (دی ماه ۱۳۰۸) انجام گرفت. کوه دماوند، که ما ژاپنی‌ها آن را «فوجی ایران» می‌نامیم، با بر و دوش پوشیده از برف به روشنی پیدا بود.

کمی پس از ساعت ۱۰ صبح آن روز، اتومبیل (دربار) جلوی ساختمان سفارت

پادشاهی ژاپن ایستاد. این ماشین، سواری لینکلن^۱ نیلی رنگی بود. رئیس تشریفات دربار و من سوار آن و روانه [کاخ]، حدود پانصد متری سفارت، شدیم.^۲ در دو سوی مسیر ما، خانه‌های یک طبقه کوتاه و بدنما ردیف بود. مردم زیادی برای دیدن نخستین وزیرمختار ژاپن، کنار این مسیر ایستاده بودند. زن‌ها چادر سیاه به سر داشتند، و بسیاری از آنها فقط چشم‌هایشان از میان حجاب پیدا بود. این چشم‌ها درخشان و گیرا می‌نمود. به دیدن این چشم‌ها با خود گفتم که صاحبان آن باید در قامت و سیما هم زیبا باشند.

گلستان که نام کاخ شاهی است، در فارسی به معنی (باغ) گل سرخ است. همانکه وارد شدیم، دسته موزیک نظامی که در محوطه کاخ به صف ایستاده بودند شروع به نواختن کیمی گایو، سرود ملی ژاپن، کردند. اینک در ایران، سرزمینی این همه دور از ژاپن، آهنگ سرود ملی میهنم را که ایرانیان می‌نواختند، می‌شنیدم؛ سرودی که عظمت و سعادت پاینده خاندان امپراتوری ژاپن را آرزو می‌کند.^۳

1- Lincoln

۲. اگر تقدیم استوارنامه در کاخ گلستان بوده است، اینجا بیش از پانصد متر با محل سفارت ژاپن، که پیشتر وصف آن شد، فاصله دارد.
۳. سرود ملی ژاپن که با عبارت «کیمی گایو»، اشاره به امپراتور ژاپن، آغاز و به همین نام خوانده می‌شود، می‌گوید:

«ده هزار سال - یا، هزار سال، هشت هزار سال - به شادی پادشاهی کن!

«خدایگان! تخت و بخت پاینده باد؛ تا آنگاه که سنگریزه‌ها،

«در گذر زمان، خاره سنگ‌های سخت و ستر شوند،

«و خزانه‌ها قامتشان را ببوشانند!»

ژاپنی‌ها در روزگار قدیم بر این باور بودند که پاره سنگ‌ها رشد می‌کنند. این سروده از معروفترین ترانه‌های قدیم ژاپن است، که در مجموعه شعری کوکین شو، که در سال ۹۰۵ میلادی فراهم شد، آمده است. دانسته نیست که این ترانه در قدیم چگونه خوانده می‌شد. در سال ۱۸۸۰، سال سیزدهم پادشاهی امپراتور میجی، که ژاپنی‌ها به فکر داشتن سرود ملی افتادند، این

نوازندگی دسته موزیک ایران احساس هیجانی به من داد، و عزم را برای ایفای وظیفه خطیری که در اینجا داشتم راسخ تر کرد.

باز، شنیدن این آهنگ یاد خوشی را در دلم بیدار کرد، و با آن آرامشی برایم دست داد. دیگران در اینجا چیزی درباره این پیشامد نمی دانستند. آن را به یاد آوردم و احساس خوشی کردم. داستان این بود که دو - سه روز پیشتر رئیس کل تشریفات دربار برای ترتیب کارهای باریابی امروز به دیدنم آمده و گفته بود: «این نخستین بار است که قرار است سرود ملی ژاپن در اینجا نواخته شود، و این سرود را نمی شناسیم. اگر شما نت آن را دارید، لطفاً در اختیارمان بگذارید تا دسته موزیک ما هرچه زودتر شروع به تمرین آن کند. اما اگر در روز باریابی متوجه شدید که سرود را درست نمی نوازند، لطفاً معذورمان بدارید!» اولین بار بود که نماینده دیپلماتیک (وزیرمختار) ژاپن به ایران می آمد، پس محتمل بود که چنین چیزی پیش بیاید. به همین ملاحظه بود که (هنگام روانه شدنم به ایران) دفترچه نت سرود ملی را که

→ ترانه را مناسب یافتند. تا آن هنگام «کیمی» (به معنی «تو») در آغاز این شعر خطاب عام بود، و مراد از آن محبوب یا هر کس دیگر که این شعر برای او خوانده می شد؛ اما در تداول کنونی خطاب به امپراتور است.

موسیقی برای این شعر هم، از میان چند آهنگ انتخاب شد. آهنگی را که هیروموری هایاشی، موسیقی دان درباری، ساخته بود، مناسب یافتند؛ و فرانز اکرت Franz Eckert موسیقی دان آلمانی که در آن سالها در توکیو موسیقی غربی تدریس می کرد، آهنگ ساخته هایاشی را برای سازهای غربی تنظیم کرد، این ترانه (شعر و آهنگ آن) در سال ۱۸۹۰ رسماً سرود ملی ژاپن شناخته شد. کیمی گایو از سال ۱۸۹۳ به شاگردان مدارس یاد داده می شد و در جشن ها و مناسبت های ملی خوانده می شد. در سالهای نیمه دوم سده بیستم که زدودن آثار و حال و هوای سالهای پیش از جنگ جهانی، خواست آزادمنشان و صلح دوستان بوده، خواندن این سرود و نیز برافراشتن پرچم «هینو مارو» (دایره سرخ بر زمینه سپید) در مناسبت ها و به ویژه در مراسم صبحگاهی و جشن های مدارس ژاپن با اعتراض روبرو بوده، و این موضوع همچنان مورد بحث است. دولت ژاپن در تابستان سال ۱۹۹۹ طرح قانونی را آماده کرد که این سرود و پرچم را سرود و پرچم ملی ژاپن می شناسد بی آنکه کسی را وادار به ادای احترام به آن کند.

داشتم در چمدانم گذاشتم و همراه آوردم. پس این بُت را داشتم، و به امانت به رئیس کل تشریفات دادم. دسته موزیک نظامی با تمرین و تکرار پی گیر در این دو-سه روزه توانسته بودند سرود ملی ژاپن را بسیار خوب، هرچند که به شیوه موسیقی ایرانی، بنوازند. این بود آنچه که در آن ساعت با خوشی از آن یاد آوردم.

به محوطه کاخ گلستان که وارد شدم، حوض بزرگی دیدم که آب پاک و زلال از آن سرریز و گرداگردش پر از گُل و درخت بود، و به عیان می دیدم که چرا اینجا را کاخ گلستان نام داده اند. در آن میانه زمستان که این باغ چنین پرگل بود، در تابستان باید چه زیبا و دل انگیز باشد. اکنون موسم شکوفایی و شادابی گل ها گذشته، اما بوی خوش گل، هنوز در فضا مانده بود. عمارت کاخ مُشرف به آب نماي باغ بود، و دیوار آن با کاشی نقش دار گویای تاریخ قدیم و جدید زینت داشت. طرح و نقش این کاشی ها، بر زمینه لاجوردی و زرد، بسیار زیبا می نمود.

به دنبال راهنمایم از پله های جلوی کاخ بالا رفتم، و اندکی آنجا آسودم. دیری نکشید که [پیشخدمت] ایرانی آمد و گفت که شاه آماده پذیرفتنم است. دیدارم با شاه در تالار بزرگ کاخ بود. دیوارها و سقف آن آینه کاری زیبایی داشت. اینجا عمارت برلیان خوانده می شد.^۱ در تشعشع خیره کننده (دیوارها و سقف آینه کاری شده)، قالیی بسیار بزرگ زیبایی از طرح گل و اسلیمی زرد و آبی، بر کف تالار

۱. کاخ گلستان «مجموعه کاخ ها و بناهایی است که در داخل ارگ تهران ساخته شده است. قدیمی ترین این بناها عمارت تخت مرمر است. در ۱۲۲۱ ه.ق.، در دوران سلطنت فتحعلی شاه قاجار، تخت مرمر بزرگی ساخته شد که اکنون در وسط ایوان اصلی کاخ قرار دارد. نام اصلی تخت مرمر، تخت سلیمانی است. ... در ۱۲۶۸ ه.ق. (سال پنجم سلطنت ناصرالدین شاه) قسمت شرقی باغ سلطنتی را توسعه دادند، و در اطراف این باغ که به نام گلستان خوانده می شد، کاخ هایی بنا نهادند که ساختمان آنها ۵ سال طول کشید. این کاخ ها مشتمل است بر تالار موزه؛ تالار آینه؛ تالار عاج؛ تالار برلیان؛ شمس العماره؛ و کاخ ابیض.» (مصاحب، دائرةالمعارف فارسی، ذیل «کاخ گلستان»)

می درخشید. این قالی بزرگ، سرتاسر کف تالار را که حدود یکصد تاتامی^۱ می شد، پوشانده بود.

رضاشاه در میانه تالار و نزدیک در ورودی ایستاده بود. او مردی بلند قامت، به بالای حدود شش پا، و خوش اندام می نمود، و وقار شاهانه داشت. او آن روز لباس رسمی با روبان آبی پوشیده و بالاترین نشان های ایران را به سینه زده بود. کنار رضاشاه تیمورتاش، وزیر دربار و گرداننده واقعی دستگاه حکومت در آن روزها، و فرزین^۲ وزیر خارجه، که بعد وزیر مختار ایران در آلمان شد، ایستاده و به من چشم دوخته بودند. [هیأت حاکم] کشور شاهنشاهی اکنون درست جلوی رویم بودند.

سیمای رضاشاه و برآمدن او به قدرت

رضاشاه پهلوی که «شاهنشاه» خوانده می شد، ۵۶ یا ۵۷ سال داشت، و با تن قوی و ورزیده اش، همچون مجسمه ای از برنز نشان می داد. پوستش گندمگون می نمود. بینی بزرگ، سبیل انبوه، و چشمانی درخشان و نافذ، همچون چشم های شاهین داشت. او در نگاه نخستین همچون شاه گنجفه به نظر آمد، و نیز مانند ژنرال کوروکی^۳ فرمانده ژاپنی و فاتح جنگ روس و ژاپن. نیز، تصویر ارمیا در کتاب ارمیای

۱. قطعه کف پوش حصیری بافته شده از ساقه برنج، و نیز واحد ژاپنی برای اندازه گرفتن وسعت اتاق، برابر حدود ۱/۲۰ متر مربع.

۲. محمد علیخان فرزین، سابقاً معروف به کلؤپ (چون مدتی در کلؤپ فرنگی ها سمت مدیری داشت)... در سال ۱۳۰۸ وزیر امور خارجه شد و بعد چندی، رئیس دربار سلطنتی بود و مدتی هم ریاست بانک ملی را داشت. (مهدی بامداد؛ شرح حال رجال ایران، ۱۳۶۳، ص. ۴۵۳)

۳. کوروکی تامه سادا (متولد ۱۸۴۴ م.) سردار ژاپنی که هنگام جنگ چین و ژاپن (۹۵-۱۸۹۴) فرماندهی لشکر کوماموتو (ایالت هیگو) را داشت، و در محاصره وی های وی پشتیبانی داد. در نبرد منچوری در جنگ روس و ژاپن (۱۹۰۵-۱۹۰۴) فرمانده سپاه یکم بود.

نبی در تورات^۱ از خاطرم گذشت. قامت و اندام او به خوبی گویای حال و کارش بود. او در خانواده‌ای سپاهی زاده شده و در بیست و یک سالگی به نیروی قزاق پیوسته بود. فوج‌های قزاق ایران به وسیله نیروی قزاق روسیه تعلیم می‌دید. سربازان ایرانی تن آسا و خودسر بودند، پی دستور فرمانده‌شان نمی‌رفتند، و ورد زبان‌شان «فردا» بود. آنها هر کار را به فردا می‌انداختند. فقط رضاخان بود که «فردا» نمی‌گفت، و بیدرنگ دنبال امر فرمانده‌اش می‌رفت و کار را به انجام می‌رساند. او در آن سالها خود را در جای افسری شایسته اعتماد، ممتاز ساخت؛ و افسر انگلیسی که با قشون ایران سروکار داشت می‌گفت: «رضاخان مردترین و هوشمندترین سرباز ایرانی است که دیده‌ام. همیشه ساکت است و چندان سخن نمی‌گوید، اما چون امر خطیری پیش آید پرسش‌های اساسی را تند و پی در پی مطرح می‌کند، و در زودفهمی و تصمیم‌گیری بی‌نظیر است.» رضاخان فرماندهی قوای ایران را یافت، وزیر جنگ شد، و در مدت دو سال تحول کلی، در قشون ایجاد کرد، و در سال ۱۹۲۳ (۱۳۰۲ خورشیدی) ریاست وزرایی یافت. او سپس به حکومت موقت رسید، و در ماه دسامبر ۱۹۲۵ (آذر ۱۳۰۴) مجلس مؤسسان که برای این کار تشکیل شده بود پادشاهی را به او تفویض کرد، و اعلیحضرت رضاشاه پهلوی نامیده شد. «پهلوی» نام زبان کهن ایرانی است که حدود سه هزار سال پیش، در عصر درخشان فرهنگ ایران، رواج داشت. این زبان از سانسکریت جدا شده بود، و خط

۱. کتاب ارمیای نبی: «کتابی از عهد قدیم، شرح حال ارمیا (عبری = بزرگ داشته یهود)، رونقش در ۶۰۰ ق.م، یکی از پیغمبران بزرگ بنی اسرائیل است که در زمان یوشیا و جانشینانش مردم را در اورشلیم موعظه می‌کرد. جز پیشگویی درباره شکستی که به سیاست خارجی یهودا وارد می‌شود پیشگویی دیگری نکرد، و اصرار داشت که مردم از مقاومت بیهوده در برابر بابل دست بردارند و به اصلاح امور داخلی و بهبود دینی خود پردازند. برای همین نصایح، او را به زندان انداختند. پس از سقوط اورشلیم آزاد شد (۵۸۶ ق.م). اشاراتی به مسیح منتظر در این کتاب دیده می‌شود. ... در جاهای دیگر کتاب مقدس نیز اشاراتی به ارمیا هست.» (مصاحب، دائرةالمعارف فارسی).

آن را هم پهلوی می‌گویند. رضاشاه، «پهلوی» را نام خانواده خود و سلسله پادشاهی تازه اختیار کرد.^۱ رضاشاه که پیشتر سرباز ساده‌ای بود اکنون «شاه ایران» شده، برجای شاهنشاهانی همچون کورش و داریوش و شاه عباس نشسته، و گویی ناپلئون این عصر است. چنین نیست که شاه به تنهایی بار امید فراوان ملت ایران را به دوش بکشد؛ بلکه با بودن این پادشاه، مردم ایران در آینده کشورشان که سخت گرفتار خمودگی بود نور امید می‌بینند.

ایران کشوری است بس کهنسال، که چون از عهد کورش و داریوش پیشتر بنگریم گردونه تاریخ در پرده غبار و مه اساطیر و افسانه‌ها ناپدید می‌نماید. اسکندر تخت جمشید را ویران ساخت. بنای تخت جمشید قدیم‌تر از پارتئون^۲ یونان بود. ایران در پنج سده پیش از میلاد مسیح، کشوری پهناور بود و از رود گنگ تا رود نیل

۱. بلوشر سفیر آلمان در ایران در دوره رضاشاه، درباره نام پهلوی نوشته است: «کمتر کسی می‌دانست که پهلوی به چه معنی است. شاه جدید هم تصور روشنی از آن نداشت. شاه هنگامی که در ضمن مسافرت خود لحظه‌ای چند با پرفسور هرتسفلد (Ernest Emil Hertsfeld، باستان‌شناس آلمانی، ۱۹۴۸ - ۱۷۸۹) در چادر مخصوص تنها ماند از وی پرسید: «این کلمه پهلوی یعنی چه؟ شما حتماً می‌دانید!» مرد دانشمند توضیح تاریخی دقیقی را به اطلاع رسانید: «در وهله اول، پهلوی نام زبان قرون وسطایی (میانه) است که قبل از پدید آمدن فارسی دری به آن سخن می‌گفته‌اند. سپس این کلمه به سکنه خراسان اطلاق می‌شده، و سرانجام در اثر انتقال معنی معادل پهلوانی به کار رفته است.»

«از این پرسش و پاسخ برمی‌آید که اختیار کلمه پهلوی به هیچ وجه نشان دهنده نظر و تمایل حکومت جدید نبوده است، و داوری درباره آن باید منحصرأ برحسب اعمال و اقداماتش باشد. اما آنچه روشن است، رضاشاه این نام را به توصیه مشاورانش، که معنی آن را هم می‌دانستند، انتخاب کرده بود.» (ویپرِت بلوشر؛ سفرنامه، ترجمه کیکاووس جهانداری، تهران، ۱۳۶۳، ص. ۲۱۵)

۲. «Partenon = جایگاه دختر باکره؛ معبد آتنه (الهه حکمت) که در عصر بریکلس میان سالهای ۴۴۷ و ۴۳۲ ق.م. بر آکروپولیس آتن ساخته شد، و شاهکار معماری یونانی است....» (مصاحب، دائرةالمعارف فارسی).

گسترش داشت. زبان و تمدن ایران بر اروپا نفوذ داشت. پیش از آنکه آتن (و تمدن یونان) به عرصه در آید، تمدن ایران بالنده بود. زودتر از آنکه فروغ مدنیت رومی بر تاریخ جهان بتابد، ایران تمدنی متعالی داشت. ایران اکنون باز کشوری با استقلال و بزرگ است. رضاشاه که یک تنه و بی هیچ وسیله در ایران، که مساحتی حدود سه برابر فرانسه دارد و کشوری بسیار پهناور است، سلسله پهلوی را بنیاد کرد، به راستی ناپلئون عصر جدید بود. او با جوهر و همت خود، میهنش را از ضعف و زبونی رها ساخت. به این ملاحظه، در میان خود کامگانی که امروز در جهان فرمان می رانند، همچون موسولینی در ایتالیا و هیتلر در آلمان، شاید که کسی لایق باز کردن بند کفش رضاشاه هم نباشد.^۱

تقدیم استوارنامه؛ سخن گفتن شاه به ترکی

اینک در برابر رضاشاه، این فرمانروای هوشمند و توانا، ایستاده بودم. بیدرنگ اعتبارنامه ام را بیرون آوردم و به رئیس کل تشریفات دادم، و او آن را به رضاشاه تقدیم کرد. سخنم را (هنگام تقدیم اعتبارنامه) که از روی نوشته خواندم، با تحسین تمدن و فرهنگ دیرسال ایران آغاز کردم. گفتم که بسی مفتخرم که در مقام نخستین وزیر مختار ژاپن، که نیز مملکتی آسیایی است، به ایران آمده ام، به کشوری که اکنون آن اعلیحضرت، آن را دلیرانه و استوار به سوی ترقی، رهبری می کند.

رئیس کل تشریفات سخنم را برای رضاشاه به فارسی ترجمه کرد. شاه به برگ

۱. درباره اعتقاد رضاشاه به این شیوه حکومت، سفیر آلمان نوشته است: «(در باریابی خدا حافظی، ۲۷ فوریه ۱۹۳۵) شاه رشته صحبت را به دست گرفت، و به نحوی که گویی از بدیهیات سخن می گوید چنین آغاز مطلب کرد: حکومت مبتنی بر قدرت در این زمان تنها نوع ممکن حکومت شمرده می شود. در غیر این صورت، ملت ها به دام کمونیزم می افتند.» (بلوشر، پیشین، ص. ۳۲۱)

کوچکی که رئیس کل تشریفات به او نمود نگاهی انداخت، و در پاسخ رسمی به سخنم ابراز تشکر کرد. رئیس کل تشریفات این بیانات را برایم به فرانسه بازگفت. چکیده پاسخ رضاشاه چنین بود: «کشور پادشاهی ژاپن عظمت والا و فرهنگ درخشان دارد، و به پیشرفت‌های شگفتی انگیز نائل آمده است. بسیار خوشحالم که شما (شکوّه) ایران باستان و احیای آن را در عصر حاضر ستودید.»

در این هنگام رضاشاه دست خود را دراز کرد و با من دست داد. دست او زمخت و گرم بود، و دست کوچکم را همه در خود گرفت. در اینجا تقدیم رسمی اعتبارنامه‌ام پایان یافت. آنگاه به صورت تشریفاتی یک یک اعضای سفارت ژاپن را که در کناری ایستاده بودند به شاه معرفی کردم.

رضاشاه گفت: «پیشرفت‌های گرانسنگ ژاپن نوین را می‌ستایم، و ژاپن را پیشدار سزاوار تحسین کشورهای شرقی و آسیایی می‌دانم. ژاپن و ایران از نظر جغرافیایی از هم دورند، اما دل‌های مردم آنها بسیار به هم نزدیک است. ما برای پیشرفت آسیا در هر زمینه، آمادهٔ تعاون و تلاشیم. چون این دو کشور با هم رابطهٔ معنوی دارند، باید از هر کشور ثالثی به هم نزدیک‌تر بشوند. این نه فقط به خاطر مناسبات ایران و ژاپن، که برای صلح پایدار در مشرق زمین است. مایهٔ خوشوقتی فراوان است که دو کشور ما به افتتاح مناسبات و مبادلهٔ سفیر توفیق یافته‌اند.»

پس از چند گفت و شنود، رضاشاه به جای فارسی به ترکی روان آغاز به سخن کرد و خطاب به من گفت: «گویا شما پیش از این در (مأموریت) ترکیه بودید. بیایید به ترکی صحبت کنیم!» در سیمای شاه که تا کنون، آهنین و بی حرکت، همچون مجسمه‌ای مفرغی نشان می‌داد، چنانکه گویی باد بهاری وزیده باشد نرم رفتاری و حال و هوای دوستانه پیدا شد. رضاشاه، در مازندران زاده شد. در این ایالت، روستاهایی هست که اهالی آن ترک زبانند. من ترکی خوب نمی‌دانستم، اما ته ذهنم را کاویدم و کوشیدم تا چند کلمه‌ای به ترکی بگویم؛ و بی واسطه‌ای پاسخ سخنان شاه را دادم. برای نخستین بار سایه لبخندی بر چهره خشک او نمایان شد.

رضاشاه برخلاف ظاهر پرهیبتش صدایی نرم و نازک داشت. اگر چشم‌ها را بسته و فقط صدای سخنش را شنیده بودم، گمان می‌کردم که زن جوانی، هیجده - نوزده ساله، حرف می‌زند. شنیده‌ام که بیسمارک^۱ و ولینگتون^۲ هم صدای نازکی داشته‌اند. هیچ تصوّر نمی‌کردم که اعلیحضرت رضاشاه که پیشتر سردار لشکری بامهابت^۳ بود و (سران و سربازان) قوای سه گانه را تشویق یا توبیخ می‌کرد، صدایی چنین نرم و نازک داشته باشد.

اثر نخستین دیدار

ایرانیان، مانند چینیان، ادبیات بسیار زیبا و لطیف دارند، و نیز زبانی که در بیان از معنی فرا می‌رود. ایرانی‌ها، چند دقیقه‌ای که با هم به صحبت می‌نشینند، خوشتر دارند که از ابیات شاعران و امثال راجع در سخن خود بیاورند. بسیاری خدمتگاران هم که به زبان ادبی یا لفظ قلم حرف می‌زنند. با اینهمه، رضاشاه بی مکث و آسان و روان سخن می‌گفت. رفتار و گفتارش طبیعی و بی تکلف بود. به سابقه سه سال

۱. اوتو فورست فون بیسمارک Otto Furst fon Bismark معروف به «صدراعظم آهنین» (۹۸ - ۱۸۱۵). سیاستمدار آلمانی، موجد امپراتوری آلمان، نخست وزیر پرئوس (۹۰-۱۸۶۲) صدراعظم (۹۰-۱۸۷۱). در نتیجه سیاست اقتصادی جدید بیسمارک، تجارت و صنعت مستعمرات آلمان توسعه یافت. ... بیسمارک که وحدت آلمان را با جنگ تأمین کرده بود کوشید که آن را با صلح استوار سازد. ... آلمان را در ۱۸۷۹ با اتریش و در ۱۸۸۲ با ایتالیا متحد ساخت.» (مصاحب. دائرةالمعارف).

۲. آرتور ولزلی دوک دو ولینگتون Arthur Wellesley duc de Wellington سردار و سیاستمدار انگلیسی (۱۸۵۲ - ۱۷۶۹) در سالهای ۱۸۰۹ تا ۱۸۱۳ فرماندهی جنگ معروف به شبه جزیره را داشت و فرانسویان را بیرون راند. در نبرد واترلو (۱۸۱۵) ناپلئون اول را شکست داد، و در ۳۰ - ۱۸۲۸ به نخست وزیری رسید. در سال ۱۸۴۲ مقام فرماندهی کل سپاه برای تمام عمر یافت. (مصاحب، دائرةالمعارف).

۳. کازاما در اینجا اصطلاح ژاپنی «اونی شوگون»، به معنی سالار دیو، را آورده، که مراد از آن امیر یا فرمانروای ترس انگیز و با هیبت است.

اقامت و تجربه ام در ایران، می‌توانم بگویم که این خصوصیت برجسته را فقط در اعلیحضرت (رضاشاه) می‌شد یافت. آقای ن. که به نمایندگی ژاپن در ایران مأمور بود، پنج روز پس از رسیدنم به ایران در اینجا درگذشته بود. اعلیحضرت مرگ او را تسلیت گفت و کمی در این باره گفت و گو شد. سپس دست بزرگش را دراز کرد و با من دست داد، و به آرامی تالار را ترک گفت. قامت او از پشت سر متناسب و ورزیده، شکوهمند و باوقار می‌نمود. کفش‌های او... بیصدا از روی قالی نرم و نفیس گذشت و از نظر ناپدید شد. نخستین باریا بیم نزد رضاشاه فقط حدود سی دقیقه طول کشید، اما این دیدار اثر بسیار عمیقی در من گذاشته است.

پس از آن در مقر ولیعهد، در همان کاخ گلستان، دفتر سلام و عرض احترام را امضا کردم. نسبت به سایر اعضای خاندان سلطنت نیز به همین شیوه، احترام به جا آوردم.

چون ایران از عهد باستان کشوری بوده است با سیصد گونه آداب و سه هزار گونه^۱ مراسم دقیق تشریفاتی، پادشاه آن عنوان افتخاری بلندی دارد که «هوشوچی نیو» دوء کامپاکو دایجو دایجین^۲ هم تاب ایستادن در برابر آن ندارد. در متن میثاق مودت میان ایران و آلمان، امضا شده در سال ۱۸۷۳، از قیصر آلمان «به نام خداوند رحمان، امپراتور آلمان» یاد شده، که عنوانی است بسیار ساده؛ اما شاه ایران «اعلیحضرت خورشید لوا، قدسی و قدوسی القاب، سلطان مالک الرقاب، شاهنشاه ایران»^۳ خوانده شده است. اسناد دیگر نیز که با دولت‌های خارجی امضا

۱. سیصد و سه هزار اصطلاح ژاپنی برای نمودن اغراق گونه کثرت است. در فارسی، «یکصد جور» و «هزار گونه» می‌گوییم.

۲. مقامی در دستگاه حکومت ژاپن پیش از دوره تجدد (یا «نهضت بازگشت قدرت به امپراتور میجی»، سال ۱۹۶۸) که، مانند صدراعظم تام الاختیار، همه کاره مملکت بود. کازاما با این تشبیه شاید که به زبان دیپلماسی از انحصار قدرت در دست رضاشاه انتقاد کرده است.

۳. این عبارت به ترجمه از متن ژاپنی آورده شد، چون مترجم به متن اصلی عهدنامه یاد شده دسترسی ندارد.

شده است، عناوین بالا بلند برای شاه ایران دارد.^۱ در میثاق قدیمی دیگری (در آیین باریابی سفیر) نوشته است که سفیر خارجی هنگام باریافتن نزد شاه ایران باید چندین بار به احترام و تواضع تعظیم کند. پادشاه ایران شأن و شکوه شاهنشاه روی زمین را به خود می‌گرفت. این سخن گرگور^۲ طبیعی می‌نماید که تصویر آیینی بهشت که از دین موسی به مسیحیت انتقال یافت، و صحنه‌ای را نشان می‌دهد که بسیاری از قدیسان آماده خدمت در پیشگاه خداوند تبارک و تعالی دیده می‌شوند، در عهد عتیق از نمونه واقعی دربار ایران الگو گرفته شد است.

سالگرد تاجگذاری

بار دومی که دیدار شاه ایران برایم دست داد، در مناسبت جشن نوروز ایرانی بود، (به احتمال، سلام نوروز ۱۳۰۹)، و دیگر (بار سوم) در سالگرد تاجگذاری شاه.^۳ من هم در این فرصت باریافتم. رضاشاه در این ملاقات به من گفت: «من روح و اندیشه ژاپن^۴ را عمیقاً ارج می‌نهم. تصور نمی‌کنم که تمدن مادی باختر زمین امروز به آن گرانسنگی‌ای باشد که غربی‌ها به آن می‌نازند. بیشتر ملت‌های مشرق زمین بدبخت مانده و در سلطه نظم جهانی ساخته آمریکا و انگلیس و فرانسه و دیگرانند. فکر

۱. در این باره شاردن هم شرحی آورده است. بنگرید به سفرنامه او، ترجمه اقبال یغمایی، تهران، ۱۳۷۴، ص. ۸-۱۳۰۶.

۲. گرگور یا گرگوریوس، نام چند تن از قدیسان مسیحی و ارباب کلیسا، از آن میان: گرگوریوس کبیر یا قدیس گرگوریوس اول (۶۰۴-۵۴۰)، پاپ (۶۰۴-۵۹۰) و یکی از برجسته‌ترین شخصیت‌ها در تاریخ کلیسا؛ و گرگوریوس منور، قدیس (۳۷۷ یا ۳۳۲-۲۵۷)، روحانی مسیحی، معروف به رسول ارمنستان، که اولین کشور مسیحی را در ارمنستان پدید آورد و مؤسس کلیسای ارمنی است. برای شرح بیشتر بنگرید به: مصاحب، دائرةالمعارف فارسی.

۳. تاجگذاری رضاشاه در ۴ اردیبهشت ۱۳۰۵ بود. روز سلام عید شاه را بعداً به سالگرد تولد رضاشاه (۲۴ اسفند) تغییر دادند.

۴. کازاما اصطلاح ژاپنی «نیهون سی شی» به معنی روح و جوهر ژاپن، را به کار برده است.

نمی‌کنم که سبب آن (تمدن و پیشرفت)، عظمتِ غرب باشد. یگانه علتِ تصادفی این وضع، توجهِ خاطر غربی‌ها به علوم است. غربیان تا همین تازگی‌ها در کار رخنه و دخالت در ایران بودند. اگر تمدن مادی مایهٔ برتری است، در ایران هم خیابان‌های ساخته شده و چراغ برق، شبکهٔ تلگراف و تلفن، و حمل و نقل هوایی دارد.^۱ به من گفته‌اند که به اروپا بروم، و به غربی‌ها رهنمود بدهم.^۲ تا چند سال دیگر کاری

۱. زمینهٔ این گفتگو یادآور سخنان مبادله شده در دیدار سفیر آلمان با رضاشاه است. بلوشر نوشته است: «(هنگام باریابی برای دادن استوارنامه، روز ۱ نوامبر ۱۹۳۱) گفتم که در سال ۱۷- ۱۹۱۶ به عنوان منشی سفارت در کرمانشاه فعالیت داشته‌ام. وی (شاه) گفت که این سالها اندوه بارترین فصول تاریخ ایران در دورهٔ جدید بوده است. در آن هنگام ایران ضعیف بود؛ ولی حالا بر این ضعف و سستی غلبه کرده است. من نیز یادآور شدم که به زحمت توانستم ایران را بازشناسم. از جاده‌های جدیدی که در این فاصله احداث شده بود، از آمد و شد اتومبیل‌ها و ساختمان‌های جدید ایران تمجید کردم.» (سفرنامهٔ بلوشر، ص. ۱۷۲) مهدیقلی هدایت در «خاطرات و خطرات» (ص. ۱۳۹) نوشته است: «سفیر آلمان پس از ۲۷ روز معطلی بار می‌یابد. شاه قدری از تغییرات در ایران صحبت می‌فرمایند. سفیر هم از وسعت خیابان‌ها و عمارات جدید تمجید می‌کند.»

۲. شاید این نظر درست باشد که این‌گونه هواها را، بیشتر، اطرافیان مسندنشینان در سرشان می‌انداختند. در خاطرات منتشر شده از احمد متین دفتری، نخست وزیر رضاشاه، می‌خوانیم: «شاه گاهی با اسفندیاری (حاج محتشم السلطنه) سر به سر می‌گذاشت، و به او «حاج عمو» خطاب می‌کرد، و اسفندیاری نیز گاهی برای خود شیرینی خود را به تخرخر می‌زد، و جملاتی از زبان جاری می‌ساخت که موجب خندهٔ شاه شود؛ ولی همیشه در این کار توفیق نداشت، و گاهی از طرف شاه به او تشر زده می‌شد. به خاطر دارم در یکی از مراسم، اسفندیاری طبق معمول به دعاگویی و ثناگفتن پرداخت و دو بار پشت سر هم شاه را «قلبهٔ عالم» خطاب کرد. شاه سخت به او پرخاش کرد که این کلمات چیست؛ قلبهٔ عالم مالِ دورهٔ شاه و زوزه بود؛ من که ناصرالدین شاه نیستم از این اراجیف خوشحال بشوم! ولی باز اسفندیاری قافیه را نباخت. در جواب شاه اظهار نمود: اعلیحضرت قلبهٔ عالم هستند؛ چه خوششان بیاید و چه بدشان بیاید، چاکر «قلبهٔ عالم» را به کار خواهم برد. شاه با تمسخری گفت: حاجی برو؛ خیلی خرفت شدی!» (خاطرات یک نخست وزیر، به کوشش باقر عاقلی، تهران، ۱۳۷۰، ص. ۱۳۸) مقایسه شود با تندگویی

خواهم کرد که اروپاییان به این کشور بیایند تا پیشرفت‌های آن را ببینند.» در سخن رضاشاه، به رغم صدای نرم و نازک وی، این امید و دلیری پیدا بود که مصمم است که هدف والای (اعتلای) ایران را تحقق بخشد؛ و لحنش گویای این اعتقاد راسخ بود که آسیایی‌ها نباید تمدن غرب را چشم بسته بستانند.

رویش سیاسی رضاشاه

توفیق چشمگیر رضاشاه در کار قشون، و طرح شگرف او در سالهای گذشته (برای عروج از سربازی ساده به پادشاهی) را همگان خوب می‌دانند؛ و نیاز به شرح آن در این دفتر نمی‌بیند. کوتاه آنکه، پس از برنشستن رضاشاه، راهزنان قلع و قمع شدند، قشونی به طرز نوین و نیرومند سازمان داده شد، حق قضاوت کنسول‌ها از میان برداشته شد، کار عدلیه سامان گرفت، و وضع اداره امور عمومی و مالیه مملکت بهبود یافت. رضاشاه مهندسان و کارشناسانی در امر راه‌آهن و صنایع ماهیگیری از ژاپن دعوت کرد؛ و در قضیه منچوری با ژاپن همدلی نشان داد.^۱ این پادشاه برای

→ حاج محتشم السلطنه با رضاشاه پس از حمله متفقین به ایران، به شرحی که گلشائیان در خاطراتش (ص. ۶۰۴) یاد کرده است.

۱. اشاره است به سلسله وقایعی که، بر اثر فشار نظامیان به دولت، به تهاجم ژاپن به چین انجامید؛ و نخستین رویدادهای آن در ماه‌های ژوئن و ژوئیه ۱۹۲۹ بود. در سال ۱۹۲۹ که ورشکستگی پی در پی بانک‌ها، به دنبال بحران جهانی اقتصادی اواخر دهه ۱۹۲۰، دولت واکاتسوکی را به زیر آورد، ژنرال کی ایچی تاناکا (۱۹۲۹ - ۱۸۶۳) روی کار آمد. در ماه ژوئن ۱۹۲۹، در میان ناآرامی‌های داخلی، کشته شدن امیر چینی به نام چانگ تسوئیلین، که با نزدیک دیدن وحدت چین به همت چانکایشک کمتر زیر بار خواست‌های ژاپن می‌رفت، و پیدا بود که در قتلش دست افسران ژاپنی در منچوری در کار است، موجب رویارویی نخست وزیر با فرماندهی ستاد ارتش شد. سرانجام هم تاناکا ناگزیر به استعفا و یوکوهاما کوچی جانشینش شد (ژوئیه ۱۹۲۹). در شب ۱۸ سپتامبر ۱۹۳۱ انفجار بمب کوچکی در قطار راه‌آهن منچوری متعلق به ژاپن، بهانه به افسران قوای گوانتونگ (نیروی ژاپنی مستقر در جنوب منچوری) داد تا طرح

ژاپن پیشرفته احساس تحسین و احترام می‌کند، و به راه‌ها، و تدابیر گوناگون می‌کوشد تا از آن هرچه بیشتر بیاموزد.

رضاشاه در جای پادشاهی خودکامه، مناسب حال کشور شاهنشاهی ایران است، و روش سیاسی متینی دارد. پیداست که سیاستش برپایه صلح است؛ اما بیانش دلیرانه و والا همچون فنر پولادین است. شمشیرش در برابر دولت‌های قوی از چرخش نمی‌ایستد (= موضع محکمی در برابر آنها دارد). چند سال پیش امتیاز خط تلگراف و نشر اسکناس از انگلیس‌ها بازگرفته شد. سال پیش مسأله الغای امتیاز شرکت نفت انگلیسی در ایران به جامعه ملل کشید. بنش^۱ وزیر خارجه چکواسلواکی میان ایران و انگلیس میانجی شد، و انگلیس ناگزیر دید که چندی روی سازش نشان بدهد.^۲

→ خود را برای تصرف منچوری، و سپس دیگر نواحی چین، به اجرا در آوردند. همان شب مناطق حساس موکدن، و فردای آن نیز، این شهر و شهر چانگ - چو، و روز سوم کیرین را تصرف کردند. سپس با رسیدن نیروی کمکی از کره به سراسر منچوری تاختند، و دولت ژاپن را در برابر کار انجام شده گذاشتند. تا ژانویه ۱۹۳۲ سراسر منچوری اشغال شد، و برخوردهایی با قوای چینی در نواحی دیگر روی داد. قوای ژاپنی با روی کار آوردن حکومت دست‌نشانده‌ای در منچوری، و اعلام استقلال آن از چین در ۱۸ فوریه ۱۹۳۲، کار را یکسره کرد، و در ماه مارس این سال پوئی آخرین بازمانده امپراتوران منچو را به نام رئیس حکومت تازه منچو - کتو برنشانند.

۱. ادوارد بنش Beness (۱۹۴۸ - ۱۸۸۷) سیاستمدار چک...، وزیر خارجه (۳۵ - ۱۹۱۸)، نخست وزیر (۲۲ - ۱۹۱۲)، رئیس جمهور (۳۸ - ۱۹۳۵ و ۴۸ - ۱۹۴۵)، و رهبر حزب ناسیونال سوسیالیست (آزادیخواه) چکواسلواکی بود. اتحاد فرانسه و چکواسلواکی و اتفاق صغیر تا حد زیادی نتیجه مساعی او بود. پس از پیمان مونیخ تبعید شد. در جنگ جهانی دوم رئیس دولت موقت چکواسلواکی (در لندن) بود. بعد از آزاد شدن چکواسلواکی، بار دیگر به ریاست جمهور برگزیده شد. پس از کودتای کمونیستی ۱۹۴۸ کناره‌گیری کرد. (مصاحب، دائرةالمعارف فارسی).

۲. در این باره بنگرید به شرح مصطفی فاتح در کتاب او: پنجاه سال نفت ایران (۱۳۵۸ - چاپ دوم - ص. ۹۲ - ۲۹۰)، و مقاله ممتع مرحوم جواد شیخ الاسلامی؛ قضیه تمدید امتیاز نفت جنوب (در: آینده، سال چهاردهم ۲ - ۱، فروردین - اردیبهشت ۱۳۶۷). درباره قرارداد ۱۹۳۳، در

قضیه تازه در سیاست خارجی ایران مسأله بحرین، جزیره واقع در خلیج فارس و نزدیک عربستان، است. اینجا معدن نفت و مروارید، و قطعه خاکی زرخیز و سرشار از منابع طبیعی است. انگلیس ها شیخ این جزیره را دست نشانده و آلت مطامع و مقاصد خود ساختند. انگلیس به منابع غنی این جزیره چشم دارد، اما رضاشاه در برابر او ایستاده است و می گوید که اینجا به ایران تعلق دارد.^۱ او جلوی امپراتوری

→ خاطرات گلشائیان می خوانیم: «در سال ۱۳۱۱ کمپانی نفت خبر داد که سهم دولت از نفت در ۱۳۱۰، ۲۰۰ هزار لیبره شده است، در صورتی که در سنوات قبل ۷۰۰ - ۸۰۰ [هزار] تا یک میلیون لیبره بود. تیمورتاش به لندن رفت با رؤسای کمپانی مذاکره کرد؛ نتیجه ای به دست نیامد. در مراجعت، چند روزی به مسکو رفت تا شاید با این عمل دولت انگلیس را مرعوب کند که در مذاکرات نفت مؤثر باشد.... پس از مراجعت تیمورتاش، لُرد کدمن رئیس کل کمپانی نفت به تهران آمد.... چند روز بعد، در ششم آذر، شاه در هیأت وزرا حاضر شد. تیمورتاش دُسیه نفت را همراه داشت. شاه متغیرانه پرسید دُسیه نفت چه شد؟ تیمورتاش گفت: حاضر است. زمستان بود، بخاری می سوخت. رضاشاه پرونده نفت را گرفت و انداخت توی بخاری و دستور داد از اینجا نمی روید تا امتیاز نفت را که به اسم دارسی بود لغو کنید، و خود از جلسه خارج شد. به دستور شاه، دولت امتیاز را لغو کرد.... قرارداد تازه ای با کمپانی برای مدت شصت سال توسط مرحوم تقی زاده وزیر دارائی منعقد [شد] و از مجلس گذشت.» (ص. ۲۴۳ و ۲۴۴)

شیخ الاسلامی نوشته است: «...در آن تاریخ که قرارداد جدید نفت (معروف به قرارداد ۱۹۳۳) میان دولت ایران و شرکت نفت ایران و انگلیس امضا شد، امریکا و شوروی هیچکدام عضو جامعه ملل نبودند و قدرت یا میل مداخله در امور این منطقه (خاور میانه) را نیز نداشتند. آلمان و ژاپن خود را از عرصه فعالیت های این سازمان کنار کشیده بودند (هردوی آنها در سال ۱۹۳۳ از جامعه ملل بیرون رفتند)، و بقیه کشورها نیز، عملاً از تصمیمات یکی از دو قدرت بزرگ آن زمان (انگلستان و فرانسه) تبعیت می کردند.

«تا آنجا که اسناد و مدارک این دوره... نشان می دهد، انگلیس ها، رضاشاه را در مقابل گزینشی بسیار سخت و کمرشکن قرار دادند:

(۱) تمدید امتیاز نفت و نگاهداشتن ایالت خوزستان (شق بد).

(۲) از دست دادن ایالت خوزستان با تمام منابع نفتش (شق بدتر)؛ و او راه اول را برای حفظ خوزستان انتخاب کرد.»

۱. مهدقلی هدایت در «خاطرات و خطرات» (ص. ۳۸۲) در وقایع سالهای ۱۳۰۶ و پس از آن

فخیمه بریتانیا درآمد، و پرواز هواپیماهای انگلیسی را از فراز ایران منع کرد. امپراتوری بریتانیا در برابر این اقدام شاه پولادین نتوانست کاری بکند. تا این تاریخ هواپیماهای انگلیسی میان لندن و بغداد، کلکته و بوشهر پرواز مرتب داشتند. اما اکنون نمی‌توانند در فضای ایران پرواز کنند، و باید از مسیر کناره [شبه جزیره] عربستان بگذرند و به جزیره بحرین برسند.^۱ با اینکه امروزه در هر وزارتخانه دولت ایران، مستشاران یا مهندسان یا معلمان اروپایی و امریکایی هستند، کسی از انگلیس‌ها استخدام نمی‌شود.

→ نوشته است: «صحبت بحرین: برای اینکه به کلی در فراموشی نرود و در تحت عنوان مرور زمان درنیاید، مذاکراتی در حقوق ایران به بحرین به عمل آمد که در حکومت حسنعلی میرزا بحرین جزو فارس اداره می‌شده است. انگلیس شروع به مداخله می‌کند؛ بین حسنعلی میرزا و کاپتین پروس قراری داده می‌شود که تا ایران وسایل ایجاد امنیت در خلیج ندارد، امنیت با انگلیس باشد. امر قاچاق هم در خلیج مهم است؛ دولت سفارش [ساخت] شش کشتی مسلح در ایتالیا داد - اسفند ۱۳۰۷. راپرت نظمیه بنادر، ۱۳۰۷: اهالی بنادر که به ضرور می‌خواهند به بحرین بروند باید به توسط بستگان خود از حکومت محل جواز تحصیل کنند، و اگر پاس انگلیسی نداشته باشند از پیاده شدن آنها ممانعت [می‌شود]، و پرتست در این باب مستمر است.»

۱. کلارمونت اسکرین Claremont Skrine که در سال ۱۹۲۸ کنسول انگلیس در زابل (سیستان) بوده، در خاطراتش نوشته است:

«در این سال حق محاکمات کنسولی خارجیان در ایران... رسماً لغو شده بود... این اقدام و یک سلسه اصلاحات دیگر روح ملی جدیدی به مردم ایران دمیده بود و حلقه‌های ارتباط منافع انگلیس در خاورمیانه به ایران را که ده‌ها سال وجود داشت یکی پس از دیگری می‌گسست: تحویل بانک انگلیسی به نام بانک شاهنشاهی ایران به دولت این کشور... تغییر شکل اداره خط زمینی موسسه تلگراف هند و اروپایی به صورت یکی از تأسیسات ایرانی، انتقال خطوط هوایی امپراتوری هند از ایران به قسمت غربی خلیج فارس... به تضعیف نفوذ و اعتبار انگلیس در ایران کمک فراوانی کرد.» (جنگ جهانی در ایران: خاطرات سر کلارمونت اسکرین، ترجمه غلامحسین صالحیار، تهران، ۱۳۶۳، ص. ۱۵۴)

سلام نوروزی و میهمانی های شاه

تقویم ایران بر پایه سال خورشیدی^۱ است، و سال، هماهنگ با طبیعت، با بهار آغاز می شود و با زمستان پایان می گیرد. در این گاه شماری، آشفستگی و اشتباه در فصل ها، که در دیگر کشورها پیدا می آید، هرگز روی نمی دهد. سال تازه ایرانی در ماه مارس (فرنگی) شروع می شود، هنگامی که مرغان به نغمه سرایی می نشینند و گل های بسیار، از هر گونه، می شکفد.

در نوروز، در شامگاه ۲۱ مارس (۱ فروردین) شاه ایران، همه وزرای مختار خارجی (مقیم تهران) را به مهمانی مجللی در کاخ دعوت می کرد. در آغاز سال نو ایرانی، که «نوروز» خوانده می شود، در شهرها و هم در روستاها قاطبه مردم رخت نو می پوشند و شادمانی می کنند. در بامداد نوروز، شاه، با دعوت از همه دولتمردان و امیران و مقام های داخلی و خارجی به کاخ، مراسم سلام برگزار می کند. رسم سلام نوروزی از روزگار باستان در ایران بازمانده است. شاه با هر یک از صاحب منصبان و اعیان دست می دهد، و به دست خود به هر کدام آنها سکه طلای تازه ضرب شده عیدی می دهد. من هم سکه طلائی که چهره رضاشاه بر آن نقش شده بود، گرفتم. در یکی از سلام های نوروزی، خانم هارت^۲، همسر وزیرمختار تازه امریکا، که شوهرش در سفر بود و نمی توانست به مراسم سلام بیاید، از من خواست که یکی از این سکه های تازه ضرب شده برای او بگیرم. من از این کار خجالت می کشیدم، اما با شرمندگی بسیار از افسر مأمور تشریفات این خواهش را کردم. او خنده ای سرداد، و یک سکه هم برای خانم هارت به من داد.

بر روی هم، چهار بار در مهمانی شام مجلل در کاخ دعوت و حضور داشتم. شاه همیشه فقط میان تالار می ایستاد (و میان مدعوین گردش نمی کرد). ملکه یا دیگر

۱. کازاما، به سهو، «قمری» نوشته که، به قرینه عبارت پسین، «خورشیدی» درست است، و اصلاح شد.

خانم‌های ایرانی در این مهمانی‌ها نبودند. (سر میز شام) کنار رضاشاه همسر وزیرمختار شوروی و زن سفیر ترکیه و بعد همسران وزرای مختار انگلیس و بلژیک می‌نشستند. جای من در امتداد ردیفی بود که شاه می‌نشست.

شام اصلی در این مهمانی‌ها خوراک فرنگی بود؛ اما گاهی پلوهای شیرین یا چلو ایرانی هم می‌دادند. پلوی شیرین مانند «گوموگو» یا دمپختک ژاپنی است، و در آن گوشت می‌ریزند و آن را «شیرین پلو» می‌خوانند. شاه ایران این غذا را با میل و رغبت می‌خورد. در یکی از این مهمانی‌ها، همسر سیر رابرت کلیف^۱، که آن زمان جانشین وزیر انگلیس بود و حالا وزیرمختار مقیم توکیو است، کنار چپ شاه نشسته بود. شام اصلی تمام شد، در دور آخر، میوه آوردند. شاه به بشقاب نگاه کرد، و مردد بود که از کدام میوه بردارد. خانم کلیف گلابی را نشان داد و گفت: «این چطور است؟» و با لبخندی آن را (برای شاه) برداشت. این صحنه شوق‌انگیز هنوز به روشنی در یادم است.

تخت طاووس

در آن مهمانی مجلل، پس از خوردن شام، شاه پیش افتاد و ما را به تالار بزرگی که با نفایس بسیار آراسته بود (عمارت موزه یا تخت طاووس در کاخ گلستان) برد. «تخت طاووس» مشهور در جهان در آنجا بود. حدود دویست سال پیش نادرشاه، پادشاه ایران، به هند لشکر کشید و تخت طاووس را به غنیمت گرفت.

این تخت (حدود) ۶ پا طول و ۴ پا عرض داشت، و به اندازه تخت خوابی می‌نمود. پایین آن آراسته به الماس و مروارید، لبه‌های آن مزین به مروارید، و از بالا به سوی پایین نقش طاووسی است که پرهایش را باز کرده، و مرصع به یاقوت کبود است. بر لبه‌های بالا، یاقوت و زمرد نشانده‌اند، و در آن میان الماسی می‌درخشد که

از ممتازترین قطعه‌ها در جهان است و ۹۰ قیراط وزن دارد. این قطعه الماس گوهری درخشان و نفیس، شگفتی‌انگیز، و بس پر جلوه بود. اما گرژن تحقیق کرده و نوشته است که ساختن تخت طاووس اصلی را امیر تیمور (کشورگشای) بزرگ آغاز کرد، و شاه جهان^۱ پادشاه سلسله مغولی هند به انجام رساند؛ اما آن را به غارت بردند، و آن تخت از میان رفته است. تخت طاووس کنونی را از نو، در دوره فتحعلی شاه و به نام زن محبوبی از کنیزکان او طاووس نام، ساختند. شاه ایران به من گفت که این موضوع حقیقت دارد.

هر بار که به یاد ایران می‌افتم، زود تخت طاووس، و شاه ایران که کنار آن ایستاده بود و قامت بلندش همچون مجسمه‌ای مفرغی می‌نمود، به خاطر می‌آید.

۱. شاه جهان (۱۶۶۶ - ۱۵۹۲)، پادشاه (۵۸ - ۱۶۲۸) معروف سلسله تیموریان هند، پسر سوم جهانگیر، نامش خرم بود. پس از فتوحاتش در دکن (۱۶۱۶). جهانگیر او را لقب «شاه جهان» داد.... شاه جهان به آبادانی و جلال و شکوه علاقه‌ای تمام داشت. علاوه بر تاج محل، در پیری، شهر جهان آباد را نزدیک دهلی ساخت، و در تعبیه و تهیه تخت طاووس ۷ سال اوقات مصروف داشت. (مصاحب، دائرة المعارف)

گشت و گذاری در ایران

پرواز بر فراز ایران

از تهران تا اصفهان

برای پرواز سراسری بالای فلات ایران و دیدن منظره هوایی این پهنه، در هواپیمایی به مقصد بوشهر نشستم و خود را به دست سرنوشت سپردم.

فرودگاه شرکت یونکرز در جنوب تهران است.^۱ ساعت ۵ صبح (که به فرودگاه رسیدم) هوا هنوز گرگ و میش بود و سایه‌ای از بالای سپید برف پوش «فوجی

۱. فرودگاه قلعه مرغی. محبوبی اردکانی نوشته است: «در همین سال (۱۳۰۴) کمپانی هواپیمایی یونکرز آلمان که در ایران شبکه‌ای دایر کرده بود، بر طبق قراردادی متعهد شد که با هر طیاره‌ای تا ۷۵ کیلوگرم محمولات پستی و ماهی یک نفر مجانی در هر یک از خطوط بپذیرد. در ۱۳۰۸ به موجب تصویب مجلس سرویس پستی هوایی پهلوی (انزلی)، کرمانشاه (باختران)، بوشهر، مشهد منحصراً به کمپانی یونکرز واگذار شد. (تاریخ مؤسسات تمدنی...، ج ۲ ص. ۵۱ و ۵۵).

ایران» یا دماوند از میان پرده مه دیده می شد. قامت بلند و لاغر آقای "م" که راهنما و نیز مترجم ما بود در سایه روشن دمدمه بامداد شبح مانند به چشم می آمد. به احتمال برای سردی هوا، موتور هواپیما آسان روشن نمی شد. خلبان آلمانی بارها استارت زد، اما پره های موتور تکان نخورد. کم و بیش چهل دقیقه طول کشید تا موتور هواپیما به کار افتاد، و در همه این مدت لرزان از سرما، شاهد تلاش خلبان بودم. هواپیما به پرواز درآمد، و به سوی قم که نخستین مقصد ما بود پرکشید. پس از نیم ساعتی که هواپیما نزدیک دریاچه نمک پرواز می کرد^۱، چشم انداز شهر قم در پایین نمایان شد. قم، پس از مشهد، دومین شهر زیارتی ایران است. مرقد مشهور (حضرت) معصومه (ع)، خواهر کوچکتر امام رضا (ع) - که نام اصلی اش امام علی بن موسی الرضا و مرقد و زیارتگاهش در مشهد است - در اینجا است. (در جوار و پیرامون حرم) مزار مقدسان خاندان ولایت و مقبره اعضای خاندان سلطنت قاجار و اشراف و اعیان آن عصر است. گنبد طلای حرم چشم را خیره می کند، و کاشی های آبی رنگ، بنای آن بر زمینه لاجوردی آسمان می درخشد. زائران برای درک فیض در این مکان مقدس همواره به مقصد قم روانند، و مسافران مشهد هم سر راهشان این حرم را زیارت می کنند. فاصله اینجا از تهران یکصد و پنجاه کیلومتر بیشتر نیست. ایرانیان این مسافت را چهل فرسخ می گویند^۲. درازی فرسخ به تناسب وضع زمین و چگونگی راه تفاوت می کند، چون این فاصله ای است که قاطری با بار می تواند در یک ساعت بپیماید.

۱. عین السلطنه، قهرمان میرزا سالور، هم در خاطراتش نوشته است: «از قم به علی آباد، در مسیر تهران از راه کنار دریا رفتیم.» (روزنامه خاطرات، تهران، ۱۳۷۷، ص. ۱۴۶۳)
۲. فرسخ: الف - «نزد مسلمانان مساوی ۱۲۰۰۰ ذراع (رک: دخویه: سلسله جغرافیین عرب، ۳۱۵:۴؛ فرسخ، یادداشتهای قزوینی، ۱۰۵:۶) و آن معادل سه میل یا دوازده هزار گز بود (رساله مقدادیه. فرهنگ ایران زمین، ۱:۱۰ - ع ص. ۴۳۲). ب - نزد اعراب معادل ۵۹۱۹ متر بود (علم الفلک عند العرب، ۲۶۵: یادداشتهای قزوینی، ۱۰۵:۶) (معین). امروزه فرسخ را برابر ۶ کیلومتر می شمارند، و به این حساب چهل فرسخ ۲۴۰ کیلومتر است.

نزدیک قم، زمین یکسره هموار است، و هواپیما در ارتفاع بسیار کم پرواز می‌کرد. در جاهایی از این مسیر می‌توان حرکت قطارهای شتر را به وضوح دید. ساختمان‌های بزرگ (که اینجا و آنجا میان بیابان دیده می‌شود) بیشتر کاروانسراهای سرِ راه است. این کاروانسراها، بناهایی است بی‌اثاثه که مسافران و نیز دام و اسب و شتر در آن منزل می‌کنند. از قم که گذشتیم، در هفتاد یا هشتاد کیلومتر به سوی جنوب، زمین به رنگ سرخ تند به چشم آمد. علت علمی و زمین‌شناسی این رنگ خاک را وجود بعضی سنگ‌های کانی می‌دانند؛ اما مسلمان‌ها بر این باورند که زمین از خون شهیدان رنگین شده است!

زیارتگاه قم

زیارت در قم چنین است که زائران در حرم آئینه کاری شده و باشکوه^۱، پاره سنگ^۲ کوچکی را که با خود از خانه همراه آورده‌اند به زمین می‌گذارند و پیشانی را در سجود بر آن می‌نهند و نماز می‌خوانند.^۳ این پاره سنگ، نماد سرایی است که چون زائر از دنیا درگذرد و به جنت آخرت برود، در آنجا به او می‌دهند. سالها بعد که با اتومبیل از شهر قم گذشتم، دیدم که نزدیک ورودی حرم، پاره‌های کوچک سنگ (= مهر) انباشته‌اند.^۴ اما در این روز از هواپیما و از بالا این نمادهای خانه آخرت را نمی‌شد دید. هواپیما به یک لحظه از بالای حرم گذشت.

پس از پرواز از فراز بیابان دارای خاک سرخ رنگ و با خاکریزهای بی‌شمار قنات

۱. کا زاما «مسجد پرتلآلو و مجلل» نوشته است.

۲. منظور «مهر» است.

۳. پیداست که نویسنده تمایز زیارت را با ادای فریضه نشناخته است.

۴. هانری رنه دالمانی در شرح سفرش به قم نوشته است: «به کنار رودخانه رفتیم و به تماشای دکانهایی پرداختیم که در آنها مهر و تسبیح گلی می‌فروختند... چون ما از دست زدن به این اشیاء که برای عبادت به کار می‌روند ممنوع بودیم، بختیاری‌ها را وادار کردیم که مقداری از آنها برای ما خریداری نمایند.» (سفرنامه، ص. ۵ - ۸۴۹)

که اینجا و آنجا با زنجیره‌ای از چاه‌ها به هم وصل شده و دهانه اینها به بالای لانه مورچه مانند بود، هواپیما از غرب شهر کاشان رد شد. شهر کاشان برای قالی‌های دستباف و کاشی‌های ممتازش مشهور است. در میان این ساخته‌های سفالی، ظروف بسیار می‌بینیم که طرح آن از چین گرفته شده است، و در نظر اول ساخت چین می‌نماید. ایرانیان این ظرف‌ها را «بَدَل چینی» (یا، چینی بدل) می‌گویند. نزدیک به همه ساخته‌های سفالی دیگر با نقش و نمای چینی که در خانه‌های ایرانی هست، بدل چینی است.

از کاشان تا اصفهان در جاهایی از بالای ستیغ تند کوه‌ها گذشتیم. گاه اینجا و آنجا در میان تپه و ماهور، دهکده‌های محقر به چشم می‌خورد. هرچند که این بلندی‌ها را کوه می‌نامند، اما بیشتر اینها، ارتفاعات برهنه است، که بر آن از هواپیما هیچ گیاه و سبزه نمی‌توان دید.^۱ هربار در پروازمان از فراز کوه، هواپیما در چاه هوایی می‌افتاد، و به ناگاه اختیار هدایت آن از دست خلبان به در می‌رفت. دیری نگذشت که هواپیما به آرامی به بالای اصفهان رسید.

در فرودگاه، آقای بهرامی استاندار اصفهان، چند تن از بازرگانان که با آنها آشنایی داشتم، و شماری از اعیان و معتبران که آن بازرگانان، آنها را معرفی کردند به پیشبازم آمده بودند. هرکس تعارف و اصرار می‌کرد که در خانه او منزل کنم. اما چون این شهر مهمانخانه‌ای دارد به نام «هتل امریکا» که با همه سادگیش برای ماندن خوب است، باتشکر از مهربانی آشنایان از (راننده) ماشین خواستم که به آنجا برود.

اصفهان

میان ایرانیان، سخنی بر زبان‌ها است که می‌گویند «اصفهان نصف جهان است». پرتو

۱. کوه در تصور ژاپنی‌ها جایی پر درخت و سبزه است.

فرهنگ بالنده و درخشان عصرِ طلایی صفوی هنوز هم در اینجا بازمانده است. این شهر برکنارِ شمالی زاینده رود افتاده، و با سیصد هزار نفر جمعیت، شهری بزرگ است. پایتختِ کنونی ایران، تهران، نه بافت آسیایی و نه ترکیب اروپایی دارد، و چندان چیزی (از خلاقیت هنر و معماری) در آن نیست. همانطور که «گینزا»^۱ی نوسازی شده نه حال و هوای ژاپنی، که رنگ و روی امریکایی دارد، نماد و نمود تهران هم سه چهارمِش روسی است. اما اصفهان ایران، اصیل است. هیچ دیدارکننده این شهر بر حال آن افسوس نمی خورد و نمی گوید که کاش برای نوساختن و درآوردن این شهر به سیمای امروزی تدبیری می شد. شاردن^۲ سیاح سده هفده میلادی که سفرنامه ایران او معروف است در وصف اصفهان آن روزگار نوشته است که این شهر یک میلیون سکنه، یکصد و شصت مسجد بزرگ، چهل و هشت مدرسه، یکهزار و هشتصد کاروانسرا و دویست و هفتاد و سه حمام دارد.^۳ می توان از این عظمت و تأسیسات دریافت که در آن زمان وِرسای^۴ در باختر زمین و اصفهان در خاور زمین را جهانیان در یک پایه می ستودند. در مرکز این شهر خیابان چهارباغ، با پهنای حدود چهل و پنج متر است که ردیف درختان چنار در دو سوی آن نزدیک چهار هزار متر امتداد دارد.^۵ در جویبار میان این خیابان آب زلال با زمزمه دل انگیز جاری است. مرکز اصفهان میدان شاه (نقش جهان) است. این میدان پانصد متر درازا و صد و

۱. خیابانی معروف در مرکز بازرگانی توکیو.

2- Chardin

۳. شادروان محمدعلی جمالزاده وصف شاردن را از اصفهان در کتاب خود هزار بیشه (تهران، ۱۳۲۶، ص. ۶۶ تا ۷۳) نقل کرده است.

۴. Versailles، قصر معروف پادشاهان فرانسه.

۵. کازاما طول چهارباغ را ده «ری» (واحد مسافت ژاپنی)، نزدیک به ۴۰ کیلومتر، یاد کرده که پیداست اشتباه است. شاردن طول این خیابان را ۳۲۰۰ و عرض آن را ۱۱۰ قدم نوشته، و کمپفر، سیاح اروپایی دیگر، این طول و عرض را به ترتیب ۴۳۱۰ و ۶۳ قدم ذکر کرده است. بنگرید به نوشته جمالزاده، کتاب یاد شده، ص. ۶۷.

شصت متر پهنا دارد^۱، و در چهاربُرش مسجدها و ایوان کاخ سر به آسمان برداشته است. این میدان در قدیم، عرصه چوگان بازی بود. دروازه مرمرین (بازمانده) نشانه این (کاربرد میدان در جای زمین چوگان بازی) است. امروزه پهنه زمین های چوگان بازی، که دویست و هفتاد در یکصد و هشتاد متر است، به نیم وسعت این میدان هم نمی رسد. در این میدان که بایستیم، به یقین سیمای شاه عباس بزرگ که در اواخر سده شانزده - سوارانی همچون مهره های شطرنج همراه خود می آورد و سراسر روز در اینجا به دیدن چوگان بازی خوش می گذراند، به روشنی پیش چشم خیالمان می آید.

آثار گوناگون معماری در اصفهان، در نیمه دوم سده هیجده میلادی (سده ۱۲ هـ.) با هجوم افغان ها سخت آسیب دید، یا یکسره ویران شد؛ اما هنوز عمارت های بسیار که عظمت قدیم را می نماید بازمانده است. از شکوهمندترین این بناها مسجد شاه، عالی قاپو و چهل ستون است.

مسجد شاه

مسجد شاه مُشرف به میدان (نقش جهان) نمونه ای زیبا و باشکوه از آثار معماری و بناهای ایرانی است. در دیدارم از مسجد شاه، به لطف مخصوص و سفارش آقای بهرامی، استاندار اصفهان، متولی این مسجد راهنمایم شد. چندی بعد که آقای بهرامی وزیر شده بود (در تهران) از او شنیدم که من نخستین وزیر مختار غیرمسلمان بودم که به درون این مسجد قدم گذاشته. هرچند که خودم را مانند ایرانی ها آسیایی می دانستم و بی تردید و تأملی پا به صحن مسجد گذاشتم، در ورودم و در زیر نگاه تند و تعصب آمیز قاریان و نمازگزاران که در کنار در و در دالان ورودی نشسته بودند،

۱. دالمانی نوشته است که طول میدان شاه تقریباً ۳۸۶ متر و عرض آن ۱۴۰ متر است (ص ۹۲۶). جمالزاده به نقل از یک معمار نامی فرنگی، طول و عرض این میدان را به ترتیب ۵۱۰ و ۱۶۵ متر یاد کرده است. (همان کتاب، ص ۷۲)

عرق سردی بر پشتم نشست.

برکاشی‌های سبز و آبی و زرد کار شده بر بالای سر در ورودی مقرنس کاری این مسجد، آیه‌هایی از قرآن به خط خوش تزئینی نقش شده است. بر دو منار باریک و بلند ضلع جنوبی مسجد، نگاره‌هایی به شکل مارپیچ دور ستون‌ها پیچیده که ویژگی نوشتاری دارد. از دروازه و دالان ورودی که داخل می‌شویم، دیدن طاق‌های قوسی که در فاصله هر ده قدم با عظمت و گیرایی به هم می‌پیوندند، چشم‌نواز و دل‌انگیز است. بالای پایه‌ها و در گریو گنبد شبستان مسجد، نورگیرهایی با طرح کندویی و با ترکیب کاشی‌های مینایی درخشان تعبیه شده، و در حاشیه پایین دور گنبد عباراتی از کتاب مقدس (= قرآن مجید) نقش شده است. (پس از گذشتن از ورودی مسجد و زیر سر در مقرنس کاری) به ایوانی می‌رسیم که در آن آب خنک از سنگ آب مسجد لبریز است. از این جا که پیشتر برویم به صحن مسجد در می‌آییم. کف صحن از مرمر فرش شده و حوض بزرگی برای وضو گرفتن در میان آن است و گرداگرد صحن طاقگان دو طبقه‌ای با ایوان کوچکی در هر طاق‌نما. پشت این ایوان‌ها حجره‌های طلاب و مدرّسان علوم دینی است.^۱ این طاق و ایوان‌ها آرایشی ندارد جز آنکه آیه‌های کتاب مقدس به خط کوفی با میناکاری سپید برکاشی‌های آبی رنگ همچون سربندی بر پیشانی دیوار امتداد پیدا می‌کند. در دو سوی صحن مسجد و نیز در جبهه جلوی آن، ایوان‌های بلند با طاق‌های کاشی کاری شده است. طاق جلو (ایوان شمالی) دنباله (سر در مقرنس کاری و) ورودی مسجد است.

سقف شبستان اصلی گنبدی شکل است، و بام کروی و بلند آن، که از همه جای اصفهان دیده می‌شود، نما و پوشش بیرونی این گنبد شبستان است (گنبد دوپوش). گنبد بیرونی به طرزی هنرمندانه با کاشی‌هایی با زمینه آبی آسمانی و نقش اسلیمی به رنگ‌های آبی تند و سبز پوشیده شده است. در شبستان بزرگ مسجد جای

۱. وصف طاق‌نماهای دو طبقه و حجره‌های طلاب و مدرّسان با ترکیب مدرسه شاه سلطان حسین (چهارباغ) تطبیق می‌کند.

محراب - گودی ای در دیواری که سوی کعبه است، که مسلمانان به هنگام نماز خواندن رو به آن سو می ایستند - دیده می شود. محراب در هر مسجد هست، و در مسجد شاه برای رو به قبله در آمدن شبستان اصلی، محور بنا را به طرز و طرحی استادانه به سوی جنوب غرب برگردانده اند.

در این بنا هم، مانند همه آثار کهن، کاشی ها جابه جا افتاده و ریخته، یا که اثر تعمیر و بازسازی خوب پیدا است؛ اما این از جلوه چشم گیر و دل انگیز این عمارت تاریخی هیچ نمی کاهد. کاشی کاری این مسجد با طرح و مینای خیره کننده و زیبا و هماهنگی رنگ های آبی و سبز تیره و روشن، و طرح و ترتیب نقش نوشته ها در پیشانی بنا و میان نقش های دیوارها و منارها، بر رویهم ترکیب و تلفیقی هنرمندانه و منسجم دارد، و نمونه ای برجسته از اوج و شکوه خلاقیت هنری است.

عالی قاپو؛ سمفونی عشق شاهانه

در غرب میدان شاه، عمارت عالی قاپو است. جلوی این ساختمان به شکل طاق و ایوانی بزرگ است با ستون های چوبی، مانند غرفه بالای تماشاخانه ها (در اروپا)، که به میدان در پایین نگاه می کند. شاه عباس بزرگ بارها به این ایوان به دیدن چوگان بازی، اسب دوانی، جنگ حیوان ها و دیگر بازی ها و مسابقه ها می آمد، و در موسم نوروز در اینجا به پذیرش سلام بلند پایگان و وزیران می نشست. رسم سلام شاه هنوز در دربار ایران مانده است، و شاید که او هم (چنانکه امروز) در سلام نوروز در اینجا سکه طلای تازه ضرب شده به باریافتگان عیدی می داد.

عالی قاپو امروزه محل اداره مرکزی شهرانی (اصفهان) است. نام عالی قاپو که ترکی است و مترادف «باب عالی»، شاید که از همتای این عمارت در پایتخت عثمانی - که حرم و اندرونی سلطان است - گرفته شده باشد، چرا که کاشی ها (و نقاشی های دیواری) این ساختمان تصاویری از مجالس و اسباب عیش و بزم دارد. بالاترین طبقه این بنا، تالار اجرای موسیقی است، و دیوار اینجا سراسر خانه بندی

شده و مُحْتَمَل است که ترکیب و اندازه هریک از این طاقچه‌ها و خانه‌های دیوار با محاسبه و به ملاحظه طنین و انعکاس آوای موسیقی طراحی و ساخته شده باشد. در این تالار هم اکنون، پنداری که آوای محو و ملایم موسیقی و همناوای سمفونی عشق شاهانه، همچون صدای گردابی از دور، پیوسته به گوش می‌آید.

چهل ستون

گویا عالی قابو در قدیم، دروازه اصلی کاخ شاهی بوده است. این کاخ، به نام چهل ستون، شهرت جهانی دارد. اینجا ایوان عظیم دایگوکودن در راکویو^۱ و نیز هیان جینگو (زیارتگاه شینتوئی هیان، در کیوتو) را به یادم آورد. بام این کاخ بر تیرهای ستبر تراشیده شده از چنار تناور که بیست ستون چوبی حایل آن است، استوار شده است. پایه ستون‌های کاخ در قدیم با مرمر سفید پوشیده و بالایش آئینه کاری شده بود، چنانکه در تالار برلیان کاخ سلطنتی کنونی (گلستان) می‌بینیم. تالاری که به این ایوان باز می‌شود تالار تاج [گذاری] نام داشت، و در اینجا تخت سلطنتی بر پایه‌ای بلند استوار بود. در جنوب آن، اتاقی است که تالار انتظار مباشران دربار و مأموران بلند پایه حکومت بود. این اتاق میانی، دری بسیار بزرگ دارد و بر هر دیوار دو سویش سه پرده نقاشی بزرگ رنگ و روغن در همان نخستین نگاه جلب نظر می‌کند. این پرده‌ها، یکی پذیرایی شاه طهماسب از محمدخان ازبک و یکی مجلس بزم پادشاه صفوی برای همایون شاه (هندی) را نشان می‌دهد. دستار بزرگ و سبیل بلند

۱. دایگوکودن یکی از معابد سلطنتی ژاپن در کیوتو (راکویو، نام قدیم کیوتو) است. اینجا برای آرامش یافتن روان کومه‌ئی، امپراتور قدیم ژاپن، و به یادگار یکهزار و صدمین سال بنیاد شدن کیوتو به فرمان امپراتور کاممُو (پنجاهمین امپراتور ژاپن که در سالهای ۷۸۲ تا ۸۰۵ م. بر تخت بود)، در سال ۱۸۹۵ ساخته شد. این زیارتگاه دارای ایوان‌های بزرگ شرقی و غربی، تالار بزرگ یا دایگوکودن، دو برج به نام بیاکو و سوریو و ثوتمون (دروازه اصلی) و یک دروازه نمای شینتوئی (توری ئی) است. این بنای باشکوه به الگوی کاخ پادشاهی ژاپن که در سال ۷۹۴ م. بنیاد شد، ساخته شده است.



شاه و نقش و ترکیب دست‌های دختر رقا صه آن روزگار چشمگیر و زنده می‌نماید. پرده‌ای هم از صحنه جنگ چالدوران، که در آن رئیس «جان نثاران» شکست خورد و اسیر شد، حال و هوایی با روح و تکان‌دهنده دارد.^۱

نام «چهل ستون» را در مجموعه کاخ‌های تخت جمشید هم می‌بینیم. شماره چهل (در ایران)، مانند هشتاد یا هشتصد در ژاپن قدیم، به معنی «بسیار» و «بی‌شمار» است، و عدد واقعی ستون‌ها را نمی‌رساند. به روایت مورخان، کاخ اصلی (نخستین) شاهان صفوی در آتش سوخت و یکسره از میان رفت، و کاخ کنونی را شاه سلطان حسین صفوی در آغاز سده هیجده میلادی (دوازده هجری) از نو ساخت.

روزی که از چهل ستون دیدن می‌کردم. در اینجا مراسم سربازگیری بود. چهارصد - پانصد مرد جوان سال در صف ایستاده بودند و به نوبت به پرسش‌های کارمند سبّال احوال و مأمور نظام وظیفه پاسخ می‌دادند. شاید که چهارصد سال پیش از این در همین حیاط و عمارت بسیاری از دولت‌مردان و سرداران به استقبال

۱. درباره نقاشی‌های تالار چهل ستون، بسیاری از مسافران خارجی و ایرانی وصفی نوشته‌اند، و در این میان شرح‌گرنز از گویاترین آنها است: «بر دیوار روبروی در ورود، تصویر شاه اسماعیل در جنگ با جان نثارهای سلطان سلیم (عثمانی) است، که شاه دلاور با ضربتی رئیس جان‌نثاران را دو شقه می‌کند... در پهلوی آن تصویر شاه طهماسب هنگام پذیرایی از همایون شاه پناهنده هندی است، و آن در سال ۱۵۴۳ است که دو شهریار در شاه‌نشین چهار زانو جلوس نموده و پیرامون ایشان نغمه‌گران و نوازندگان سرگرم ترنم‌اند و قراول و قوش بازان همایونی با پرندگانی که بر میج دارند فرا ایستاده‌اند... تصویر سومی بر دیوار غربی، صحنه‌ای است که بیشتر دور از رسم و آیین می‌نماید. چهره مرکزی آن، شاه عباس کبیر با عبدالمحمدخان ازبک... و همچنین ملازم‌های درباری است... در دیوار مجاور سه صحنه دیگر دیده می‌شود. در یکی از آنها شاه اسماعیل با لشکریان خود درگیر و دار نبردی با دشمنان ازبک و تاتار است. در پرده دومی شاه عباس اول مشغول پذیرایی از خلف سلطان سفیر مغول کبیر (هند) است و باز نغمه‌گران... تصویر سومی نبرد بین نادرشاه و محمدشاه را (که بر فیل سفید سوار است) نشان می‌دهد... رنگ و تذهیب این تصویرها بسیار تازه و زنده می‌نماید... (ص. ۴۴:۲ و ۴۵)

و احترام شاه عباس کبیر زانو زده‌اند. (گنبد و کاشی کاری) مساجد کوچک آن پیرامون بر زمینه شفق سرخ غروب به چشم می‌آمد. در غرب اینجا، در اواسط خیابان چهارباغ، مدرسه عالی دینی به همین نام هست.^۱ ترکیب آب زلال، گیاه و گل‌ها در کنار مرمر و کاشی‌های این ساختمان همچون طرح و ترکیب نقش و رنگ مینیاتور زیبا، گیراست.

پل کهنه شگفتی برانگیز

از عجایب اصفهان، جز این عمارت‌ها، پل الله‌وردی خان است. درازای این پل سیصد و پنجاه متر و پهنای سنگ فرش شده آن بیست و هشت متر است. این پل سه طبقه است، و هر طبقه راهی برای گذر دارد. مقابل دهانه پل دروازه بزرگی مانند سردر مسجد سر به آسمان کشیده است. از خیابان چهارباغ که یکراست به سوی زاینده رود برویم، به این دروازه می‌رسیم. در طول این پل که می‌گذریم، در هر دو سو، گذر سرپوشیده می‌بینیم که چشمه‌هایی بالایی پل است، با پایه‌هایی که به طاق‌های ضربی و قوسی می‌رسد، که از یک سو به گذر میان پل می‌نگرد و از سوی دیگر مشرف به رودخانه است. در مسیر این پل به شاه نشین‌هایی می‌رسیم که با پرده‌های نقاشی دیواری زینت یافته است.^۲ پلگانی به طبقه بالای پل می‌رود،

۱. نویسنده سفرنامه، با حروف هجائی ژاپنی، «دانشگاه حسین» نوشته، که باید مدرسه چهارباغ، از آثار روزگار شاه سلطان حسین صفوی، یا مدرسه شاه سلطان حسین مراد باشد.

۲. در اینجا وصف پل الله‌وردی خان و آب بند خواجه درهم شده است. شرح دقیق این دو پل را در تألیف هانری استیرلن می‌خوانیم: «پل الله‌وردی خان یا سی و سه پل که به وسیله شاه عباس اول ساخته شد ۲۹۵ متر طول دارد و کف آن به عرض ۱۳/۷۵ متر به سه بخش تقسیم شده است: گذرگاه مرکزی مخصوص وسایل نقلیه است و دو گذرگاه جانبی که زیر طاق‌نماها قرار دارد ویژه پیاده‌روها است... پل آب‌بند خواجه را شاه عباس دوم ساخته است. این سازه، روی پایه‌ای سنگی ساخته شده که به کمک آن می‌توان... رودخانه را با دریچه‌هایی کنترل کرد. با این

و طبقه زیر - که به سطح آب بسیار نزدیک است - در سراسر طول پل امتداد دارد. شمار طاق‌ها سی و پنج است. معماری می‌گفت که ایراد کرده بودند که این پل برای آبراهی مانند زاینده رود که گاه طغیان می‌کند و سیلاب‌گران در آن روان می‌شود، فراتر از نیاز و بی‌تناسب است.

شهر مذهبی

بخش این پل (ها)، مسجد [شیخ] لطف الله، که بنایی کوچک و زیبا و مشهور است، مدرسه عالی شاه سلطان حسین (چهارباغ)، منارجنبان، مسجد جمعه که روی نیایشگاهی بنا شده است که یک هزار و پانصد سال پیش زرتشتیان ساخته بودند، و بناهای دیگر در اصفهان هست. اگرچه بسیاری از اینها سخت آسیب دیده و تقریباً ویرانه است، باز این خرابه‌ها از خزانه فرهنگ قدیم پوشیده شده (و زیبا و جذاب) است. اصفهان در واقع «کیوتو» ایران است، و امروزه هم این شهر پانصد و بیست مسجد دارد. اینجا در همان حال که شهر مسجدها (و بناهای تاریخی) است، شهر تریاک و شهر قالی هم هست.

کارگاه قالی؛ سرخ گل‌های تنیده از دل

در فرصتی که از گشت و تماشای اصفهان فراغت داشتم، برای نخستین بار از یک کارگاه مشهور قالیبافی دیدن کردم. این بافته‌ها از روزگار باستان محصول ویژه ایران بوده، و در گنجینه شوء سوءئین^۱ در ژاپن قالی و بافته‌های عالی دیگر که روح و

→ وسیله، ذخیره آب شهر و باغ‌های آن تأمین می‌شده است. طاقان دو طبقه با کاشی‌های رنگی تزئین شده است. شاه نشین‌هایی به شکل نیم هشت ضلعی در سازه مرکزی و دو بخش انتهایی پل ساخته شده است.» (اصفهان: تصویر بهشت، ترجمه جمشید ارجمند، تهران ۱۳۷۷، شرح تصاویر ص. ۷۳)

۱. در شوء سوءئین، بنای خزانه‌ای که امروزه بخشی از نیایشگاه بودائی توءدای جی، درنارا،

رایحهٔ ایرانی دارد بسیار است. در عصر حاضر، قالی ظریف و ریز بافت هنری (کار ایوان) که رنگ طبیعی گیاهی دارد و با دست بافته شده، قطعهٔ کوچکش هم هزارین^۱ قیمت دارد. و در شمار چیزهای تجملی است که مردم ما هنوز قوهٔ خریدش را ندارند.

قالی نیمه بافته روی دارِ قالی هم دیدم. چهار پنج دختر کوچک نازنین و دیگر بچه‌های معصوم به راهنمایی سرکارگرِ کارگاه سرگرم بافتن بودند. در میان آنها دخترکی بسیار زیبا بود که دو چشم گیرایش همچون ستاره‌ای از روزن چادر که قامتش را می‌پوشاند، می‌درخشید. دست‌هایش تند و بی‌وقفه کار می‌کرد، و برایم چنین نمود که با هر حرکت انگشت تارهای دلش را یک یک بر پود قالی گره می‌زند. آبا او دلی رنج دیده یا پراندوه عشق داشت؛ کلافی از نخ سرخ را، که پنداری از خونش رنگ شده بود، بر تارهای قالی می‌بافت. از سر انگشتان نازکش گل شکوفه می‌کرد، و گل و بوتهٔ نقش اسلیمی بر باغ قالی می‌نشانَد، و هر لبخندش مرغی می‌شد و بر شاخساری از این باغ به نغمه‌سرایی می‌نشست. تن لطیفش همه روح و رنگ می‌شد و بر متن قالی می‌دوید و ابر رنگارنگ می‌شد و (بر پردهٔ این آسمان) به پرواز در می‌آمد. قالی و قالیچه‌ای که به سالی و چندین ماه آن را با تارِ دل و پودِ جان می‌بافند و می‌گسترند، کالای تجاری نیست، جان و حیات است و هنرِ با روح است. ساختن قالی، بافتن با نخ و پشم نیست، تنیدن از دل و بافتن از جان است. امروزه هنرهای دستی ایران می‌رود که پایهٔ والای روزگار قدیم را باز یابد. اما جان

→ است، چیزهایی نگاهداری می‌شود که از امپراتور شوءمؤ (که در سالهای ۷۲۴ تا ۷۴۸ م. بر تخت بود) بازمانده است. در دورهٔ این امپراتور، فرهنگ «نارا» (دوره‌ای در تاریخ ژاپن، میان سالهای ۷۱۰ تا ۷۸۱ م.) در اوج شکوفایی بود. در میان ذخایر این گنجینه ظرف‌های طلا و نقره، لاک کاری، بلور و شیشه، پارچه‌های نفیس، فرش‌ها و سازهای موسیقی یافت می‌شود که بسیاری از آن از چین و هند و ایران آمده است.

۱. هزارین، در آن سال‌ها، حدود سه ربع قرن پیش، قوهٔ خرید بالا داشت، و امروزه بر اثر تورم و افتِ ارزش پول برابر کمتر از ده دلار امریکا است.

و روح خردسالان و دخترکان بافنده به پای این تعالی و تجدید حیات می‌رود. محصول این استثمار (نوباوگان بیگناه) که نمونه آن را در اصفهان دیدم و اشک باریدم، تالارهای پذیرایی را در اروپا و امریکا رنگ و رونق می‌دهد تا میزبان به این زیبایی و جلال بی‌الد.

به سوی شیراز

راه از اصفهان به شیراز بیشتر بیابان برهنه و بایر است، اما در این میان پالیزهایی از زمین پر ریگ می‌بینیم که در آن خربزه بار می‌آورند. به شیراز که نزدیک می‌شویم کوهساری با ستیغ‌های تند و پرشیب هست، و قلّه برافراشته در سوی راست کوه «چرم سفید»^۱ حدود ۴۲۰۰ متر بلندی دارد. هواپیما از کناره غربی این کوه گذشت. در سوی شرق این کوه شهر یزد افتاده که از قدیم ابریشم خیز بوده است. در سفرنامه مارکوپولو از بافته‌های ابریشم یزدی یاد آمده است. در کشتزارهای میان اصفهان و شیراز در تابستان هم تریاک مرغوب تولید می‌کنند. چون هواپیما در ارتفاع کم پرواز می‌کرد، مزرعه‌های خشخاش با رنگ سرخ روشن شقایق سوزان (= گل خشخاش) در میان تلألؤ سپید برگ‌ها در آفتاب، هرچند کمی محو، دیده می‌شد.

کشت تریاک

تریاک منبع درآمد عمده برای ایران است. چون ایران به موافقتنامه منع (کشت) تریاک نپیوسته است، این ماده را آزاد و آشکارا از ایران صادر می‌کنند. اما آنهایی که این تریاک را وارد (کشور دیگر)، حمل و خرید و فروش می‌کنند، معمولاً از اتباع ممالک عضو این قرارداداند؛ پس نمی‌توانند بیش از حد معین داد و ستد تریاک بکنند. از آنجا که این وضع زبان‌های گوناگون دارد، جامعه ملل نگران و در تلاش

۱. نام چنین کوهی در فارس در کوهنامه ایران یافت نشد. به احتمال، کوه آق داغ (نام ترکی، به معنی کوه سفید) میان سمیرم و اقلید و نزدیک دنا (به بلندی ۴۴۰۹ متر) مراد است.

است که اگر بتواند کاشت و برداشت و تجارت تریاک را یکسره براندازد. دولت ایران (در پاسخ) می‌گوید که اگر محصول جایگزینی برای تریاک با درآمدی برابر آن باشد، از منع کشت تریاک دریغ نخواهد کرد.^۱ اما این به هیچ روی امکان‌پذیر نیست، و هر چه هم که کارشناسان جامعه ملل فکر و تحقیق بکنند باز نخواهند توانست حاصل زرعی به گرانی تریاک بیابند.

ایرانی‌ها با اینکه خشخاش می‌کارند، خود به اندازه چینی‌ها (که از مقصدهای صدور این ماده است) تریاک مصرف نمی‌کنند. می‌گویند که بوی خوش تریاک ایران در جهان هم‌تا ندارد، و در چین هم تا تریاک ایران را با محصول محلی نیامیزند، کیف و لذتی چنانکه باید از مصرف آن نمی‌برند. در عربستان و مصر جز تریاک، ماده مخدر قوی و تندی را به نام حشیش که از شاه‌دانه هندی به دست می‌آید مصرف

۱. مهدقلی هدایت در *خاطرات و خطرات* زیر عنوان «غوغای تریاک» نوشته است: «منع مخدرات مدتی است در جامعه (ملل) مورد بحث است و از بین مخدرات منع زراعت تریاک. کمسیون به ریاست دلانو امریکایی قبلاً به ایران فرستاده شده بود، راپرتی تقدیم جامعه کرده بود. فروغی که در اروپا بود به نمایندگی اول معرفی شد که از منافع ایران دفاع کند. علاء و مکرماک که از اعوان میلیسپو مانده بود نیز مأمور شدند. اصولاً با مدلول راپرت موافقت نمودند (و) اظهار داشتند که زراعت تریاک، یکی از منابع مهم اقتصادی کشور است و تبدیل آن به زراعت دیگر فرصت می‌خواهد و آزادی کامل در تعرفه گمرک و مهلت و فرصت که غالباً فراموشی می‌آورد چنانکه آورد. این عنوان جامعه هم موضوعی بود برای صحبت و برگزار کردن اوقات مثل بسیار از عناوین دیگر... اکشتراوند رئیس شعبه مخدرات جامعه که در اواخر سنه ۱۳۱۰ به تهران آمد منافع تریاک و اشکال تدارک نازل منزله‌ای برای آن را تصدیق کرد. قرار شد به تدریج این زراعت به زراعت دیگر تبدیل شود و از صدور قاچاق جلوگیری، چه صدور دو هزار صندوق قاچاق از برای نام ایران خوب نیست. دولت به جای آنکه در اکثر صدور حد بگذارد مقدار اقل صدور را با متصدیان ۵۵۰۰ صندوق قرارداد کرده است و بر هر صندوق صد لییره مالیات بسته که در صورت صحت عمل سالی ۵۵۰ هزار لییره درآمد می‌تواند داشته باشد. کار صحیح آن است که ژاپن کرده است. در سفارت خود در چین مأمور مخصوصی دارد که مراقب معاملات تریاک است و مانع صدور به ژاپن. تریاکی که به چین می‌رود به توسط عمال نظامی به خرده فروش داده می‌شود و از عایدات آن مخارج اردوها پرداخته.» (ص ۱۳۸)

می‌کنند. سه ماده، عرق و تریاک و حشیش، را ممتازترین چیزهای مست و تخدیرکننده می‌شناسند.

داستانی در ایران هست که می‌گوید که سه مرد که هر کدام آنها یکی از این سه ماده را مصرف کرده بود، نیمه شب، پشت دروازه شهری رسیدند. آن مرد که مست می‌بود، چون دروازه را بسته یافت به فریاد بلند گفت: «زود دروازه را بشکنیم! من آن را با شمشیر از هم می‌درم.» مردی که از تریاک نشئه بود گفت: «نه، تا آفتاب درآید، در اینجا صبر می‌کنیم، بی دردسرتر است که صبح که دروازه را بازکردند توی شهر برویم.» مرد سوم که حشیش کشیده و در عالم هپروت سیر می‌کرد، آهسته و نجوا مانند گفت: «هیچ کدام از این دو راه خوب نیست. اگر در سوراخ کلید دقیق بشویم و هیکل خودمان را خوب باریک بکنیم، می‌توانیم از این سوراخ بگذریم و وارد شهر بشویم.»

این داستان، که در ایران همچون مثلی رایج است، نشان می‌دهد که اندازه و طبیعت این سه گونه مستی و بیخودی تا چه پایه با هم تفاوت دارد.

بختیاری‌ها

چند سال بعد که باز به اصفهان رفتم، به مرکز بختیاری‌ها در غرب اینجا دعوت داشتم. چندی در این ناحیه کوهستانی ماندم. بختیاری‌ها در تاریخ ایران مهمترین قوم‌اند. اینان به اصطلاح آریایی خالص هستند. خودشان می‌گویند که بازماندگان قوم باکتریای^۱ باستانند. سلسله‌های حکومتی که یکی پس از دیگری (بر ایران) فرمان راندند، همه به ناگزیر با این مردم کنار آمدند، بدینسان که از اینان وزیر و دیوان سالار می‌گرفتند و پسری از رؤسای این قوم را در جای گروگان در قصر پادشاه نگاه می‌داشتند. در سالی که من به ایران رفتم، رئیس بختیاری‌ها، سردار اسعد، وزیر

۱. درباره باکتریا یا باکتریانا در مبحث «مرتع نشینان و عشایر» شرحی افزوده شده است.

جنگ بود. اما پس از بازگشتم از این کشور تغییرهایی روی داد، و شنیدم که او زندانی شد و در محبس درگذشت. از هواپیما دیدم که منطقهٔ بختیاری در دل کوهستان و میان دره‌های پرپهنه است. تاریخ دانان می‌گویند که آریایی‌ها پانصد سال پیش از میلاد به این منطقه آمدند. پس هواپیمایی که بر آن نشسته بودم همان راهی را می‌پیمود که این مردم در روزگار باستان آن را (به سوی اقامتگاه تازه شان) دنبال کردند.

بختیاری‌ها در سوارکاری و شکار بسیار ماهرند. سرزمین آنها شکار، مانند شغال، میش و بزکوهی، گورخر، گراز، آهو و حیوان‌های دیگر، فراوان دارد. فکر می‌کنم که بسیاری از حیوان‌ها که برای ما کمیاب است اینجا فراوان یافت می‌شود. بختیاری‌ها سوار بر اسب به چابکی بر لب پرتگاه تند می‌تاختند و در نشانه زدن با تفنگ یک بار هم خطا نمی‌کردند. مهارت آنها تحسین برانگیز بود. بسیاری از پسران خانهایشان برای تحصیل به انگلیس یا فرانسه رفته و پس از بازگشتن به میهن خود در کوهستان زندگی آرامی دارند و به کار و درسشان می‌رسند. این قوم مردمی دلیر و بی‌رنگ و ریا هستند. همواره برای دوستان، حامی و هوادار قابل اعتماد، و برای دشمنان ترس برانگیز بوده‌اند.

بختیاری‌ها در نامگذاری فرزندانشان به آنها از نام‌هایی که نزد دیگر ایرانی‌ها رایج است نمی‌دهند. معمولاً مسلمان‌ها فرزندشان را به اسم یکی از افراد خاندان (حضرت) محمد یا دیگر مقدّسان می‌نامند، مانند حسین، حسن و علی. اما برای نوزادان بختیاری نام‌هایی می‌گذارند که به معنی شیر یا ببر یا میش کوهی و مانند اینهاست؛ یعنی که فرزند را به اسم حیوانی (نیرومند) یا قهرمانان نامگذاری می‌کنند. این رسم را از باکتریای باستان به میراث دارند.

جلفا، شهر ارامنه؛ کلیسای ارامنه

در حومهٔ اصفهان یک شهر ارمنی نشین است که جلفا نام دارد. اینجا یکی از

نشانه‌های بازمانده از تدابیر بزرگ شاه عباس کبیر است. این پادشاه پنج هزار خانوار ارمنی پیرو آیین مسیح را از شهر جلفا در شمال ایران و در مرز قفقاز و روسیه برکناره ارس، به اصفهان کوچاند و در حومه اینجا برای آنها شهرکی ارمنی‌نشین ساخت. او با این غیرمسلمان‌ها همچون برده رفتار نکرد، و اجازه داد که به کار و حرفه خودشان بپردازند و آداب و فرهنگ خود را نگاه دارند. پس اینجا شهری بسیار با رونق شد، و همه اروپایی‌ها که در آن روزگار راهشان به حوالی اصفهان می‌افتاد، به این شهر هم می‌آمدند. امروزه جلفا برکنار زنده رود است. خانه‌ها با ترتیب و پاکیزه ساخته شده و یک کلیسای ارمنی در مرکز این شهر است. هنگامی که من به اینجا رفتم، از روی اتفاق چهارصد - پانصد کس گرد آمده بودند و آیین نماز و دعا داشتند. اکنون جز این کلیسا دوازده - سیزده کلیسا در شهر هست.

در این سالها هیأت کلیسایی امریکایی مسیحیت را میان ارامنه تبلیغ کرد، و در آموختن انگلیسی به آنها کوشید. پس بسیاری از جوان‌های ارمنی که در جلفا بار آمده‌اند انگلیسی می‌دانند.

اصول آیین ارمنی، همان است که عیسی مردم را به آن هدایت کرد، و مانند معتقدات کلدانی و آشوری، پیش از آنکه مسیحیت به مذاهب کهن و نو منشعب شود در وجود آمد. پس از آن بود که شاخه‌های ارتدکس و کاتولیک در مسیحیت پیدا شد. پس آیین ارامنه به مسیحیت نخستین نزدیک‌تر و اعتقادی قدیم‌تر در این دین است.

نخستین وزیر مختار ایران که به ژاپن آمد آوانس خان مُساعد (السلطنه)^۱ بود. در

۱. آوانس خان مساعد السلطنه، مانند میرزا محمد حسین خان فروغی (ذکاء الملک اول) در جوانی از اجزای دستگاه اعتماد السلطنه وزیر انطباعات ناصری بوده و در تحقیق و تحریر و ترجمه‌هایی که برای شاه انجام می‌شده دست داشته است. اعتماد السلطنه چندبار از او یاد کرده است: «دوشنبه ۶ ذیقعد ۱۳۰۵: (در بستک) عصر که شاه... از دم چادر من عبور کردند، ایستادند

سال ۱۹۳۰ که او به کشورش برمی‌گشت، میان راه در هاربین^۱ درگذشت. مراسم ترحیمش در تهران در یک کلیسای ارمنی برگزار شد. من به این مجلس رفتم. این مراسم که در هوای باز انجام می‌گرفت، ساده اما شکوهمند بود، و به دیدن آن متأثر شدم. آرامنه، همچون یهودیان، اکنون کشوری برای خود ندارند. در قفقاز، در جمهوری‌های شوروی، ناحیه‌ای به نام ارمنستان هست؛ اما این فقط اسم و ظاهر

→ چند دقیقه صحبت کردند. کتاب ترجمه میرزا آوانس خان را تقدیم کردم.»
«دوشنبه ۱۳ ذی‌قعدة ۱۳۰۵: صبح آوانس خان را که صد تومان برایش انعام گرفتم طرف شهر فرستادم.»

«پنج شنبه ۲۳ رجب ۱۳۰۸: از جیب مبارک روزنامه نمره هفتم قانون که از لندن برای من آورده بودند و دیروز به جهت شاه فرستاده بودم بیرون آوردند. اول از من سؤال فرمودند که این روزنامه به چه واسطه به تو رسیده. عرض کردم آوانس خان مترجم به توسط برادر خود برای من فرستاده...»

از آثار ماندنی آوانس خان ترجمه‌ای است که از سفرنامه و خاطرات بنجامین نخستین وزیرمختار امریکا در ایران کرده است مرحوم عباس اقبال آشتیانی در مقاله خود، «نخستین روابط سیاسی بین ایران و امریکا»، در مجله یادگار (شماره ۶ بهمن ۱۳۲۳) نوشته است:
«کتاب ایران و ایرانیان» تألیف بنجامین نخستین وزیرمختار امریکا را در ایران، در سالهای آخری سلطنت ناصرالدین شاه مرحوم آوانس خان مساعدالسلطنه (۱۲۸۱ - ۱۳۵۰) از انگلیسی به فارسی ترجمه نموده و ترجمه او را مرحوم میرزا محمدحسین ذکاء الملک فروغی (متوفی سال ۱۳۲۵ قمری) به انشای روان و درست فارسی در آورده و یک نسخه ناتمام از آن در تصرف نگارنده‌ی این سطور یعنی مدیر مجله‌ی یادگار هست...»

آوانس خان بعدها وارد خدمات سیاسی شد. «در سال ۱۹۱۲ در موقعی که آوانس خان مساعد السلطنه وزیر مختار دولت ایران در برلین بود او (میرزا جوادخان) به درجه «آتاشه» سفارت مفتخر گردید.» (از تألیف علوی، ابوالحسن، رجال عصر مشروطیت، به کوشش حبیب یغمایی، تجدید چاپ ایرج افشار، تهران، ۱۳۶۳، در شرح ذیل: قاضی میرزا جوادخان).

مساعدالسلطنه سپس وزیرمختار ایران در انگلستان و در ژاپن شد. دوره وزیرمختاری او را در لندن از شهریور ۱۳۰۶ تا شهریور ۱۳۰۸ نوشته‌اند (سیاست‌گزاران و رجال سیاسی در روابط خارجی ایران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه، تهران ۱۳۶۳، ص. ۲۲).

۱. هاربین یا خاربین، در چین «پین کیانگ»، شهری در مرکز منچوری.

است. در ترکیه (عثمانی قدیم) گاهی ارامنه کشتار شده‌اند، اما در ایران با آنها نسبتاً گرمی و خوشرفتاری شده است. به خصوص شاه عباس بزرگ با غیرمسلمان‌ها به مهر و مدارا رفتار می‌کرد.

تیمورتاش وزیر مقتدر دربار، زنِ دومش اهل روسیه و ارمنی بود، و از طریق او با مساعدالسلطنه خویشاوندی داشت (و نفوذ خود را برای او به کار انداخت). چنین بود که نخستین وزیرمختار ایران که به ژاپن آمد ارمنی بود. یک دیپلمات جوان روس در نهان (از این انتصاب) خشمگین بود. مساعدالسلطنه در انگلیس درس خوانده و ادیب ناموری بود، و کلیات شکسپیر^۱ را به زبان ارمنی ترجمه کرد. وی زبان‌های انگلیسی، فرانسه، و آلمانی می‌دانست. چون در آن سالها دیپلمات آشنا به زبان انگلیسی کم بود، او را به سمت نخستین وزیرمختار (در توکیو) انتخاب کردند.^۲

بیچاره ارمنیان کشوری از خود ندارند. نژاد ارمنی، مانند قفقازیان، مردمی وجیه‌اند، و به خصوص چشمان بسیار زیبا دارند. چشم زن ایرانی همچون چشمه شفاف است، و چشم زن ارمنی مانند الماس سیاه. اما زن ارمنی در مقایسه با زنان شرقی، گیرایش چندان نمی‌پاید، و در ۲۴ یا ۲۵ سالگی چاق می‌شود و زیبایی‌اش کم‌کم از دست می‌رود. با اینهمه، در روزگار باستان در اندرون اشراف ایرانی زنان ارمنی زیاد بودند. یک دلدار خسرو پرویز که نامش در داستان‌های ایران بسیار آمده است، شیرین بود که بعد همسر این پادشاه شد. این محبوبه خسرو، ارمنی بود.

چنانکه پیشتر یاد شد، در اوایل سده ۱۸^۳ شاه عباس بزرگ قدرت سلسله

۱. ویلیام شکسپیر Shakespeare, William، شاعر و نمایشنامه نویس نامی انگلیسی (۱۵۶۴ تا ۱۶۱۶ م.).

۲. سفارت ایران در توکیو در اول تیرماه ۱۳۰۹ به وزیرمختاری آوانس خان مساعدالسلطنه تأسیس شد، و او تا مرداد ۱۳۱۰ وزیرمختار بود. (سیاست‌گزاران و رجال سیاسی در روابط خارجی ایران، پیشین، ص. ۴۱).

۳. شاه عباس اول صفوی که شاه عباس بزرگ خوانده می‌شود (متولد ۹۷۸ هـ. / ۱۵۷۱ م. و در

صفوی را استوار کرد. هنگامی که روزگار این سلسله سر می‌آمد، ایران دوبار دستخوش هجوم و غارت افغان‌ها شد، و در این میان ارامنه سخت آسیب دیدند. در جنگ سال ۱۷۲۲ م. ارمنیان از عریستان یاری خواستند، اما به علت اختلاف دینی حمایتی نشد و شهر ارمنی‌نشین ویران گشت.

پس از سقوط صفویان، افغان‌ها دوبار شرایط بسیار سخت بر ارامنه تحمیل کردند. یک بار قرار دادند که اینان ۱۴۰/۰۰۰ تومان و ۵۰ دوشیزه زیباروی (به محمود افغان) بدهند تا در امان باشند. ارمنیان پذیرفتند، و از خطر قتل عام شدن نجات یافتند. ارمنیان مردمی بسیار باهوش‌اند، و حساس‌تر و کارآمدتر از ایرانیان (مسلمان) می‌نمایند، اما طرف اعتماد واقع نمی‌شوند. در کنفرانس صلح، پس از جنگ جهانی اول در پاریس، برای شناسایی کشور ارمن تلاش شد. مساعد السلطنه هم که بعد وزیرمختار ایران در ژاپن شد به عنوان یکی از نمایندگان تام‌الاختیار ارامنه و نامزد وزارت امور خارجه دولت مستقل ارمنستان (به این کنفرانس آمده) بود. به این سابقه، شماری از وزیرمختارهای جوان نمی‌پسندیدند که او نماینده سیاسی ایران در ژاپن بشود. وی به احتمال آخرین ارمنی بود که وزیرمختار ایران در خارج شد.

شاه عباس بزرگ

بلندآوازه‌ترین نام در ایران معاصر، از آن شاه عباس کبیر است. در سده شانزده میلادی (دهم هجری) در اروپا و هم در آسیا پادشاهان عظیم الشان بودند، و هر یک از آنان کاری دوران ساز کرد. در غرب شارل پنجم^۱ و الیزابت

→ گذشته ۱۰۳۸ هـ. / ۱۶۲۹ م.) از سال ۹۹۶ هـ. چهل سال پادشاه ایران بود که اواخر سده شانزده تا اوایل سده هفده میلادی می‌شود، نه سده هیجده.

۱. شارل پنجم Charles V معروف به شارل خردمند (Charles le Mauvais) (متولد ۱۳۳۷

(اول)، و در شرق سلطان سلیمان بزرگ^۲ و اکبرپادشاه^۳ از سلسله مغولی هند بودند. در همین عصر در ایران شاه عباس بزرگ پدیدار شد. قرن شانزده در ژاپن همزمان بود با اواخر دوره تاریخی موروماچی و عصر ازوچی مؤموایما تا عصر کیچو، که در آن تمدن اِدو پدید آمد.^۴ در اواخر قرن (شانزده) تا آغاز قرن بعدی در

→ (در گذشته ۱۳۸۰ م.) در سال ۱۳۵۶ پس از اسارت ژان دوم، نایب السلطنه فرانسه گردید. در سال ۱۳۶۰ قرارداد برتینی Brétigny را با انگلستان منعقد ساخت. در سال ۱۳۶۴ م. به پادشاهی رسید و صلح را بر شارل بدکردار (Ch. le Mauvais) تحمیل نمود و قلمرو سلطنت را از چنگ چریک‌های خارجی غارتگر آزاد کرد و تا سال ۱۳۷۵ همه ولایاتی را که به دست انگلستان افتاده بود از تصرف آن خارج ساخت. شارل پنجم بانی اصلاحات مفیدی در شئون مالی و توسعه امتیازات دانشگاه گردید. (معین، اعلام)

۱. الیزابت اول Elizabeth I (متولد ۱۵۳۳ و درگذشته ۱۶۰۳ م.) ملکه انگلستان (۱۵۵۸ تا ۱۶۰۳ م.) از آیین پروتستان حمایت کرد. حامی ادبیات، هنرها و تجارت بود. (معین، اعلام)
 ۲. سلیمان اول (جلوس ۹۲۶ هـ. / ۱۵۲۰ م.، فوت ۹۷۴ هـ. / ۱۵۶۶ م.) فرزند سلطان سلیم اول، ترکان او را قانونی و فرنگیان وی را عظیم (Magnefique) لقب داده‌اند. وی فتوحات سلیم را تحت الشعاع عملیات درخشان خود قرار داد... لقب «کبیر» که به او داده‌اند فقط به مناسبت هوش و کفایت و فتوحات درخشان او نیست، بلکه بیشتر برای جدّ و جهدیست که در حفظ مقام خود به خرج داده... ممالک عثمانی در عهد سلطان سلیمان از بوداپست و ساحل دانوب تا شالاله آسیوان در مصر، و از ساحل فرات تا باب جبل الطارق وسعت داشت، و دوره سلطنت او دوره منتهای عظمت عثمانی است. (معین، اعلام)

۳. اکبر پادشاه (متولد ۹۴۹ هـ. / ۱۵۴۲ م.، و درگذشته ۱۰۱۴ هـ. / ۱۶۰۵ م.) پادشاه هندوستان از سلسله تیموریان هند. وی مملکت خود را به یاری وزیر خویش ابوالفضل منظم کرد و توسعه بخشید، و جلوس او مبدأ «تاریخ اکبری» به شمار می‌رود. (معین، اعلام)

۴. دوره تاریخی موروماچی در ژاپن (سالهای ۱۳۹۲ تا ۱۵۷۳ م.) که به دو دوره متقدم و متأخر (پیش و پس از سال ۱۴۷۷) تقسیم می‌شود، که با استقرار قدرت «یوشی می سو» و پایان یافتن رقابت دربارهای جنوبی و شمالی به سود دربار شمالی، آغاز شد. در اواخر این دوره، با درگیری‌ها میان سرداران قدرت طلب، کشور دستخوش جنگ‌های داخلی بود. آمدن اروپاییان به ژاپن (نخستین بار پرتغالی‌ها در سال ۱۵۴۳) در همین دوران سرگرفت. پس از آن (میان

ایران عظیم‌ترین شاه این عصر سلطنت داشت. این دوره درست مصادف است با سالهایی که کاموپاکوی میمون (همان هیده یوشی تویتومی)^۱ این لقب را یافت، تا آغاز عصر «کان - ئی» در حکومت یه میتسو^۲ شوگون (= سپهسالار حاکم) سوم خاندان توکوگاوا، که از سرِ غرور گفت: «من مادرزاد شوگون بوده‌ام».

سرِ آنتونی شرلی^۳ انگلیسی در آن سالها نوشت که شاه عباس بزرگ با سیمای خوش منظر بی همتا و قامتِ موزون مردانه‌اش درگذشته و حال بیماند بود؛ و علاوه بر اینها، جاذبه و دلبرنمایی ابروانش، رخ گندمگون آفتاب دیده و گیرا، خِرَد آمیخته با دلیری و حلم و مهر، سخاوت در منش و رفتار، عدالتخواهی بی‌نظیر، و بسیاری فضایل و سجایای دیگرش، او را ممتاز می‌ساخت. او از شاه عباس بزرگ بالاترین ستایشی را که می‌توان درباره‌ی کسی در تصور آورد، کرده است.

این پادشاه بزرگ، در کودکی اش می‌بایست از پل پرخطر سرنوشت بگذرد. یکبار که اسبش تیر خورد و از پا درافتاد، و خود او هم از مرگی که تا یک قدمی اش آمده بود نجات یافت، یگانه باری نبود که در کشمکش‌های داخلی نزدیک بود که قربانی رقابت و درگیری میان دسته‌های اعیان و سرداران و مدعیان شود. غرب مملکت دستخوش تجاوز ترکان بود، و در شرق اُزبک‌ها منتظر فرصت بودند (تا بتازند)، و شاه عباس یک بار ناچار شد که با واگذارن تبریز و گرجستان و جاهای دیگر به عثمانی، به صلحی موقت دست یابد. سوای این (ترکتازی‌های دشمنان) این

→ سالهای ۱۵۷۳ تا ۱۶۰۰ م. (سرداران معروف سه گانه (اُودا نوبوناگا - ۱۵۳۴ تا ۱۵۸۲ - تویتومی هیده یوشی - ۱۵۳۶ تا ۱۵۹۸ - و توکوگاوا یه یاسو - ۱۵۴۲ تا ۱۶۱۶ -) عروج کردند، و مبارزه جویی‌هایی آنان و بارآمد آن دوره‌ای متممادی از صلح و ثبات سیاسی در ژاپن در پی آورد (دورهٔ ادو، سالهای ۱۶۰۰ تا ۱۸۶۷) که تا شروع عصر تجدد ژاپن دنباله یافت. برای شرح بیشتر بنگرید به تألیف هاشم رجب زاده، تاریخ ژاپن، تهران، ۱۳۶۵، صفحه‌های ۱۰۴ تا ۱۳۸.

۱. نوبوناگا، برکشندهٔ هیده یوشی، در سالهایی که این رزمنده ملازم او بود، و از راه مهر و با توجه به روحیه و رفتار وی، به او سارو (به معنی میمون) لقب داده بود.

۲. فرمانروا در سالهای ۱۶۲۳ تا ۱۶۵۱ م.

پادشاه چهارسال پس از برنشستنش، به سفارش منجمان که احوال ستارگان را مساعد به حال پادشاه نمی‌دیدند. تخت و تاج را یک چند به مردی مسیحی و یوسف نام وانهاد. این یوسف در چهارمین روز جلوسش کشته شد، و بدینسان قضای الهی از سر پادشاه گذشت.^۱ پس، شاه عباس بزرگ در روزی که احوال ستارگان سعد می‌نمود باز بر تخت جلوس کرد و سالهای بسیار کارهای بزرگ به انجام رساند، و آثار عالی از خود برجای گذاشت. این هنگام سال قوئی ثیل (سال گوسفند) بود، و در باختر با نحس کیوان تقارن می‌یافت^۲ پیشگویی می‌کردند که در این سال کسی که به خواست الهی پنج روز بر جهان فرمانروائی می‌کند، کشته خواهد شد.

۱. ملاجلال‌الدین منجم مؤلف تاریخ عباسی با روزنامه ملاجلال (تهران، ۱۳۶۶، ص. ۱۲۲) در شرح وقایع سال یک هزار و یک هجری موافق لوی ثیل نوشته است: «... و ستاره‌ای در این ایام پدید آمد که منتج تغییر و تبدیلی پادشاه عصر بود. مقارن این حال یوسفی ترکش دوز و برادرش در الحاد تصانیف داشتند، آوردند. رای این پیر غلام جلال منجم در علاج آن ستاره بر این قرار گرفت که شخصی را پادشاه می‌باید کرد، و چون چند روزی پادشاه باشد او را باید کشت تا اثر آن ستاره ظاهر شده باشد و کار خود را کرده باشد. بنائاً علیه، یوسفی را در پنجشنبه هفتم ذیقعه پادشاه ساخته و کلب آستان علی (عنوانی که شاه عباس برای خود اختیار کرده بود) را از پادشاهی معزول گردانیدند؛ و رکن‌الدین مسعود بدین مضمون قطعه‌ای گفته:

شها توئی که در اسلام تیغ خونخوارت هزار ملحد چون یوسفی مسلمان کرد
جهانیان همه رفتند پیش او به سجود دمی که حکم تواش پادشاه ایران کرد
نکرد سجده آدم به حکم حق شیطان ولی به حکم تو آدم سجود شیطان کرد
و در یکشنبه دهم همین ماه یوسفی ترکش دوز را به طالعی که مقتضی بود به قتل آوردیم، و شاه دین پناه به طالع مسعود به تخت نشست، و منبعد هرچه تفحص و تجسس این ستاره کردند، به نظر نیامد.»

۲. قدما رُحل یا کیوان را هفتمین سیاره و نحس اکبر می‌دانستند (معین، اعلام) رودکی در قطعه‌ای با مطلع «مرا بسود و فرو ریخت هرچه دندان بود»، در شکایت از پیری گفته است:

نه نحس کیوان بود و نه روزگاردراز چه بود منت بگویم، قضای یزدان بود

سیاح و بازرگان انگلیسی آنتونی شرلی با برادر کوچکش سر رابرت شرلی^۱ بیست و شش همراه دیگر، به ایران آمد و به منصب رایزنی شاه اعتبار یافت و سرانجام هم به عنوان سفیر ایران به کشورهای اروپایی روانه داشته شد. در استوارنامه او که امروز به جای مانده، (از سوی شاه عباس) چنین نوشته شده است: «انگلیسی عیسوی که مصاحب و مباشر من بود، و نماینده ام، که بالاترین اعتبار را یافته است.»^۲

این پادشاه کریم و رحم دل، تجار مسیحی را به گرمی پذیرا شد، حقوق گمرگی را منسوخ کرد، و از مأموران ولایات و متشرعین خواست که با خارجی ها به مهر و مدارا برخورد و رفتار کنند. در میان آسیایی ها که با بیگانگان بی مهرند، ایرانیان با کسترین تبعیض قومی و دینی رفتار می کنند، و فضیلت و منش کریمانه نشان می دهند. می گویند که این طبیعت در آنها از تعلیم و هدایت شاه عباس بزرگ برآمده است.

۱. رابرت شرلی Sir Robert Sherley (متولد ۱۵۸۱ و درگذشته ۱۶۲۸ م.) همراه برادرش آنتونی به ایران آمد و در جنگ ضد ترکان لیاقت به خرج داد. با دختری ایرانی (چرکسی) ازدواج کرد و از طرف شاه عباس برای اتحاد اروپا ضد ترکان به سفارت فرستاده شد. زیگموند دوم پادشاه لهستان، امپراتور رودلف دوم، و پاپ پل پنجم مقدم او را گرامی داشتند. وی سپس به انگلستان رفت (۱۶۱۱ م.) و از هر سو مورد سوء ظن واقع گردید. رابرت مجدداً به ایران بازگشت و بار دیگر از طرف شاه عباس مأمور شد تجارت ابریشم ایرانی را در ممالک اروپا ترویج کند و پس از ۵ سال (۱۶۱۷ م.) از اسپانیا اخراج شد و پس از مخالفت های کمپانی هند شرقی در انگلستان هم مورد بی لطفی قرار گرفت و مجدداً به ایران آمد و در این کشور در حالی که مورد عدم التفات بود درگذشت. (معین، اعلام)

۲. شاه عباس در اعتبارنامه سر آنتونی شرلی که او را به دربارهای اروپا فرستاد نوشت: «...بدانید که واسطه دوستی ما و شما این مرد (آنتونی شرلی) بوده است... راه دوستی را او نشان داد... در ایران او را چون برادر عزیز می داشتیم. با او در یک ظرف غذا می خوردیم، و از یک جام شراب می نوشیدیم. پس چون این مرد نزد شما رسد باید او را نماینده شخصی ما بدانید و آنچه می گوید و می خواهد انجام دهید...» (نوائی، ایران و جهان از مغول تا قاجاریه، ص ۲۱۵، به نقل از نصرالله فلسفی، سیاست خارجی ایران، ص ۳۱ و ۳۲).

کرامت ایرانیان در امر حکمرانی پدیدار است. کورش کبیر «اسرائیلیان» را که نبوکد نصر (= بخت نصر) در بابل اسیر کرده بود آزاد ساخت، و نیز به آنها هزینه راه و معاش داد و دستور داد تا زیارتگاه اورشلیم را باز سازند و همه ظروف و اسباب مقدس طلا و نقره را که بخت نصر از اورشلیم به غارت برده بود به آنان بازگردانند. این رفتار نقطه مقابل منش اقوام سامی باستان است، که دیگران را میان خود راه نمی دادند.

شاه عباس بزرگ در مدت پانزده سال اسلحه فراهم آورد، صنعت را ترقی داد، قدرت ملی را فزونی بخشید، و آنگاه به جنگ عثمانی در غرب برخاست و تبریز و دیگر جاها را که پیشتر تسلیم کرده بود پس گرفت. مورخان نوشته اند که در آن هنگام شمار رزمندگان ترک بیش از یکصد هزار بود، و ایرانیان حدود شصت هزار سرباز یا کمتر داشتند، اما قشون ترک در اسلحه و روحیه بسیار پایین تر از ایرانی ها بود. می گویند که به ویژه توپچیان مؤثرترین کار و سهم را در جنگ داشتند، و نیز شیوه و شگرد جنگی شاه عباس بزرگ چنان هوشمندانه و کارساز بود که امروزه هم افسران ستاد آن را می ستایند. نوشته اند که چون او بغداد و موصل را پس گرفت و کربلا و دیگر اماکن متبرک شیعه را باز به خاک ایران پیوست، ملت ایران سراپا شور و شادی شد. در این هنگام ترک ها پذیرفتند که همه غنائم جنگی پیشین را از دست بگذارند، و شاه عباس قرارداد که در برابر این کار، هر سال دویست بار ابریشم به سلطان (عثمانی) بدهد. سپس دیگر بار با ترک ها جنگید، و در پیمانی که در پی آن بسته شد این دویست بار ابریشم به یکصد بار کاهش یافت. مواد دیگر این پیمان هم به سود ایران بود. در این میان بغداد و جاهای دیگر به مدت چند ماه در محاصره بود، و در تاریخ آمده است که شاه عباس خود سربازان زنده همراه برداشت و رفت و این شهرها را آزاد کرد.

شاه عباس بزرگ نه فقط در امور رزمی، که در مملکتداری نیز سرآمد و ممتاز بود. پیداست که ترقی معماری و هنرها و صنایع دستی در اصفهان به مایه حمایت و

تشویق او بوده، و می‌گویند که همه کاروانسراها و پل‌ها را در سراسر ایران این پادشاه ساخته است. بزرگراهی که در طول کناره دریای خزر در شمال ایران از شرق به غرب کشیده است در عصر این پادشاه ساخته شد، و امروزه هم به جاده سنگفرش مشهور است. پادشاه ایران که شکسپیر^۱ در داستانش «دوازده شب» از وسعت نظر و شیوه تساهلش یاد و تحسین کرده همان شاه عباس کبیر است، و چون نیز نوشته است که او همیشه سلحشوران انگلیسی را به گرمی پذیرا می‌شد، دور نیست که در آن روزگار نام و آوازه این پادشاه در انگلیس بر زبان‌ها بوده است. بسیاری از مسافران اروپایی که عظمت اصفهان و عماراتش را به چشم دیدند، وصف آن را برای آیندگان گذاشتند. این نشان و نتیجه خوشرفتاری این پادشاه با مسیحیان و رفتار برکنار از تبعیض و تعصب دینی تنگ نظرانه اوست.

پیشتر یاد شد که شاه عباس محله جلفا را در اصفهان برای آرامنه ساخت. از سویی هم مسلمانان را به سفر زیارتی تشویق می‌کرد. گفته‌اند که او خود، از سر شوق، مسافتی بیش از پانصد فرسنگ را پای پیاده پیمود و از اصفهان به زیارت بارگاه امام رضا(ع) در مشهد رفت. نیز (در مقام خدمتگزاری این درگاه) در ایوان حرم بیش از یک هزار شمع سوخته را (که زائران افروخته بودند) به دست خود برچید. می‌گویند که شاه عباس بارگاه نجف در سرزمین عربستان را هم زیارت کرد، و آستان حضرت علی، شخصیت مقدس اسلام و نیز جدّ خاندانش، را روبید. سفرهای او از این سر تا آن سر ایران از سر شوق ایمان بود، اما شاید که تسهیل رفت و آمد و تماس و ارتباط با آحاد ملت (در نواحی گوناگون) و نیز ترقی دادن اقتصاد کشور را هم منظور داشت. این اندیشه و تدبیر به یقین شایسته تحسین است.

اما این شاه بزرگ باتدبیر با خویشان خود به بیرحمی بسیار رفتار کرد، و این واقعیت را تاریخ در سینه دارد. نیز نوشته‌اند که او برای راضی کردن نفس جاه طلب

خود ضیافت‌های بسیار مجلل می‌داد. از چهار پسرش، بزرگترین آنها کشته شد، دومی از بیماری مرد، و دو پسر دیگر را (به فرمان پدر) چشم‌کندند. پس، وارثی برای تخت و تاج نماند، و شاه عباس در پیری، دستخوش رنج و درد و اندوه شد و در شصت سالگی اش^۱ در کاخ شاهی در مازندران درگذشت.

این (چنین رفتار با خویشان نزدیک) فقط خصلت شاه عباس نبود. در این کشور که دربار همیشه مرکز توطئه بوده است، تاریخ حکایات مکرر دارد که چون شاهزاده‌ای بالیده و رشید و قوی شده، ملازمان شریر او را از راه به در برده و خواسته‌اند که به این واسطه بر تخت و تاج دست یابند. رفتار شاه عباس را محض سنگدلی نمی‌توان شمرد. به هر تقدیر، به این مایه که چهل و پنج سال فرمانروایی شکوهمندش فرهنگ ایران را تعالی داد و جلوتر از عصر و زمان می‌رفت و ایران را به راه رونق برد، شاه عباس پادشاه خردمند و نیکی است که ایران می‌تواند به او ببالد. یکی از مورخان گفته است که چنین شخصیتی نمی‌بایست فقط به انگیزه طبیعت بی‌رحم و روح سرکش خود چنان فاجعه خونین خانوادگی را در یادها نهاده باشد (و کشتن نزدیکانش علتی دیگر داشته است). شاردن، سیاح معروف که در آن روزگار در ایران سفر کرد گفته است که با درگذشت این پادشاه بزرگ، دوره ترقی و رونق ایران نیز سرآمد.

شیراز

۵۰۰ کیلومتر که از اصفهان به سوی جنوب برویم، به شیراز، پایتخت سلسله زند، می‌رسیم. اصفهان و شیراز را یک «شاهراه» به هم می‌پیوندد، که از سده‌های میانه وجود داشته است. هم اتومبیل‌های عصر ماشین و هم شترهای کاروان، راهی را که کار عظیم شاه عباس است می‌پیمایند و پیش می‌روند. هواپیمایی که بر آن نشسته

۱. کازاما هفتاد نوشته است اما شاه عباس به حساب تاریخ قمری شصت سال عمر کرد. (۹۷۸ تا

بودم فاصله اصفهان تا شیراز را دو ساعت و نیمه رفت، و نزدیک ظهر به شیراز رسید. پیش از رسیدن به شیراز، از پنجره هواپیما دریاچه آب شور^۱ همچون لکه‌ای سیاه به چشم آمد. هواپیما که به زمین نزدیک شد، دانستم که اینجا آب شور است. هواپیما، بالای این آب دو سه بار چرخ زد، و در فرودگاه پایین آمد.

سرلشکر (حبیب الله) شیبانی استاندار و حاکم نظامی فارس^۲ و بهبهانی، بازرگان، به پیشبازم به فرودگاه آمده بودند. آنها با مهر بسیار خوشامد گفتند، و هرکدام خواهش کردند که مهمان آنها باشم (و پیششان منزل کنم).

در ایران چون سفر دور و گذراندن شب در جای دیگر (جز خانه خود) با کمبود مهمانخانه و تأسیسات عمومی راحت نیست، معمول است که مسافر در خانه آشنایی بماند. در اینجا باید یادآور بشوم که ورود بیگانه به اندرون ممنوع است (و میهمان در بیرونی خانه می ماند).

ایالت فارس همیشه دستخوش شورش و سرکشی ایل قشقایی بود. پس سرلشکر شیبانی مأموریت ویژه یافت و حاکم نظامی (فارس) شد. و در اندک زمانی قشقایی‌ها را سرکوب کرد. او امیر لشکری با فرهنگ و تحصیلکرده فرانسه بود، سابقه وزارت داشت، و از نظامیان کاردان و صاحب اعتبار بود. اما بر اثر دسیسه و اتهام رقبای خود هدف سوءظن و دچار غضب رضاشاه شد و به بند افتاد، و گویا در

۱. کازاما «دریاچه شور» نوشته است، اما دریاچه‌ای به این نام نزدیک شیراز نیست، مگر اینکه یکی از دریاچه‌های نزدیک شیراز، مانند مهارلو، مراد باشد. اما رودشور «رودیست در فارس که از کوه‌های داراب سرچشمه می‌گیرد و شعب کوچک متعدد دارد، و در بعضی نقاط در شن زارها فرو رود و از نقطه دیگر مجدداً بیرون آید و سرانجام در شمال قشم تشکیل مصب می‌دهد و به خلیج فارس ریزد» (معین، اعلام)

۲. گلشایان نوشته است که در زمان حکومت رضاشاه «چهار استاندار داشتیم: استاندار خراسان، استاندار فارس، استاندار کرمان، استاندار آذربایجان. شهرهای بزرگ مثل اصفهان - اهواز - رشت - ساری - کرمانشاهان - همدان - سنندج - فرماندار کل داشت، بقیه شهرهای کشور فرماندار» (خاطرات، ص. ۴۷ - ۵۴۶)

زندان دیوانه شد.

من به لطف سرلشکر (شیبانی) مهمان ستاد (لشکر فارس) شدم. و با اتومبیل نظامی در شیراز گردش کردم.

سرزمین حافظ و سعدی

شیراز، کرسی نشین ایالت فارس، خاستگاه قوم ایرانی و منشاء نام این کشور است. زرتشتیان را نیز «پارسی» می خوانند، که همان نام این ایالت است. نام «پرشیا» (Persia) را (که در زبان های اروپایی مصطلح است) یونانیان به این سرزمین دادند، همچنانکه نام «ژاپن» را برای کشور ما^۱. هم اکنون هم مردم ایران زبان خود را «فارسی» می نامند، اما کشور خود را «ایران» می خوانند. فارس بزرگترین ایالت ایران است.

مردم فارس به (مایه و میراث) ادب و فرهنگ خود می بالند، زیرا که در این ایالت بود که دو نام بزرگ در تاریخ ادب ایران درخشید، که همانا سعدی و حافظ اند. این هر دو شاعرانی بسیار بزرگ اند.

نخست به زیارت خاک حافظ رفتم. از نام «حافظ» بر می آید که او قرآن را از بر داشت. مزار او در حومه شیراز است، و از قرارگاه لشکر فارس چندان دور نیست. امروزه، گرداگرد این گور حفاظی از شبکه آهنین دارد. چون او شعرهایی در ستایش شراب گفته، درجایی که نوشیدن آن در دین اسلام منع شده است، گویا هنوز هم گه گاه، قشریان متعصب به لعن و نفرین او و بی حرمتی به مزارش بر می آیند.

حافظ اکنون شاعری (باشهرت) جهانی است، همچون عمر خیام، که امروزه مردم ژاپن او را می شناسند و می دانند که در وصف می و معشوق زیبا سروده و آن را

۱. ژاپنی ها کشور خود را «نیهون» یا «نیپون»، سرزمین برآمدن آفتاب، می خوانند. «ژاپن» نامی است که نخستین سیاحان اروپایی، مانند مارکوپولو، با مقلوب کردن لفظ «نیپون» نگاشتند، و نزد اروپائیان و سپس دیگران رایج شد.

ستوده است. حافظ فقط یک بار به (قصد دیار دیگر به) هند سفر کرد، و گویا جز شیراز در خاک دیگری پانگذاشت. هنگامی هم که روانه هند شد، از ناخوشی دریا رنجه گشت و بارها کوشید تا از میان راه بازگردد. چون این شاعر درگذشت از انبوه ایرانیان که سرخوش از نوا و نغمه سروده‌های زیبایش بودند کسانی هم به اعتراض برخاستند که او مرتد است و نباید بر جنازه‌اش نماز خواند. می‌گویند که برای طی کردن قال و مقال، غزل هایش را بر تکه‌های کاغذ نوشتند و در کوزه‌ای ریختند، و کودکی دست به میان کوزه برد و کاغذی بیرون آورد، بر آن نوشته بود:

قدم دریغ مدار از جنازه حافظ

که گرچه غرق گناه است، می‌رود به بهشت

پس قشریان لب فرو بستند، و پیکر او با آیینی شایسته و باشکوه به خاک سپرده شد.

در شیراز، شهری که حافظ در آن زیست و سرود، باغ‌هایی پوشیده از ردیف درختان (سرو و) بلوط با جویبارهای آب زلال در همه جا می‌دیدم. هنوز هم این شهر چنین سرسبز است و با صفا. در شهرهای دیگر، ناظران مسلمان همه جا هستند و مردم را به رعایت اوامر و نواهی دین محمدی می‌خوانند. اما فقط در شیراز است که تساهل و مدارا می‌بینیم. احساس می‌کنم که این به مایه غنائی انسانگرایی‌ای است که بارآمد عشق به زیبایی‌های طبیعت است، و فکر می‌کنم که شعر حافظ است که این روحیه را در مردم شیراز پرورده است. به راستی که شیراز کانِ حُسن و معدنِ میِ انگور است که حافظ آنها را دوست می‌داشت. اما، از بخت بد، من کافر (= نامسلمان) نتوانستم زیبا رویان مسلمان اینجا را ببینم و از شراب انگور آن چندان بچشم، چون این شراب برایم بیش از اندازه شیرین بود.

«شری»^۱، شرابی محصول اسپانیا، به اسپانیولی "Jeros" (مقلوب شیراز) خوانده

۱. Sherry، شراب قوی شیرین یا تلخ اسپانیایی.

می شود، زیرا که «مور» ها^۱ از عربستان که روزگاری اسپانیا را در تصرف داشتند، این شراب و خاستگاه آن را در اسپانیا «شیراز» نام نهادند.

داستان یورش تیمورلنگ به فارس با قضیه میان حافظ و تیمور در تاریخ حکایت شده است. تیمور در سال ۱۳۸۶ م. (۷۸۸ هـ.) از شمال به شیراز تاخت، و بر خطه فارس چیره شد. لشکر تیمور بس نیرومند و مقاومت ناپذیر بود، پس دروازه های شیراز به زودی به رویش گشوده گشت. تیمور که شیفته شعر بود، پیش از هرکار، کسی را سراغ حافظ فرستاد تا ازو درباره این سخن معروفش پرسد:

اگر آن ترک شیرازی به دست آرد دل ما را

به خال هندویش بخشم سمرقند و بخارا را^۲

امیر تیمور به حافظ پیغام داد: «چگونه سمرقند و بخارا را چنین ارزان می بخشی؛ برای آباد ساختن شهرم، سمرقند، کشورها ویران کردم و شهرها گشودم و نیم جهان را به ضرب شمشیرم گرفتم. تو شاعری حقیر و ناتوانی. پس چگونه است که در برابر مهر و لطف زیبارویی سمرقند، پایتخت بزرگ من، و بخارا را می بخشی!» تیمور نامه ای چنین سرزنش آمیز به حافظ فرستاد.

حافظ به اردوی امیر تیمور رفت، زانوی احترام به زمین زد، و پاسخ داد: «شاه! اگر چنان گشاده دستی و بخشندگی نمی کردم، امروز چنین قلندر و تنگدست نبودم.»

۱. «مور» یا «مورها» (در لاتینی: ماوری)، اصطلاحی بامعنای تا حدی مبهم، که اروپاییان تا قرن ۱۹ م. ساکنان نواحی مختلف و مخصوصاً مردم بنادر شمال غربی آفریقا را به آن می خواندند. این کلمه احتمالاً منشاء فنیقی دارد. اصطلاح مور که توسط رومیان به صورت کلی برای بربرها به کار می رفت، به شکل «مورو» به اسپانیا راه یافت، و مردم آنجا در سراسر فرمانروایی مسلمانان بر اسپانیا همه عرب ها و بربرهای مسلمان شده فاتح اسپانیا را به همین نام می خواندند. هنگام پیروزی مجدد مسیحیان بر مسلمانان در اسپانیا، مسلمانانی که در این ناحیه تا سال اخراج ایشان در ۱۶۱۰ م. باقی ماندند، به نام موریسکوها خوانده می شدند.

۲. این را نیز گفته است که:

به شعر حافظ شیراز می رقصند می نازند سیه چشمان کشمیری و ترکان سمرقندی

تیمور از این پاسخ به وجد آمد، و مقدم حافظ را گرامی داشت.
 در باغ آرامگاه حافظ، چندین گور هست که خفتگان در آن در تاریخ صاحب نام اند.
 در یک سوی صحن این مزار باغی است با عمارتی دروازه مانند که دو ستون در
 میان دارد. در کنار راست باغ، گل های بهاری که نامش را نمی دانم شکفته بود.
 برگرد آرامگاه حافظ این شعر او نقش شده است:

بر سر تربت من با می و مطرب بنشین

تا به بویت زلحد رقص کنان برخیزم^۱

سعدی را در شاعری، از حافظ هم بزرگ تر و پراوازه تر می دانند. او در جای
 سخنوری اندیشمند شهره بود. در سرایندگی، حافظ و فردوسی از او برتر بودند.
 «گلستان»^۲ مشهورترین اثر، و شاهکار اوست، و در آن - مانند ویلهلم مایستر اثر
 گوته^۳ - یافته های سفرها و تجربه های خود را به (نثر و) شعر خوش آهنگ نوشته
 است. در ایران کسی هم که از ادبیات هیچ نمی فهمد، شعر سعدی را می داند و
 می خواند. قطعه هایی از آثار او در همه کتاب های درسی فارسی هست.

شعر سعدی، که از رسم و راه زندگی می گوید، روح و منش واقعی مردم ایران را
 خوب نشان می دهد. امروزه هم مضامین کتابش که «گلستان» نام دارد، برای دریافتن
 فکر و دل ایرانیان راه گشا است. از این نمونه است سخنی در آغاز گلستان که
 می گوید: «دروغ مصلحت آمیز به از راست فتنه انگیز.» در قطعه دیگری می گوید:

۱. از غزلی با مطلع زیر:

مژده وصل تو کو کز سر جان برخیزم طایر قدسم و از دام جهان برخیزم

۲. در متن ژاپنی «بوستان» نوشته، اما پیدا است که «گلستان» مراد است.

۳. Johann - Wolfgang Goethe (۱۷۴۹ تا ۱۸۳۲)، شاعر، داستان نویس و متفکر
 آلمانی.... به ترغیب شیلر، گوته اثر جاودان خود به نام سالهای شاگردی استاد ویلهلم را تمام
 کرد... در سال ۱۸۱۹ کتاب معروف خود «دیوان شرقی» را تمام کرد. او در این کتاب از حافظ الهام
 گرفته است (← مصاحب)

«یکی از پادشاهان پیشین در رعایت مملکت سستی کردی و لشکر به سختی داشتی؛ لاجرم دشمنی صعب روی نهاد، همه پشت بدادند:

چو دارند گنج از سپاهی دریغ
دریغ آیدش دست بردن به تیغ^۱

نیز می گوید:

صیاد نه هر بار شگالی ببَرد
افتد که یکی روز پلنگش بخورد^۲

ایرانیان مردمی شاعر طبع و ادب پیشه‌اند، و بیشترشان مانند حافظ ذوق و زیبایی شناسی دارند، و اهل خِرَد و معرفت‌اند؛ و شیوه زندگانی را می‌دانند. ایرانی، اگر باغبان و مسلمانی و پیشخدمت هم باشد، به هنگام حرف زدن حتماً شعر در میان سخن می‌آورد، یا هنگامی که برای خطا و اشتباهی سرزنش شود، با خواندن شعری مناسب عذر گناه را می‌خواهد. ایران کشور امروزی (نوپا) نیست؛ سرزمین شعر و ترانه و موسیقی است. در ژاپن قدیم، میناموتو - نو - سان - ئی یوریماسا^۳

۱. حکایتی از باب اول گلستان.

۲. در حکایتی از باب سوم گلستان.

۳. میناموتو - نو - یوری ماسا (۱۱۰۶ تا ۱۱۸۰ م.) شاعر و نیز رزمنده‌ای نامور بود. داستانی می‌گوید که او در سال ۱۱۵۳ م. هیولائی به نام نوئه را (که سر میمون، تن ببر، و دم افعی داشت، و غریویشان بر بالای قصر امپراتور پرواز می‌کرد) به پیکانی کشت، و مقام یافت. در جنگ‌های هوءِگِن در سال ۱۱۵۶ و در سال ۱۱۷۸ او به مقام دریاری سان - ئی رسید؛ و چون در این هنگام سرتراشید (و در زی راهبان درآمد) به مناسبت او را گِن سان - ئی نیوءِ دوء خواندند، که بیشتر به این نام شناخته است. اما از سال ۱۱۸۰ ستمگری خاندان حاکم تایرا او را بر آن داشت که اینان را براندازد، و در این راه یاری راهبان نارا و شماری از رزمندگان نامی را دریافت. کی یوموری، سپهسالار حاکم، به این توطئه پی برد و پسرش را به سرکوبی اینان فرستاد. در جنگی خونین که پیش آمد، دو پسر یوری ماسا کشته شدند، و خود او که زخم پیکان خورده بود و شکست را محتمم می‌دید به معبدی رفت و به رسم سلحشوران با دریدن شکم (هاراکیری) خود را کشت.

گفت: «چوبدستی بردارم و زندگی بکنم.» و در جایگاه «سان - ئی» گوشه عزلت گرفت. مردم ایران داستان‌هایی از این گونه بسیار دارند. هنگامی که در ایران بودم یک ایرانی که حق یا مجرای آب او به دستور مأمور دولت قطع شده بود، در جای آخرین چاره، به شخص شاه متوسل شد، و با قطعه‌ای شعر از این خلاف قانون شکایت برد. در این کشور کم باران، آب اهمیت و ارزش بسیار دارد. گاهی آب خانه کسی را برمی گردانند تا به باغ پادشاه آب برسانند. پس در این آب و خاک شعر ساختن کار سازتر از کشتزار درست کردن است.

در آن تابستان هوا زودتر گرم کرد، پس اینجا و آنجا صدای شکایت درباره آب و حق آب برخاست. از بخت نیک، در خانه تابستانی ما شاخ و برگ بید (مجنون) آویخته و بر آب لب حوض افتاده بود، حال آنکه (حوض و آب‌نمای) خانه‌های دیگر خشک بود. اما در شیراز، و هم اصفهان، آب فراوان است. پس می‌توان گفت که اینجا از نعمت آب، آبادان و شهر شد.

پایتخت کریم‌خان، بانی سلسله زند

در روزگار کریم‌خان، سر دودمان شاهان زند، شیراز پایتخت شد. عمر این دودمان کوتاه بود، و در فاصله کشته شدن نادرشاه - که اغلب او را با ناپلئون (امپراتور معروف فرانسه) مقایسه می‌کنند - و برآمدن سلطنت قاجاریان، چندی حکومت داشت. کریم‌خان خود را پادشاه نمی‌خواند و وارث تاج و تخت نمی‌دانست؛ و فقط (باعنوان «وکیل الرعایا») فرمانروایی می‌کرد. اما تاریخ نگاران این دودمان را «زندیه» می‌نامند. کریم‌خان از سربازی ساده آغاز کرد و بر سراسر ایران حکومت یافت. او دل رحم و عادل و لطیف طبع بود. می‌گویند که این پادشاه همیشه

→ (از: فرهنگ تاریخی - جغرافیائی ژاپن با مشخصات زیر:

Papinot, E.; Historical and Geographical Dictionary of Japan, Tokyo, Tuttle, 1972.

خوشبختی مردم را آرزو داشت؛ و هنگامی که از شهر آوای موسیقی شنیده نمی‌شد، می‌پرسید که مردم چرا و از چه روی غمگین‌اند، و نوازندگان را فرا می‌خواند تا بنوازند. تاریخ نویسان آن عصر گفته‌اند که شیراز در روزگار کریم‌خان به راستی بهشت روی زمین بود مردم در صلح‌آمیزترین زمانه زندگی می‌کردند. سند این سخن هم پرده‌های نقاشی است که در آن زیبارویانی که بر چهره همچون قرص ماه ابروانی کشیده و پیوسته دارند، می‌نوشان از کوتاهی شب دلتنگ‌اند.

گفتند که شیراز امروز بیشتر حاصل همان آثار آبادانی‌های دوره کریم‌خان است. این پادشاه به ساختن بندر بوشهر هم همت گماشت، تجارت با هند و اروپا را تشویق کرد، بندر بصره را (که اکنون شهری از عراق است) گشود و راهی به بغداد ساخت. بامساعی او حمل و نقل زمینی به بندرهای خلیج فارس هم رونق گرفت.

تخت جمشید - کاخ داریوش بزرگ

در انتظار پرواز هواپیما (و بازگشتن به تهران)، به عنوان مهمانِ امیرلشکر شیبانی، سه روز در اقامتگاه رسمی استاندار و حاکم نظامی فارس در شیراز ماندم، و در این فرصت از ویرانه‌های تخت جمشید که شهرت جهانی دارد دیدن کردم. اینجا بازمانده کاخ داریوش بزرگ شاهنشاه (هخامنشی) است. هنگامی که لشکر ایران از اسکندر شکست خورد، این کاخ به دست سپاه یونانی ویران شد، و هنوز به همان حال مانده است.

به تازگی دکتر هرتسفلد^۱، باستان‌شناس آلمانی به حفاری در این کاخ و پیرامون

۱. Hertzfeld, Ernest; «مشرق ایران شناس آلمانی (۱۸۷۹ تا ۱۹۴۷ م.)؛ در معرفت خطوط و السنه قدیم و احاطه بر تاریخ ایران باستان، عراق و اسلام از اعجوبه‌های زمان بود، و در حدود ۱۹۰ کتاب و رساله و مقاله مربوط به تاریخ و السنه و ادیان ایران، کلد، عیلام قدیم و اسلام نوشت. نام او پیوسته با تخت جمشید همراه است زیرا کتیبه‌های آن را خوانده. او کتاب مهمی

آن پرداخت، و به کشف‌های تازه رسید. هم او به دستور شاه کوشش می‌کند که در این محل کاخ را به صورت آن روزگار بازسازی کند.

تخت جمشید کاخ بهاره داریوش بزرگ بود، و در فاصله ۱۵۶ کیلومتری شرق اینجا، کاخی که پاسارگاد خوانده می‌شود (اقامتگاه دیگر پادشاه هخامنشی). فرنگیان اینجا را «پرسه پولیس»^۱ می‌خوانند، که کلمه یونانی و به معنی «شهر پارس» است. مورخ یونانی در آن روزگار، این نام را نهاد. ایرانیان آن را «تخت جمشید» می‌نامند. تخت جمشید، ایوان بزرگ این کاخ است که تختگاه شاه جمشید بود. از این «تخت» در شعر عمر خیام هم یاد آمده است.^۲ داریوش بزرگ شاهنشاه هخامنشی (۵۲۱ تا ۴۸۵ ق.م.) در این کاخ ضیافت‌هایی می‌داد که سراسر شب برگزار بود. نقش‌های برجسته گوناگون و پاره‌ای سنگ نبشته‌ها که در این ویرانه‌ها مانده، گویای عظمت دودمان هخامنشی است.

این کاخ رو به جلگه مرو دشت دارد، جایی که برای تختگاه شاهنشاه غرب آسیا، داریوش بزرگ، مناسب بود. پشت تخت جمشید کوه است، و در هر سویش ایوان‌هایی استوار بر ستون‌هایی که بر روی سنگ‌های آهکی بر پایه‌هایی به بلندی ۱۲ متر بنا شده است. درازای این کاخ ۵۰۰ و پهنایش ۳۰۰ متر است. پلکانی که از دوسو، راست و چپ، به میان کاخ می‌رسد سنگ فرش است، و از آنجا که پله‌ها کوتاه است، شاید با گردونه و ارابه هم بتوان از آن بالا رفت. نمای سرستون‌ها گاو بالدار را نشان می‌دهد که شگفتی برانگیز است. بالای این تندیس‌ها به سه زبان

→ دربارهٔ صنعت ایران قدیم منتشر ساخت که به نام «ایران و مشرق قدیم» معروف است، و کتاب دیگری دربارهٔ «زرتشت و دنیای عهد او» دارد. کشف کتیبهٔ پهلوی فیروزآباد و یافتن کتیبه‌هایی در سر مشهد نزدیک کازرون از کارهای مهم اوست. (معین، اعلام)

1- Persepolis

۲. اشاره است به این رباعی:

آن قصر که جمشید در او جام گرفت	آهو بچه کرد و رُبه آرام گرفت
بهرام که گور می‌گرفت همه عمر	دیدي که چگونه گور بهرام گرفت

چنین نوشته است: «من خشایارشا، شاه شاهان، شاهنشاه کشوری که مردمان گوناگون با زبان‌های متعدد در آن زندگی می‌کنند، خشایارشا، شاه بزرگ، شاه شاهان، پسر داریوش شاه هخامنشی.»

همه سنگ نبشته‌ها به سه زبان فارسی، آشوری و بابلی نگاشته شده است تا نموده شود که در کشورهایی که او بر آن فرمانروا بود، دست کم سه قوم زندگی می‌کنند که هر یک به زبانی دیگر می‌خوانند و می‌نویسند.

بر کتیبه دیگر نوشته است: «من این دروازه و ایوان را ساختم، و همه کشورها را زیر چشم دارم.»

صفه بزرگ تخت جمشید که آن را ایوان اصلی این مجموعه کاخ‌ها می‌دانند، بر یک تخته سنگ بزرگ بنیاد شده و بر ورودی و دروازه آن سنگ نقش برجسته مانده است. با چنان وضوحی که پنداری آن را همین دیروز تراشیده باشند. اینجا و آنجا با نقش‌های ظریف و زیبا آراسته، و در این نقش‌ها اثر نگارگری آشور و مصر پیداست. نقشی که نمایندگان و شاهان کشورهای تابع (امپراتوری هخامنشی) را نشان می‌دهد که در چپ و راست در برابر شاه شاهان به خدمت ایستاده‌اند؛ و صحنه‌ای که پیکره شاهنشاه (هخامنشی) است که ملازمان چتر بالای سرش گرفته‌اند و آرام آرام (با جلال شاهانه) قدم بر می‌دارد؛ و نمایی که در آن دسته‌ای از سپاه، تیر و کمان و نیزه در دست، با شکوه رژه می‌روند. این صحنه‌ها به آنچه که تاریخ از احوال آن روزگار وصف کرده، مانند است. در میان این سنگ نقش‌ها، پرکارتر از همه نقشی است که در سه ردیف بر دیواره و کنار صفه کنده‌اند. در صحنه چپ آن، صف سپاهیان ارابه و اسب می‌کشند و همراه می‌برند، و دسته‌ای رزمنده که شاید پاسداران شاهی‌اند، با جلال و وقار به نوای موسیقی پیش می‌روند. در نمای راست، بیشه صنوبری است، و آنسوتر دسته‌ای فرستادگان و نمایندگان اقوام گوناگون (شاهنشاهی هخامنشی) از محصول‌ها و طرایف سرزمین‌های خودشان آورده‌اند تا پیشکش کنند. از آنجا که از این سنگ نقش‌ها هیچ احساس رزم و ستیز بر نمی‌آید،

بس ظریف و دلنشین می نماید. اما دریغ است که در گذر این همه سال این نقش ها و کتیبه ها رفته رفته شکسته و ساییده و ناقص شده و به صورت اصل آن نمانده است. از این پلگان بزرگ صفت تخت جمشید که بالا می رویم، به کاخ (صد ستون) خشایارشا در می آییم. اینجا در اصل ۷۲ ستون داشته، اما اکنون فقط ۱۰ ستون آن برجا مانده است. وسعت این کاخ و ایوان حدود ۵۰ در ۵۰ متر است.^۱

چنانکه پیشتر یاد شد، دکتر هرتسفلد (باستان شناس آلمانی) کار حفاری باستان شناسانه را در اینجا دنبال می کند، و در این میان (از سوی شاه) به او حکم شده است که طرح بازسازی این ایوان (کاخ صد ستون خشایارشا) را آماده سازد. پس از صدور این حکم، بسیاری باستان شناسان و پژوهندگان و کارگران در کار آمده اند تا امر را به انجام رسانند.

در جاهایی از این ایوان، سنگ نقش برجسته گل داودی می بینیم، و به این قرینه شماری از دانشمندان ایرانی احتمال داده اند که شاید خاندان سلطنتی ژاپن^۲ و خاندان شاهنشاهی ایران با هم پیوندی داشته اند. دو شاهزاده ایرانی در روزگار باستان به دنبال جنگ، و از چنگ دشمن، گریختند و به خاور دور تاختند. پس

۱. نویسنده ۱۵۰ «شاکو» مربع (هر «شاکو»، واحد طول ژاپنی = $30/30$ سانتیمتر) نوشته که کمتر از ۱۷ متر مربع است، و شاید که 150×150 شاکو (حدود 50×50 متر) به واقع نزدیک تر باشد.

۲. نشان خاندان سلطنتی ژاپن گل داودی است.

مهد یقلی هدایت در شرح دیدار خود از تخت جمشید نوشته است: «در حوالی صفت، ردیف های گل پنج برگ نقش است. به مناسبت حکایتی که در ژاپن شنیده بودم (← سفرنامه، ص. ۱۰۲) و علامت دولتی (ژاپن) که گل داودی است - به اختلاف درجه شانزده پر تا پنج پر - یکی از نقش ها را که جدا شده بود به ژاندارم ها سپردم که به شیراز بیاورند. در راه از دست رفت یا برای خودشان برداشتند». (خاطرات و خطرات، ص. ۲۴۷) برای شرح اهمیت گل داودی برای ژاپنی ها بنگرید به: سفرنامه یوشیدا ماساهارو، ترجمه هاشم رجب زاده، نشر آستان قدس، پانوشته ص ۱۶۲ (ص ۳۶۱ و ۳۶۲).

کسانی گمان دارند که (با آمدن آنان) خون ایرانی در رگ ژاپنی آمده است. اما شمار گلبرگ داودی در سنگ نقش‌های تخت جمشید کمتر از شانزده است. کاخ داریوش بزرگ (آبادانه) از این ایوان (صد ستون) کوچکتر، اما از نظر معماری چشمگیرتر است. در پشت این ایوان تالار کاخ صد ستون جای دارد، و در شمال سقفی که بر یکصد ستون تناور استوار بود دروازه بزرگی بازمانده است. نقش برجسته سنگی آن داریوش بزرگ را نشان می‌دهد که بر تخت نشسته است و صد ملازم به صف ایستاده و آماده خدمت‌اند، و شانزده کروور خدایان و فرشتگان از بالا بر شاه درود می‌فرستند.

تاریخ شناسان گفته‌اند که جشن بازگشت پیروزمندانه اسکندر (کشورگشای) بزرگ، در این تالار باریابی داریوش بزرگ (کاخ آبادانه) برگزار شد، و چون پس از این جشن کشورگشای بزرگ به خواست محبوبه‌اش داد تا این کاخ و ایوان را آتش زدند و سوختند، هنوز از اینجا خاکستر چوب صنوبر زیاد در می‌آید.

آرامگاه داریوش بزرگ و شاهان دیگر که در مسافتی در سوی باختر این کاخ‌ها، در بالای صخره‌ای، کنده شده، بازمانده است. اینجا از دور هم، از میان کوه‌های سر به آسمان کشیده، پیدا و نمایان است، اما بخش‌هایی از بنا و ریزه کاری‌های این آرامگاه، مانند دروازه آن، بیشترش ویران شده است.

در آغاز سخن از آثار داریوش بزرگ، شرحی درباره کتیبه بیستون یاد می‌کنم. سر راه همدان به کرمانشاه، در جایی که سلسله کوه‌های پر صخره و ستیغ و سربه فلک کشیده کم‌کم کوتاه می‌شود و به جلگه دامن می‌گسترَد، قله‌ای می‌بینیم که بلندی آن حدود ۱۲۰۰ متر می‌نماید. اینجا از روزگار باستان محل تقاطع گذرگاه‌ها بوده و در دل زمین آن - در قنات - آب زلالی جاری است که مسافران با آن گلوئی‌تر می‌کنند - و امروزه در (رادیاتور) ماشین سواری هم می‌ریزند. به یقین همین آب است که از سه هزار سال پیش تاکنون مسافران و سپاهیان و کاروانیان بی شمار که رنگ چشم و مو و پوست متفاوت داشته (و از نژادهای گوناگون بوده)‌اند،

تشنگی شان را به آن فرو نشانده‌اند. اسکندر (جهانگشای) بزرگ، و چنگیز و تیمور نیز، همه باید از این آب نوشیده باشند. همین جاست که سنگ نقش و کتیبه‌ای معروف که «بیستون» یا «بهستون» خوانده می‌شود، هست: سنگ نبشته‌ای که داریوش (اول) پادشاه بزرگ هخامنشی برای جاودانه به یاد ماندن کارهای بزرگش داد، تا بر بالای پرتگاه و بر پیشانی کوه حجاری کنند. نوشته این کتیبه از خط و زبان هخامنشیان در آن روزگار گواهی درست می‌دهد، و نیز نمایش نیم رخ داریوش با موی انبوه چهره نمای بی‌مانندی است از سیمای این پادشاه.

حدود یک سده پس از میلاد بود که اروپاییان رفته رفته درباره این نیم رخ که در قرن ششم پیش از میلاد بر سنگ نقش شده بود آگاهی یافتند، اما از آن پس هم به مدت نزدیک هزار و هشتصد سال چون نمی‌دانستند که این نقش چهره داریوش را نشان می‌دهد، درباره آن فرضیه‌های گوناگون ساختند، چنانکه می‌گفتند که این چهره‌ای از حواریون دوازده گانه (عیسی مسیح) یا نیم رخ ملکه‌ای افسانه‌ای است، و تصورهایی مانند این. سنگ نبشته بیستون هم، چنانکه کتیبه تخت جمشید، به سه زبان نگاشته شده است. و سرانجام در عصر جدید با کشف خطوط و حروف آن، توانستند آن را بخوانند. از آنجا که این سنگ نبشته بر پیشانی کوه و بالای پرتگاه است، تصویر و رونوشت برداشتن از آن هم (با وسایل آن روز) سخت بود. اندیشمندی و بینش داریوش که در بیش از دو هزار و چهارصد سال پیش داد تا این کتیبه را در سنگ در آورند و کار عظیم نقش پردازان و کوه تراشانی که در انجام خواسته داریوش این اثر را پدید آوردند، شگفتی برانگیز است. فکر می‌کنم که چون این سنگ نبشته در جایی است که دست مردم به آسانی به آن نمی‌رسد، تا کنون دستخوش ویرانگری نشده و بازمانده است. این نقش، پیکره داریوش را نشان می‌دهد که پای چپ را بر پشت گئوماتای جادو گذاشته، و این دیو جادو به پشت به زمین افتاده و به نشانه درخواست ترحم شاه بازو را بلند کرده است. جلوی گمان می‌کنم که کسی دست بسته از سپاه دشمن است. هر نام و عنوانش در کتیبه

گراور شده است. بالای سر داریوش «اهورامزدا» (فروهر) روان است، و پادشاه به ستایش و احترام او دست راست را بلند کرده است.

کتیبه بیستون، همچون سنگ نبشته‌ها در تخت جمشید، به سه زبان فارسی (باستان)، شوشی (ایلامی) و بابلی (آشوری) نگاشته شده است. داریوش در این کتیبه نخست از نسب و جایگاه خود می‌گوید، «بعد شرح واقعه بردیای دروغی و شورش‌هایی که در بدو سلطنت او روی داده و لشکرکشی‌هایی که برای رفع شورش‌ها نموده.... و درخاتمه می‌گوید که شورش‌ها از جهت دروغگویی اشخاصی بود، چه هر یک در ایالتی خود را از دودمان شاهی خوانده مردم را فریب دادند.... عبارت یکی از بندهای آخر کتیبه این است:

«ای آنکه پس از این شاه خواهی بود، با تمام قوا از دروغ بپرهیز. اگر فکر کنی چه کنم تا مملکت‌م سالم بماند دروغ‌گورا به بازپرسی در آر... دروغ‌گو، و آن را که بیداد کند دوست مباش. از آنها با شمشیر بازخواست نما».

در پایان کتیبه دعا می‌کند درباره کسانی که این آثار را حفظ کنند و مضمون آن را به مردم بگویند.^۱

نیز، به ویرانگر آن نفرین می‌کند: «آنکه این سنگ نبشته را ببیند، اگر به آن آسیب برساند اهورامزدا زود او را بگشود و خاندانش را براندازد؛ اهورامزدا همه آثار او را نابود سازد».

پاسارگاد - پایتخت کهن

پاسارگاد^۲، پایتخت هخامنشی، در بالا رود همان آبی که تخت جمشید برکنار آن

۱. این چند سطر، در محتوای کتیبه داریوش در بیستون، از شرح حسن پیرنیا (مشیرالدوله)، که قریب به مضمون سخن کازاما، اما گویاتر، است، نقل شد (ایران قدیم، تهران ۱۳۷۳، چاپ دوم (چاپ اول: ۱۳۰۸)، ص. ۱۳۰)

۲. پارسه گد Parsa - gad = پاسارگاد = پارسا گد = پارسه گرد = بازارگاد، شهر یا اردوی

است ساخته شد، و پایتخت بزرگ کشور «پرشیس»، طرزی که یونانی ها نام پارس یا ایران را می خواندند، بود.

در حدود سال سیصد و سی پیش از میلاد اینجا به دست سپاه عظیم مقدونی که اسکندر همراه آورد، ویران شد، همچنانکه شوش و تخت جمشید. ویرانه بازمانده از پاسارگاد اکنون نزدیک گردشول، ده کوچکی برکنار راه شیراز به اصفهان، افتاده، و از هواپیما به خوبی پیداست. در پرواز میان اصفهان و بوشهر، هواپیما معمولاً از فراز این ویرانه ها می گذرد. بالای تپه ای نه چندان بلند تیغه ایست که آن را «تخت سلیمان» می گویند. اندازه آن حدود ۹۰ مترمربع و از سنگ بزرگ سفید تراشیده شده است. بر این تخته سنگ نقش کورش کبیر به صورت برجسته کنده و نوشته شده است: «من هخامنشی ام، کورش، شاه شاهان.» اما چون گذرندگانی که در این دو هزار سال از اینجا دیدن کرده اند به این نقش و کتیبه دست زده اند، بیشتر آن ساییده شده و اکنون فقط نیمرخ چپ کورش و بخشی از تنش که بال دارد و جامه حاشیه دارش اندکی پیداست. این سنگ نقش از نمونه آشور است، و سه تاج به الگوی مصر در آن تصویر شده است. از آثار باستانی معروفتر از این، آرامگاه کورش است. ستون های گردی که پیرامون این آرامگاه استوار شده بود، اکنون از میان رفته و فقط پایه های آن مانده است. این آرامگاه روی هفت چینه بزرگ سنگ سفید آهکی بنیاد شده است، و فکر می کنم که نمای یونانی دارد. ورودی این آرامگاه باریک است، و درون آن - که از دوده سیاه شده - تهی است، و بر دیوارهایش حروف عربی که بعدها نقش کرده اند دیده می شود. اینجا آرامگاه کورش کبیر است که دو هزار و چهارصد سال پیش امپراتوری عظیم هخامنشی را بنیان نهاد.

هنگامی که اسکندر (جهانگشای) بزرگ، تخت جمشید را ویران ساخت، یکصد و بیست هزار پول طلا و گنج و جواهر بی شمار به دست آورد، چندانکه به گفته

پلوتارک^۱ برای بردن آن به ده هزار ارابه و پنج هزار شتر نیاز بود، و بیرون آمدن این همه ثروت وضع داد و ستد (= تعادل عرضه و تقاضا) در دنیای آن روز را پریشان کرد.



سه روز در شیراز میهمان (حبیب الله) شیبانی استاندار و حاکم نظامی فارس بودم. از اینجا، بار دیگر به هواپیما نشستم و به بوشهر رفتم، هنگام وداع با میزبانم، استاندار جام کوچکی، از کارهای قلمزنی، به یادگار به من داد. این جام سفیدروی بیش از ۵۰ سال قدمت نداشت. اما شعری از حافظ بر آن نقش شده بود. این غزل می گوید:

آن کس که به دست جام دارد	سلطانی جم مدام دارد
آبی که خضر حیات ازو یافت	در میکده جو که جام دارد
سر رشته جان به جام بگذار	کاین رشته ازو نظام دارد
ما و می و زاهدان و تقوی	تا یار سر کدام دارد
بیرون زلب تو ساقیا نیست	در دور کسی که کام دارد
نرگس همه شیوه های مستی	از چشم خورش به وام دارد

ذکر رخ و زلف تو دلم را

وردی است که صبح و شام دارد

در راه بوشهر

میان شیراز و بوشهر پر از کوه و تپه بود، و سفر با هواپیما خطرناک می نمود. هواپیمایی که سوار بودم بر فراز صخره و ستیغ کوه ها بالا و پایین می رفت. از این کوه ها سیم تلگراف می گذشت. با دیدن این سیم احساسی جز تحسین در دل نمی دیدم، و می اندیشیدم که ۶۰ سال پیش از این که انگلیسی ها این خط را

۱. پلوتارفس Plutarxos (معرب آن فلو طرفس) مورخ یونانی (حدود ۵۰ تا ۱۲۵ م.). از آثار او شرح احوال رجال است که بیشتر یونانی و رومی بوده اند و برخی ایرانی (تمیتوکلس، آژیلاس، اسکندر، اردشیر) (از معین، اعلام)

کشیدند، چه دلیری و حسّ پیش بینی‌ای داشتند. نمی‌توان تصور کرد که برای چیره شدن بر طبیعت قهار و آزار درندگان و خشونتِ مردمان، چه جان‌ها در این راه قربانی شد. در شیراز از استاندار شنیدم که (در جریان کشیدن سیم تلگراف) در کمرکش کوهی سخت گذر میان کازرون و بوشهر، در سال ۱۸۶۷ (۸۴- ۱۲۸۳ هـ.) یک امیر لشکر از حمله شیر درنده جان به در برد. بهایی که امپریالیسم (برای غلبه خود) پرداخت از تاوانی که در انقلاب پرولتاریا داد کمتر نبود. هواپیما پس از پشت سرگذاشتن گذرگاه بلند کوهستانی، به سوی ساحل بوشهر پایین رفت.

امتیاز خط تلگراف هند و اروپا، که برای تسهیل کار دولت انگلیس (در اداره مستعمراتش) بود، در سال ۱۹۳۲ از سوی دولت ایران بازخرید شد.^۱

۱. گلشایان در خاطرات خود، واگذاری خط تلگرافی به ایران را در شمار رویدادهای سال ۱۳۰۸ خورشیدی (۱۹۳۰ م.) یاد کرده است: «از وقایع مهم دیگر این که تلگراف مخصوصاً در جنوب کشور - دست «ایندواروپ» بود. در ۱۱ اسفند ۱۳۰۸ به دستور دولت تلگرافخانه مزبور با تمام وسائل به ایران واگذار شد، و یک قسمت دیگر از استعمار انگلیس هم که در دوره قاجاریه از بین رفت» (ص ۲۲۵ و ۲۲۶) در سابقه این خط تلگرافی، در شرح محبوبی اردکانی می‌خوانیم: «انگلیس‌ها در دسامبر ۱۸۶۲ برابر جمادی الثانی ۱۲۷۹ قراردادی با دولت ایران منعقد ساختند که دولت ایران پذیرفت که بلا تأخیر یک خط تلگرافی به تهران و از تهران به بوشهر دائر نماید، و انگلیسی‌ها مجاز باشند که هر وقت لازم می‌دانند و به هر نحو که صلاح می‌دانند توسط صاحب منصبان تلگرافخانه ایرانی با این سیم مخابره نمایند.... این خط ظرف دو سال دائر و از آن بهره‌برداری شد. باز در دسامبر ۱۸۶۳، برابر رجب ۱۲۸۱، قرارداد دیگری برای تکمیل فصل چهارم این قرارداد (نظارت صاحب منصبان انگلیسی) با دولت ایران بستند. بعداً در ۳ رجب ۱۲۸۲ (۲۳ نوامبر ۱۸۶۵) قرارداد تازه‌ای برای کشیدن سیم دومی که مختص مخابرات اروپا باشد منعقد شد، که در حقیقت سومین قرارداد تلگرافی ایران و انگلیس است. انگلیس‌ها مجدداً در سال ۱۲۸۴ قراردادی با ایران منعقد ساختند که دولت انگلیس با اجازه ایران خط تلگرافی از گوادر تا نقطه‌ای بین جاسک و بندرعباس احداث نماید. این قرارداد بیست ساله، چند بار تمدید شد تا ژانویه ۱۹۲۵ (رجب ۱۳۴۳).

«در ۲۸ شوال ۱۲۸۸ هم قرارداد دیگری بین ایران و انگلیس منعقد شد که سیم سومی بین

بزرگراهی در ایران دریای خزر را به خلیج فارس می‌پیوندد. راه (زمینی) ۱۵۸۰ کیلومتری شیراز به بوشهر از گذرگاهی که از آن یاد شد می‌گذرد. مسیر سفر در تابستان از راهی که در زمستان می‌روند فرق دارد. در میان آمدن اتومبیل، در سفر از فلات ایران و در این راه‌های سخت گذر که ۴۰۰۰ سال تاریخ دارد و در قدیم آن را بر پشت شتر می‌پیموده و هنوز می‌پیمایند، انقلابی فرا می‌آورد.

نزدیک دو ساعت پس از برخاستن هواپیما از شیراز، به بوشهر رسیدیم. بوشهر مهمترین بندر خلیج فارس است، اما چندان مجهز نیست. در سالهای جنگ (جهانی اول) در اروپا، انگلستان با صرفه هزینه زیاد تجهیزات این بندر را بهبود داد تا آماده پیاده شدن قوای نظامی انگلیس (به هنگام نیاز) باشد. دولت انگلیس برای این کارها (که به ملاحظه منافع خودش بوده) بر سر ایران منت گذاشته است و انتظار قدرشناسی دارد. با این همه، سفاین امروزی تا ۷ یا ۸ کیلومتری خشکی نمی‌توانند پیشتر بیایند، و امروزه امکانات این بندر جوابگوی نیاز نیروی دریایی نیست. جز اینجا، بندر عباس هم پهلوگاه مهمی است. اما پس از ساخته شدن بندر خرمشهر، که در منتهاالیه مسیر خط آهن سراسری ایران است، این بندر، دیگر آن درجه اهمیت پیشین را ندارد.

در ورودم به بوشهر، استاندار، و خانواده بهبهانی که تاجر معتبر اینجا است، برای خوشامدگویی آمده بودند. در توقفم در بوشهر مهمان خانواده بهبهانی بودم و در منزلی که پسرش برایم آماده کرده بود ماندم.

شیوه پذیرایی و مهمان نوازی در ایران بسیار دلنشین است. خوب می‌توانم حس کنم که در مشرق زمین هستم. خانواده بهبهانی مردمی دیندارند، و پدر خانواده

→ تهران و بوشهر احداث شود. این قرارداد هم چندبار تمدید شد و اعتبار آن تا ژانویه ۱۹۴۵ (محرّم ۱۳۶۴ / دی ۱۳۲۳) ادامه یافت. موافقتنامه‌های دیگری نیز میان ایران و انگلیس برای تکمیل و توسعه خطوط تلگراف منعقد شد که اعتبار بیشتر آنها تا سال ۱۹۴۵ تمدید شد.» (تاریخ مؤسسات تمدنی... ص ۱۹۸ تا ۲۱۴).

به زیارت مکه رفته و «حاجی» شده است. کسی که به حج رفته است طرف اعتماد فراوان مردم و بازرگانان و مورد احترام همگان می شود. تجارت ایران با ژاپن از طریق هندوستان یا مستقیم (از راه بنادر ایران) انجام می گیرد.

منزلی که در آنجا ماندم مبلمان اروپایی داشت، اما در این خانه حمام نبود. پس از بیرون آمدن از تهران ۶ روز بود که نتوانسته بودم حمام بکنم، و امید داشتم که اینجا به گرمابه بروم. اتاق های این خانه را از نظر گذراندم؛ اندرونی و بیرونی جدا بود، چنانکه در همه خانه های ایران، و حمام هم در اندرونی. درخواستم را (برای دسترسی به حمام) به استاندار گفتم، اما او فقط گفت که کوشش خود را خواهد کرد، و (در ورودم) نخست نتوانستم حمام بکنم.

در نظافت اسلامی، دست و رو شستن مهم است. پس مهماندارانم برای دست و رو شستن به من آب می دهند. اما این پاسگوی انتظارم نیست. دسترس نداشتن به حمام در سفر در ایران ناراحت کننده ترین چیز است.

انگلیسی ها و امریکاییان در حومه شهرها عمارت کنسولگری، بانک، تلگرافخانه و اقامتگاه برای رؤسای این تأسیسات ساخته اند، و در ولایات که هتل بسیار کم است (مهمانان و مسافران) در اینجا می مانند. افسر انگلیسی راهنمایی ام کرد که به این اقامتگاه بروم؛ اما من می خواستم با زندگی ایرانیان آشنا بشوم، و در خانه ایرانی مهمان شدم.

بوشهر بندر مهم ایران است، اما جای سفرکردن نیست، و ۷ ماه در سال - از بهار تا پائیز - بسیار بسیار گرم است و بدترین هوا را در ایران دارد. اما انگلیس، روسیه و فرانسه در اینجا سرکنسولگری دارند، و نمایندگی مقیم بریتانیا هم در بوشهر است.

از بوشهر تا محمره؛ شوش یا شوشتر

با کشتی کوچک متعلق به شرکت انگلیسی، از بوشهر به محمره رفتم. گذشتن بر دریا از این عرض خلیج فارس (شمال شرق به شمال غرب آن) یک شب کشید. پس از

آن در ساحل دریای کویت، در کناره عربستان (در جنوب) خلیج فارس لنگر انداختیم. کویت یک شهر عربی نشان می دهد. شیخ کویت که حاکم سیاسی و شرعی اینجاست، قدرتی همچون پادشاه داشت. او با وقار و جلال در دهانه بازار می نشست و به دست خود از تجار، مالیات می گرفت. رسم روزگار داستان های هزار و یکشب هنوز مانده است.

در مدت توقف کشتی در بندر کویت، آقای "B" مأمور سیاسی انگلیس مقیم اینجا مرا به شام دعوت کرد، اما متأسفانه نتوانستم پیش او بروم، زیرا که فقط دو ساعت در این بندر ماندیم. نایب شرکت کشتیرانی هم که به کشتی آمد بر این نظر بود که فرصت پیاده شدن از کشتی نداریم. به همین علت، به دیدن شیخ کویت هم توفیق نیافتم. انتظار داشتم که با دیدار کردن از شیخ (و زندگی افسانه ای اش) خودم هم چهره ای داستانی بشوم. چون شنیده بودم که گه گاه در بازار اینجا صندوق های زیب و زیور دار می فروشند، می خواستم برای تحفه بی مانند این سفر یکی از آن بخرم. اما این نیت هم تحقق نیافت.

رسیدن به محمره از ساحل کویت حدود ۴ ساعت می کشد. نزدیک اینجا بندر جدید هرمز است. این بندر منتهالیه جنوبی خط راه آهن سرتاسری ایران است. اکنون راه آهن در جنوب تا شهر اهواز رسیده و هرروز قطار در آمد و شد است. شوشتر در شمال اهواز پایتخت شاپور یکم، شاهنشاه ساسانی، بود. شوشتر از روزگاران قدیم گذرگاه مهمی بود. راه تهران (به خلیج فارس) هم به اصفهان می رسد، و از اصفهان که به جنوب می روند از اینجا می گذرند. پس اینجا منزلگاه و کاروانسرا بود. امروزه هم در راهمان به محمره از شوشتر می گذریم. این شهر کهنه بر کنار رودخانه کارون است. سربازان رومی که در جنگ با ایران اسیر شدند، پل درازی بر این رودخانه بستند، و سدّی که شاپور، پادشاه ساسانی، بر کنار شوشتر ساخت، از یک هزار و هفتصد سال پیش حافظ و حایل این شهر در برابر طغیان کارون

است. والرین^۱، امپراتور روم که اسیر پادشاه ایران شد، هفت سال در اینجا گذراند. شهر (کهن) شوش که آثار باستانی آن معروف است، در غرب شوشتر جای دارد، و نزدیک این شهر جای افسانه‌ای هم هست. می‌گویند که دانیال^۲ پیامبر را اینجا به مکمن شیر انداختند و او سراسر شب را در این غار گذراند، اما به لطف رحمت حق، آسیبی ندید.

اسکندر چون این شهر را به دست گرفت، اینجا را پایگاه ساخت، و بزرگترین و باشکوه‌ترین عروسی دنیا را در اینجا برگزار کرد. این جشن به معنی آن بود که کشور بزرگ پیروز با کشور بزرگ شکست خورده یکی می‌شود و شرق و غرب به هم می‌پیوندد. سؤر و سرور این عروسی پنج شبانه روز دنباله داشت. اسکندر که در این هنگام سی و سه سال داشت. خود دختر زیبایی را - شاهزاده خانم ایرانی، به نام رُکسانا - به همسری اختیار کرد. او برای سران و سرداران لشکرش هم، به توصیه فرزندان و بزرگان قوم خود، از دختران اشراف ایرانی عروس انتخاب کرد، و به مناسبت این پیوندها برای اهل لشکر مهمانی داد. گویا در این جشن و ضیافت برای همه مهمان‌ها - که حدود نه هزار تن بودند - جام طلای درخشنده آماده ساختند. این جشن و ضیافت که پنج شبانه روز کشید، زیباترین، بزرگترین و پرشکوه‌ترین عروسی دنیا بود. جشنی مجلل‌تر از این چشم آدمی ندیده است. (در

۱. والرین، امپراتور روم از ۲۳۵ تا ۲۶۰ م. ... کوشید تا از دست اندازی ایرانیان به شام و ارمنستان ممانعت کند، و با آنکه در آغاز، پیروزی‌هایی به دست آورد سرانجام مغلوب و اسیر شاپور اول شد (۲۶۰ م.) و در اسارت درگذشت (ظاهراً ۲۶۹ م.). (معین، اعلام)
۲. مقبره معروف به دانیال نبی در شوش (خوزستان) واقع است. دانیال یکی از چهار پیغمبر بزرگ بنی اسرائیل (قرن هفتم قبل از میلاد) ... یکی از اسرائیلیان جوان بود که آنان را به اسارت به بابل بردند. او به سبب هوش و ذکاوت خود نزد نبوکد نصر (بخت نصر) و جانشینش اویل مردوخ تقرب یافت. روحانیون از توجه پادشاه نسبت به او خشمگین شدند، و او را به گودالی که شیران در آن بودند افکندند، ولی روز بعد او را سالم یافتند. در روایات اسلامی دانیال مخترع «رمل» به شمار می‌رود.

تالاری با) ستون‌های طلا، نقره و جواهرنشان، که سقف هم طلاپوش است، دختران زیباروی در لباس فاخر عروسی بر صندلی نقره نشسته و چشم به راه دامادند. پرده نقاشی موجود در قصر فرنشینا، در رُم، این صحنه را زنده نگهداشته است. ۹۰۰۰ میهمان این مجلس عروسی همه جام‌های طلاشان را برمی‌دارند، و به نشانه سپاس از آسمان می‌نوشند و شادی می‌کنند. در میان این ضیافت، آوای سازها مانند طبل و شیپور با هلهله شادی مردم می‌آمیزد و طنین آن آسمان و زمین را هم می‌لرزاند.

دولت ایران، آقای گذار^۱، باستان‌شناس فرانسوی، و همسرش را، که از دوستانم هستند (برای کشفیات باستان‌شناسانه) مأمور شوش کرد، و دانشمندان فرانسوی دیگر هم با آنها در حفاری و تحقیق همکاری داشتند. در شوش بود که ستون کتیبه شاه همورابی^۲ حاوی قوانین همورابی، که مشهور و قدیم‌ترین قانون دنیا است، به دست آمد.

از بوشهر تا محمره با کشتی حدود چهارده - پانزده ساعت می‌کشد. آبادان (نزدیک اینجا) کنار پالایشگاه نفت شرکت انگلیس و ایران است. این پالایشگاه کارکنان انگلیسی زیاد دارد. چون معرفی و دعوتنامه مدیر این شرکت در تهران را داشتم، آنها (مدیران پالایشگاه) خواستند که مهمانشان باشم.

۱. Godard, André (۱۸۸۱ تا ۱۹۶۵)، معمار و باستان‌شناس فرانسوی... در بغداد، مصر، سوریه، افغانستان و هند فعالیت کرد، اما کارهای مهم او در ایران صورت گرفت. در ۳۶ - ۱۳۰۸ ه. ش. مدیریت امور باستان‌شناسی را بر عهده داشت و به ترمیم آثار تاریخی و تنظیم موزه ایران باستان و فهرست کردن گنجینه‌های هنری مشغول بود. کتابی در مفرغهای لرستان (۱۹۳۱) منتشر کرد. اثر دیگرش کتاب هنر ایران (۱۹۶۲) است. (مصاحب)

۲. حمورابی = هامورابی: ششمین پادشاه، سلسله اول بابل (جلوس ۱۹۵۵، فوت ۱۹۱۳ ق. م.). ستونی از وی در شوش به دست آمده که اکنون در موزه لوور (پاریس) است، و قوانین حمورابی بر آن کنده شده، و آن قدیمیترین قانون مدون جهان است. (معین، اعلام)

شرکت نفت ایران و انگلیس

به تازگی، شرکت نفت انگلیسی نظر دنیا را تا اندازه‌ای به خود گرفت: زیرا که ایران امتیاز نفت را یکجانبه باطل کرد و انگلستان عقد دوباره قرارداد را از ایران خواستار شد.^۱ جهانیان به یاد دارند که در سالهای جنگ (جهانی اول) این شرکت در خلیج فارس و اقیانوس هند به کشتی‌های انگلیسی کمک رساند. دنیا هنوز به موقع اقتصادی و سیاسی این شرکت توجه دارد.

مدیران شرکت نفت در تهران دوست صمیمی‌ام بودند، پس (به معرفی آنها) از پالایشگاه نفت در آبادان و میدان‌های نفتی میان کوه‌ها - و در فاصله ۴۰۰ تا ۵۰۰ کیلومتری آبادان - دیدن کردم. از آبادان به اهواز در امتداد رود کارون و در مسیر لوله نفت با هواپیمای آن شرکت رفتم. در روزگار قدیم، لشکر اسکندر از اهواز گذشت. در این صبح از اثر باد سخت دیروز، هوا هنوز خاک آلود و تیره بود و هواپیما نزدیک زمین پرواز می‌کرد. از آنجا با اتومبیل به میدان نفتی نفتون و هفتگل رفتیم. من نخستین سفیر خارجی بودم که ازینجا دیدن می‌کردم، و تنها سفیری که تا کنون به اینجا آمده بود. سال پس از آن، شاه برای دیدن به این ناحیه سفر کرد. مسیر و نقاط دیدار او با برنامه سفر من یکی بود.

این سرزمین از روزگار باستان نفت خیز بوده، و قفقاز از زمان زرتشت به شهر آتش شهرت داشته است. از کوه‌های زاگرس تا غرب فلات ایران کان نفت است، و زمین‌شناسان در پی کشف ذخایر نفتی فراوان زیرزمینی به ناحیه شمال قفقاز و غرب عراق (بین النهرین) و مصر توجه داشته‌اند. در سال ۱۹۰۱ ویلیام دارسی^۲ از حکومت ایران امتیاز اکتشاف و استخراج نفت در ایران را جز در پنج ایالت شمالی (آذربایجان، گیلان، مازندران، استرآباد و خراسان) گرفت. منطقه این امتیاز مساحتی دو برابر خاک ژاپن دارد. در برابر، صاحب امتیاز متعهد شد که بیست هزار لیره حق

۱. درباره الغای قرارداد دارسی و عقد قرارداد تازه، در حاشیه مبحث «روش سیاسی رضاشاه»، شرحی به نقل از مآخذ یاد شده است.

امتیاز و بیست هزار لیره سهام (در شرکت اکتشاف و استخراج نفت) و ۱۶ درصد سود سالانه را به دولت ایران بدهد. او چنین امتیاز مهم جهانی را در واقع به رایگان به دست آورد. دولت انگلیس مالکِ نیمی از سهام این شرکت شد، و شرکت نفت بی‌پرداخت مالیات (به دولت ایران) از انگلستان ماشین و لوازم و آذوقه وارد کرد. جوان‌های بسیار پس از فارغ التحصیل شدن از (دانشگاه‌های معروفی همچون کمبریج و اوکسفورد به ایران رفتند و عمر را در کار نفت نهادند.

دارسی تحمل رنج و صبر فراوان کرد تا بریتانیا به چنین نعمتی رسید. در آغاز که او در قصر شیرین، نزدیک مرز عثمانی آنروز، شروع به حفاری برای یافتن نفت کرد، در بردن ماشین آلات و نگاه داشتن کارشناسان و پرداخت مزد کارگران سختی‌های فراوان دید، و سیصد هزار دلار هزینه کرد. اما به نفت دست نیافت، و مردم دنیا به انگلیس‌ها خندیدند. دولت ایران و طوایف بختیاری هم دشواری‌های گوناگون برای او بار آوردند. اما دارسی سرانجام بر همه موانع پیروز آمد، و به کانِ سرشار نفت دست یافت؛ پس کارش بالاگرفت و در سال ۱۹۰۹ شرکت حالیه نفت انگلیس بنیاد شد.^۱ سرمایه اولیه آن دو میلیون لیره بود، اما اکنون فقط سهم سرمایه‌گذاری

۱. در *خاطرات و خطرات مهدیقلی هدایت* شرحی کوتاه و گویا درباره آغاز کار نفت و موفقیت دارسی می‌خوانیم:

«بخار نفت از دیرباز در باکو و اردبیل تراوشی کرد، چنانکه در آن حدود شعله آتش مستمر بود و آتش‌پرستی از آنجا پیدا شد. در شوشتر نفت سیال از زمین می‌جوشید. در کرکوک شعله کبود رنگ در اثر انفجار نفت دائم بود. تکمیل مکانیک و افزار وسیله به دست داد که نفت را از اعماق زمین بیرون بکشند. از اکتاف کره چشم به روی نفت باز است و دست‌ها دراز. ایران هم باید چشم بمالد که این یگانه سرمایه طبیعی را به رایگان از دست ندهد....»

«در سنه ۱۲۷۹ (۱۹۰۱) دارسی نامی به خیال افتاد در قصر شیرین مته به زمین نهد. قراردادی با دولت بست شصت ساله، که از منافع حاصله ۲۰۰ هزار سهم به دولت بدهد و صد ۱۶ از بُت عایدات و ۲۰ هزار لیره نقد.

«در قصر شیرین به نتیجه نرسیدند. با شرکت نفت پر ما شریک شد. مته را در مسجد سلیمان

دولت انگلیس بیش از ۵ میلیون است، و خط لوله نفتی بسیار طولانی و تأسیسات و تصفیه خانه گسترده دارد. با اینکه از حجم کار پالایشگاه آبادان کاسته شده است، باز هشت هزار کارگر دارد.

هنگامی که از محل تاریخی نخستین چاهی که به نفت رسید دیدن می کردم این احساس را داشتم که، برخلاف آنچه که عموماً تصور می شود، گمان نمی رود که کار بر انگلیس ها برگشته و بریتانیا رو به زوال باشد.

دیدار از میدان های نفتی

در بهار سال ۱۹۳۱ (۱۳۱۰ خورشیدی) با پیش آمدن کساد اقتصادی در جهان، نفت این معادن هم به اندازه استخراج نمی شد، و سالانه فقط شش یا هفت میلیون تن برداشت می کردند، و از پنجاه چاه نفت فقط از دوازده تایی آن بهره برداری می شد، حال آنکه پیشتر فقط از چاه شماره یک "B" هر سال بیش از یک میلیون تن نفت استخراج می شد. ناحیه نفت خیز در خوزستان و لرستان است که اهالی عرب زبان و هم فارسی زبان دارد. بزرگترین آثار هنری معماری از روزگار رونق و درخشش فرهنگ ساسانی در این نواحی بازمانده است. عیلام و شوش و دیگر جاها که در تاریخ فرهنگ بابل شهرت دارد، در کنار راست دره و بستر رود کرخه افتاده است، و کان های نفت در میان این منطقه است. در این سالها باستان شناسان فرانسوی در اینجا به کاوش و تحقیق سرگرمند. بیشتر مردم عرب زبان که در این اراضی پهناور

→ به کار انداختند. در عین یأس به رگی برخوردی چشم ها که از سنگینی خرج بیهوده سیاهی می رفت به روی شاهد مقصود روشن شد. در ۱۲۸۷ (۱۹۰۹) کمپانی موفق شد مؤسسه را تکمیل نماید.

«به مرور دولت انگلیس از اسهام کمپانی خریداری نموده اینک سهم شیر می بزد، و در حفظ آن تپش قلب دارد. در جنگ بین الملل اول کلین از افسران آلمان موفق شد خسارتی به مجرای نفتی که به دریا می رود وارد بیاورد، نه آنقدر که خسارت مؤثر به کشتی رانی انگلیس وارد بشود.» (ص. ۳۹۶)

زندگی می‌کنند چادر نشین‌اند و به دنبال آب و علف (برای دام و احشام خود) همواره کوچ می‌کنند. در این ایام آنها به موهبت کانِ نفت معاش بخور و نمیری دارند. به خصوص در این اطراف عرب زبان‌ها و فارسی زبان‌ها هر دو مسلمان شیعه هستند، و با هم به مؤانست به سر می‌برند. نزدیک به همهٔ راننده‌های ماشین در این ناحیه عرب هستند.

از مناطق نفتی مورد بهره‌برداری شرکت نفت انگلیس و ایران، من فقط از حوزهٔ نفتی مسجد سلیمان دیدن کردم. نام اینجا به معنی نیایشگاه سلیمان نبی است، چون به گفتهٔ مردم، محل بنای نیمه ویرانهٔ معبدمانندی را که در اینجا هست در عهد عتیق، (حضرت) سلیمان ساخته است. بومیانی که در این حوالی زندگی می‌کنند قدمت و تاریخ آثار باستانی را به سادگی پیش خود مسلم داشته و در باور نهاده‌اند. مثلاً می‌گویند که حضرت سلیمان آثار باستانی کهنه‌تر را ساخت و شاه عباس بزرگ آثار باستانی تازه‌تر را بنا کرد.

پیش از جلوس پادشاه کنونی، این نواحی زیر قدرت ستمکارانهٔ شیخ خزعل، شیخ محمّره، بود - که حالا هشتاد سال دارد. چون او ملکیت زمینی را که کان نفت زیر آن است داشت از انگلیس مبلغ کلانی حق امتیاز گرفت، و با این سرمایه و ثروت در مقابل قشون حکومت رضاشاه درآمد. حکومت بریتانیا هم به او لقب «سِر»^۱ داد تا او را در جانب خود نگهدارد و بر آن است که، اگر بتواند، از عربستان (=خوزستان) کشور به ظاهر مستقلی درست کند و آن را در اختیار خود بگیرد. اما شیخ خزعل هم باهوش بود، و به آسانی فریفته نشد و ماهرانه با انگلیس کجدار و مریز می‌کرد، تا سرانجام که در برابر رضاشاه به مقاومت برخاست. اما عاقبت نتوانست پیش ببرد، و همه چیز را از دست داد و حالا گیج و سردرگم است. اما با اینکه (دولت ایران) او را در چنگ اختیار خود گرفت، با او به ملاطفت رفتار شد. با این تدبیر، حاکمیت

(رضا) شاه در این نواحی به طور کامل مستقر شد.

داستانی از روزگار جوانی شیخ خزعل حکایت می‌کنند. می‌گویند که خزعل به دختر زیبایی چشم داشت که نوکرش دلبسته او بود. هرچند که این رقیب را مانع رسیدن به آرزوی دل خود می‌دید، راضی نمی‌شد که او را بکشد، چون سالها وفادارانه به وی خدمت کرده بود. اما با طمع و وسوسه نفس خودش هم نمی‌توانست برآید. سرانجام نقشه‌ای کشید، و یک روز صندوق نفیس و پرزب و زیوری برای آن نوکر فرستاد و پیغام داد که «مدت‌هاست که در فکر بودم که چیزی را که تو همیشه بیش از هر چیز آرزویش را داشتی برایت بفرستم. امروز یقین است که به خواهش دلت می‌رسی.» آن مرد که به خانه برگشت و صندوق را گشود، سرِ دخترِ دلنارش را در آن دید. طبیعت خونخوار عرب‌های این حوالی در داستان‌های هزار و یکشب حکایت شده است.

دیدار از مناطق نفتی را که به انجام رساندم (و روانه بازگشتن بودم)، هواپیمایی که از اهواز بر آن نشستم دوباره از صحرا عبور کرد و در محمره برکنار خلیج فارس فرود آمد. هنوز هم رئیس قوم و قبیله در اینجا چنان زندگی می‌کند که گویی از میان برگ‌های کتاب هزار و یکشب بیرون آمده و جان گرفته است. سفینه‌ای را که به بصره می‌رفت، ملّاحانی به چهره ترسیم شده برای سندباد بحری می‌رانند. بر این کشتی نشستیم، و کناره شط العرب را از میان دشتی که همچون کویر است با اتومبیل پیمودم. در کرانه دیگر شط العرب، بصره، یگانه بندرگاه کشور پادشاهی عراق واقع است. هواپیماهایی که میان اروپا و (غرب) آسیا تردد دارند، همه پس از فرود آمدن در بغداد در بصره می‌نشینند.

شبی را در اتاقک تنگ ترن راه آهن عراق که از مبدأ بصره روانه شد به سر رساندم و صبح روز بعد در بغداد از قطار پیاده شدم. این خط آهن در بخشی از بزرگرایی کشیده است که در روزگار قدیم قیصر برای تسلط بر جهان کوشید تا از آن طریق سه «ب»، برلین و بیژانس و بغداد، را به هم بپیوندد. اما، در این بامداد ورودم پنداری که

هم سعادت ایام گذشته از یاد رفته است و هم دلیری قیصر^۱. بغداد، این پایتخت
چرکین، هنوز در خواب غنوده و آرام بود.

۱. این تعبیر، یادآور این سخن حافظ است:

شهر یاران بود و خاک مهربانان این دیار مهربانی کی سرآمد، شهر یاران را چه شد

مایه‌ها و جلوه‌های فرهنگ و تمدن ایران

فرهنگ عصر ساسانی

فرهنگ ایران کهن در دوره پادشاهی خاندان ساسانی درخششی چشمگیر یافت. خاندان ساسانی از حدود سال ۲۰۰ تا حدود سال ۶۵۰ م. که هجوم اعراب امپراتوری ایران را از میان برداشت، پادشاهی داشت.^۱ در این چهار قرن فرهنگ بزرگ و شکوهمند ایران بالنده شد، و همچون ستاره‌ای دنباله‌دار فروغی خیره کننده داشت. نام شاهان این خاندان، مانند شاپور بزرگ، نوشیروان و دیگران در داستانها، شعرها و نمایشنامه‌ها نه فقط در ایران که در اروپا هم بسیار آمده است.

مناسبات ایران و چین

در روزگار پادشاهی ساسانیان، ایران را در چین برای نخستین بار «پو-سه» خواندند. در روزگار باستان، امپراتور سلسله کان چین به نام بوت‌ه‌ی که می‌خواست بر

۱. شاهنشاهان ساسانی از سال ۲۲۴ تا ۶۵۲ میلادی در ایران سلطنت کردند، و کانون آنها ایالت فارس بود.

فرمانروایان کیودو غلبه کند، سفیری را به نام چوئکن به دوردست، به کشور دای گه شی (ایران) فرستاد، زیرا که گمان می‌کرد که قلمرو کیودو در میان خاک کان و سرزمین دای گه شی است. چوئکن در سال ۱۳۶ پیش از میلاد از آن سرزمین که آنجا را سرزمین باختر (آسیا) می‌گفتند، بازگشت. با تحقیق‌های تازه روشن شده که دای گه شی همان قوم ایرانی بوده است.

پس از آن پارتها در ایران پادشاهی داشتند. "پارت" در تلفظ چینی آن به معنی شاه است. خاندان اشکانی امپراتوری پارت را بنیاد کرد، و تاریخدانان آنها را اشک یا اشکانیان خوانده‌اند.^۱ در فاصله بر افتادن خاندان شین (۳۱۷ - ۲۶۵ م.) از حکومت تا بر نشستن خاندان سونگ (۴۷۹ - ۴۲۰ م.) در میانه سده پنجم میلادی، به مدت حدود ۲۰۰ سال مناسبات میان ایران و چین معلق ماند، زیرا که حکومت چین در دوره پادشاهی خاندان تونگ شین (سالهای ۳۱۷ تا ۴۲۰ میلادی)، درگیر جنگ خاندانهای حاکم شمال و جنوب، فرصت پرداختن به مناسبات با غرب (آسیا) را نداشت.

در مقاله‌ای نوشته شده است که سفیری از سرزمین ایران یک قلاده فیل برای پیشکش به امپراتور چین همراه می‌برد، و مردم ختن راه را بر او بستند. اما او سرانجام به چین رسید. در همان مأخذ می‌خوانیم که میان چین و ایران در فاصله حدود ۶۰ سال، ده بار سفیر مبادله شد. هم شهر سلوکیه^۲ در شرق یونان قدیم و هم شهر تیسفون^۳ در ایران آباد شده بود، و هر دو صدهزار خانه داشت و طلا و نقره در آنجا بسیار بود. نیز در این نوشته آمده که محصول ایران طلا، نقره، مرجان، کهربا، مروارید، ظروف شیشه‌ای و بلور، انواع فلزها، جیوه، بافته‌های گلدوزی شده،

۱. ارشک Arsšak، سر سلسله و مؤسس خاندان اشکانی (۲۵۰ - ۲۴۸ ق.م.). اشکانیان قریب پانصد سال، از ۲۵۰ ق.م. تا ۲۲۶ م. در ایران سلطنت داشته‌اند. (معین، اعلام).

۲. Seleucia: نام چند شهر باستانی، از قبیل سلوکیه دجله در نزدیکی بغداد. (صدری).

۳. Ctesiphon: پایتخت زمستانی اشکانیان و پایتخت ساسانیان. بر کنار رود دجله (همانجا).

پارچه نخی، قالی، صندوق و رختدان و چیزهای گوناگون است. اینجا هوای گرم دارد، و مردم در خانه‌ها آب انبار دارند؛ زمین پر سنگ و ریگزار زیاد است، و از چاه با کندن قنات آب می‌گیرند و آبیاری می‌کنند. هم در این سرزمین رویدنیها و پرنده‌ها و جانداران از هرگونه فراوانند، و همیشه زیستگاه چارپایان چون اسب و خر و شتر بوده است؛ و از حیوانات کمیاب، جزفیل و شیر، پرنده‌ای مانند شترمرغ که تخم‌های درشتی می‌گذارد بسیار دارد. اثریاد شده درباره این طرفه‌ها و شگفتی‌های ایران شرحی شوق‌آمیز داده است. نیز در این منبع چینی از بزرگان حکومتی ایران یاد آمده و نام آنها با آواخوانی خط چینی نوشته شده است. از رسم عجیب همسری میان برادر و خواهر هم، و آیین زرتشت و رسم بیرون گذاشتن جنازه مردگان (که خوراک پرندگان شود)، و کسانی که نعش مردگان را به «دخمه» حمل می‌کردند - که از طبقه خاصی بودند، گفته شده است.

داروما^۱ ایرانی است

از آن پس، از میان دوره حکومت خاندان‌های شمالی و جنوبی چین (سده‌های

۱. داروما (در سانسکریت Bodhidharma): گفته‌اند که شاهزاده‌ای از باختر آسیا بود که در سده ششم میلادی راه و رسم بودایی گرفت و مکتب ذن یا عرفان بودایی را به چین آورد. درباره او داستانها و افسانه‌هایی بر زبانها است، و از آن میان این که سالها در کوهستانی دوردست بر تخته سنگی چهار زانو به تفکر و تربیت نفس نشست، و در نتیجه این ریاضت سخت پاهایش از کار افتاد. از این روست که پیکره‌هایی که از او می‌سازند وی را نشسته نشان می‌دهد، با خرقه‌ای که سر و شانه‌هایش را پوشانده و فقط چهره او پیداست. داستانی دیگر می‌گوید که داروما در هند سالهای بسیار را یکسره در ذکر و نیایش گذراند و چشم بر هم نهاد. اما شبی پلکهای او سنگین شد و به هم آمد و بی اختیار در خوابی سنگین افتاد. در بامداد که بیدار شد، از تن آسایی خود و ناآرامی پلکها چنان به خشم آمد که پلک چشمانش را کند و به زمین انداخت. اما همانند آن پلکها به بوتهای بدل شد که برگهای آن را، همان جای، چون دم کرد و نوشید، شب بیداریها را از آن پس تاب آورد.

پنجم و ششم) تا دوره سوئی (خاندانی که در سالهای ۵۹۰ تا ۶۲۰ میلادی بر چین حکومت راند) روابط سیاسی ایران و چین با یکدیگر ادامه داشت و نام سفیرانی که آمد و شد کردند در مآخذ چینی و فارسی آمده است. دانشمندان می‌گویند که قوانین دوره تانگ (یا، توء) (۶۲۰ تا ۹۰۷ میلادی) چین از ایران و روم اثر پذیرفته است. مقررات و نظامات دوره حکومت نارا - هیان^۱ در ژاپن به نوبه خود به الگوی قوانین چین دوره تانگ یا توء پرداخته شد، و از این رو تأثیر ایران ساسانی در فرهنگ قدیم ژاپن کم نیست.

بسیاری از راهبان که دین بودا را به چین آوردند، و این آیین از آنجا به ژاپن رسید، ایرانی بودند. قوم دای گه شی (که در منابع چینی از آن یاد شده است) همان ایرانیانند. در آسیای میانه، نوشته‌های قدیم بودایی به زبان تخارا که زبان قوم ایرانی است به دست آمده است. کاهنان چینی و از آن میان هوءگن سانزو و گن جوء سانزو به سرزمین قوم دای گه شی (ایرانیان) رفتند. داروما، بانی فرقه و مکتب ذن بودایی، ایرانی و از مردم جنوب (غرب آسیا) بود.

سلسله شکوهمند

دربار ساسانی پرشکوهترین دستگاه پادشاهی در همه جهان است. پیشتر یاد شد که، دربار ایران در نهاد دستگاه سلطنت و نقاشی بهشت در کلیسای رم اثر نهاد. بسیاری از آیین‌های درباری روم از رسم و راه پادشاهی ایران الگو گرفته بود. نقش برجسته چهره‌ها و پیکره‌ها، سلاح، و گلدوزی و بافته‌های آن روزگار در موزه‌های اروپا امروز چشم‌ها را به خود می‌گیرد.

در این پرده‌های نقاشی تخت و کرسی جواهرنشان در بالای اتاق نموده شده است. اشراف به آسانی نمی‌توانستند نزدیک تخت بروند، جز آنکه آنها را فرا

۱. اوایل سده هشتم تا میانه سده نهم، سالهای ۷۱۰ تا ۷۸۴ میلادی دوره تاریخی نارا، و سالهای ۷۹۴ تا ۸۵۸ دوره هیان در تاریخ ژاپن شناخته می‌شود.

بخوانند. در کنار راست تخت جواهر نشان افراد خاندان پادشاهی به انتظار ایستاده‌اند، و پشت سر آنها والیان و امیران اطراف و نواحی. پس پشت آنها، نوازندگان و خوانندگان و رقاصگان در سه ردیف جای دارند، و در کنار راست تخت مرصع، جانداران و نگهبانان ایستاده‌اند. اگر ملازم و پرده‌دار به کسی اجازه باریابی نزد شاه می‌داد، او پارچه‌ای به روی دهان می‌بست تا مبادا پیشگاه پادشاه آلوده شود، و پشت پرده زانو می‌زد تا فرا خوانده شود.

زنان در آن روزگار همچون امروز در حرمسرا سر نمی‌کردند و پایگاه والا داشتند. اما می‌گویند که پادشاهی با فرّ و فرزانه چونان خسرو پرویز ۱۲۰۰۰ زن زیبا در کاخش داشت، و با این همه به شیرین عشق می‌ورزید. اما از همان عصر هخامنشیان، همسر نخستین (و برتر) پادشاه همیشه یکی بود از اشراف‌زادگان، و همسران دیگر مقامی پایین‌تر داشتند.

در دربار ساسانیان، بازدار پایگاهی بلند داشت. نیز در کتابی قدیم نوشته است که چوگان بازی در ایران پدید آمد. خسرو پرویز پادشاه ساسانی این بازی را دوست داشت و همیشه با شیرین و زیبارویان دیگر به این بازی سرگرم بود. نظامی در شعر خود چوگان بازی شاه را چنین وصف کرده است:

- چون خسرو به میدان چوگان بازی رسید

زیبارویان شادمانه بر اسب نشستند.

با آغاز بازی (و آمدن مهرویان به میدان)، ماه پدید آمد،

و آفتاب چهره نمود.

یک بار ماه گوی می‌گرفت و دیگر بار خورشید.^۱

۱. برگرفته از بهره زیر از سروده نظامی است:

سوی شیرین شدند آشوب در سر
که گوی از خسرو گردون ریودند

چو شیر ماده آن هفتاد دختر
به چوگان خود چنان چالاک بودند

آیین درباری دیگر این بود که در مدت شکار (جرگه)، موسیقی یکسره می نواخت. تا همین سالهای نزدیک به ما این رسم در پایتخت ایران باز مانده بود که برآمدن و فروشدن آفتاب با نواختن موسیقی نموده می شد.^۱

یادگار شاه خسرو

سنگ نقش طاق بستان

از شاه خسرو [پرویز] ویرانه‌ای که مشهورترین یادگار سلسله ساسانی است باز مانده است. هنوز هم در قصر شیرین، نزدیک مرز عراق، ویرانه کاخ تابستانی آن روزگار و دیوار قلعه آن که بلندیش تقریباً شش و نیم متر است، برجای است. در تاریخ آمده که اینجا بوستان و بیشه‌ای بسیار دلکش است، و حیوان‌ها و پرنده‌های کمیاب فراوان دارد.

نزدیک کرمانشاه، یادگار تاریخی طاق بستان است و من هم دو بار در راه بازگشتن از بغداد به دیدن آن رفتم. این اثر تاریخی چنین پدید آمده است: آب چشمه‌ای که از زیر کوه خاره برمی جوشد به سنگ و صخره خورده و آبگیری پدید آمده است، و بر پرتگاه بالای آن، بر خاره سنگی به بلندی نه متر و پهنای حدود شش متر، نقشی کنده شده که یادگار شاه خسرو است. این سنگ‌نمای قوسی دارد و بر دیواره طاق

چو سروی بر خدنگ زین نشستند	→ خدنگ ترکش اندر سرو بستند
روان گشتند سوی خدمت شاه	همه برقع فرو هشتند بر ماه
پدید آمد ز هر کبکی عقابی	روان شد هر مهی چون آفتابی
ز دیگر سو، شه و فرمانبرانش	زیک سو، ماه بود و اخترانش
گاهی شیرین گرو دادی و گه شاه	گاهی خورشید بردی گوی و گه ماه

(خسرو و شیرین، میان بیت‌های ۸۸۷ و ۹۰۱).

۱. باید اشاره به رسم «نوبت زدن بر در سرای پادشاه» باشد، که در روزگار قاجاریان به نقاره زدن بر سر در ارک خلاصه شده بود.

هم نقش الهه پیروزی سبک یونانی است که بال دارد، و هر دو جانب غار هم کنده کاری و آرایش شده است. این بنا از درون از بالا و پایین به دو طاق جدا شده، و طاق بالا شاه خسرو را نشان داده است. در این نقش خسرو که زره پوشیده، از دو ملازم حلقه زینتی ای شبیه تاجی را که به طلا و نقره و جواهر و گلها و مانند آن آراسته است می‌گیرد؛ و در پایین شاه خسرو نیزه بلندی در دست و سپری در دست دیگر دارد و بر اسب نشسته است.^۱ نقش‌ها همه بر روی خاره سنگ کنده شده است. بر

۱. در فرهنگ فارسی معین، بخش اعلام، شرح زیر را درباره طاق بستان می‌یابیم: «...قدیم‌ترین حجاری تاجگذاری اردشیر دوم ساسانی را نشان می‌دهد که موبد موبدان (یا اهورامزدا) حلقه سلطنت را به او اهدا می‌کند. در کنار موبد موبدان میترا (مهر) ایستاده است (بعضی تصویر اخیر را از آن زرتشت دانسته‌اند). دو طاق (دو غار) درینجا هست. طاق کوچک ۱۲ پا عمق، ۱۹ پا عرض و ۱۷ پا ارتفاع دارد، و در آن نقش شاپور دوم و شاپور سوم (که در سمت راست پدر خود شاپور دوم ایستاده) دیده می‌شود. کتیبه‌های طرفین به زبان پهلوی است و شاهنشاه مذکور را معرفی می‌کند. طاق بزرگ ۲۹ پا عمق و ۲۴ پا عرض و ۵۰ پا ارتفاع دارد. این طاق دارای سه دیوار است: ۱- دیوار روبرو... در بالا تاجگذاری خسرو پرویز را نشان می‌دهد. در سمت چپ شاهنشاه موبد موبدان (یا اهورامزدا) و در طرف راست آن‌هایتا یا ناهید - که سبویی در دست دارد - (و به قولی شیرین) قرار دارند، و آن دو تاجهایی به شاهنشاه اهداء می‌کنند. در پایین پیکر خسرو پرویز را نشان می‌دهد در حالی که مسلح و سوار بر اسب خود - شب‌دیز - است. ۲- دیوار سمت چپ خسرو پرویز را در حال شکار گراز و پس از پایان شکار نشان می‌دهد... ۳- دیوار سمت راست، خسرو پرویز را قبل از شکار گوزن، در حال شکار، و پس از پایان شکار نشان می‌دهد.»

شادروان مهرداد بهار نوشته است: «گمان نگارنده بر این است که بیستون کوه مقدسی است که با چشمه عظیم و باغ‌های بی‌کرانی که داشته است و هنوز هم سخت اعجاب‌انگیز و عظیم به نظر می‌آید، یکی از این بغستان‌ها یا باغ‌های مقدس یا بهشت زمینی بوده است که نام کوه مؤید نظر ما است. طاق بستان نیز احتمالاً با این سنت باغ‌های مقدس باید مربوط بوده باشد، و واژه بستان آن هم احتمالاً همان بغستان است و با واژه بستان مربوط نیست. اینجا هم کوهی، چشمه‌ای و باغستانی عظیم بوده است که هنوز هم برجستگی ناشی از دیوار فرو ریخته آن ظاهر است. بنا به تورات، سفر آفرینش، بر شرق دجله، باغ مقدس زمینی بوده است که آن را بهشت

دو دیوار این غار دو نقش برجسته است که یکی منظره شکار گوزن و دیگری صحنه شکار گراز را نشان می دهد. در نمای شکار گوزن می بینیم که فیل شکار را به میان حصار می راند. در این منظره نوازندگان هم (که در هر پرده هستند) همراهی دارند. در پرده شکار گراز، شاه به گرازی که فیل به شکارگاهی می راند تیر می اندازد، و نوازندگان هم با شاه برارابه نشسته اند. این حجاری بسیار اعجاب برانگیز است، و جز ارزش هنری آن می توان رسوم معمول در آن روزگار و چیزهای دیگر را از آن شناخت، زیرا که نقش و نگار زریفت ویژه ساسانی بر جامه شاه بسیار خوب حکاکی شده و نیز ریزه کاریهای دیگر در آن نموده شده است.

حجاری نقش رستم

نقش رستم از همه یادگاری هایی که هنر روزگار ساسانی را نشان می دهد مشهورتر است،^۱ و آن بر بالای پرتگاهی نزدیک تخت جمشید است. دیر زمانی بر این باور بودند که این حکاکی از دوره پادشاهی پارتی ها است و جلالت رستم، پهلوان اساطیری ایران، را نشان می دهد. اما معلوم شد که این نظر اشتباه است و تازگیها آنرا

→ عدن می خواندند. از وجود درخت و جانور در آن باخبریم. حضرت آدم (ص) هم نخست در آنجا بود.

بعدها با رشد یکتاپرستی، انسان با بهشت و وجود آن در آسمان آشنا شد. اغلب باغ های مقدس که خانه ایزدان به شمار می آمد، مفهوم مقدس خویش را از دست داد. در ایران این باغ ها به شکارگاه ها و محل تفریح شکار شاهان هخامنشی تا ساسانی درآمد. نقش برجسته خسرو پرویز در طاق بستان نمونه ای از این تحول است....

در این باره بحث بسیار می توان کرد که از حد یک یادداشت بیرون است. فقط می توان گفت که نقش بسیاری از قالی های ما، نقش و نمونه این باغ های مقدس، یا شکارگاه های سلطنتی بعدی است.» (مقاله تخت جمشید: باغی مقدس با درختان سنگی». پانوش ۶۱ در: از اسطوره تا تاریخ، ص ۱۹۴).

۱. «نقش رستم: بزرگترین حجاری دوره ساسانیان در نزدیکی دارابگرد قرار دارد... شامل تصویر مجلس پیروزی شاپور اول بر والرین امپراتور روم شرقی است.» (معین، اعلام)

نمودار پیروزی نظامی ساسانی شناخته‌اند. آثار بازمانده در اینجا بر رویهم هفت حجاری است و چهارمین آن، صحنه‌ای است یادگار پیروزی بر والین، امپراتور روم که هفت سال در شوش اسیر جنگی و بازداشت بود، بزرگترین پیروزی لشکری دوره ساسانی را نشان می‌دهد. درازی این سنگ نقش حدود ۱۰ متر و بلندی آن ۴/۸۰ متر است، و بر آن پیکره شاهپور اول ساسانی که با شکوه شاهانه بر اسب می‌نشیند و امپراتور تسلیم و اسیر شده روم در پای شاه زانو زده، و صحنه‌هایی مانند این، نموده شده است. حجاری دیگر منظره بر اسب نشستن و نیز به تخت بردن شاه اردشیر بنیادگذار سلسله ساسانی، و صحنه‌هایی از این گونه است.

داستان عشق شاه خسرو و شاهدخت شیرین

سرگذشت خسرو برای داستان عشق او با دلدارش شیرین، شاهزاده خانم مسیحی، مشهور است. تاریخدان‌ها بر این گمانند که شیرین از خاندانی ارمن بوده است. بن‌مایه این داستان این است که خسرو با عشقی بی اندازه که به شیرین داشت، بر اختلاف دینی و اعتراض مخالفان چشم پوشید و او را به‌ناگزیر به همسری خود و در مقام بانوی اول در آورد، و نیز با مسیحیان گرمی و خوشرفتاری نشان داد، و بسیاری کلیساها و نیایشگاه‌های مسیحی ساخت، و به ویژه با عیسویان نسطوری (فرقه مسیحی‌ای که به چین راه یافت) دوستی کرد، بیشتر از این رو که شیرین از او دل برده بود.

از قدیم تا به امروز بسیاری از شاعران پارسی گوی این داستان عشقی را به نظم درآورده‌اند. فردوسی هم در شاهنامه این داستان را بازگفته، و چنانکه انتظار می‌رود اثر فردوسی در میان سروده‌های دیگر ممتاز است.^۱

نخستین بار که خسرو شیرین را دید در عهد پادشاهی پدرش هرمز بود؛ و

۱. شاید که کازاما در تأثیر نام بلند فردوسی و شاهنامه چنین نظری داده است. با این همه، او در بهره‌یی که در پی خواهد آمد داستان دلدادگی شیرین و فرهاد را از روایت نظامی آورده است.

هنگامی که شاه هرمز بهرام، سپهسالار دشمن، را درهم می شکست، خسرو ولیعهد او با لشکر شاه خدمات بزرگی در سرکوب خیانتکاران کرد، و پس از اندک زمانی هم به جانشینی پدر بر تخت نشست. از سویی نیز هنگام این لشکرکشی شیرین اشکریزان برای خسرو دلتنگی می نمود. داستان چنین آغاز می شود. می گویند که بهرام چون شکست خورد به چین آن روزگار گریخت، و به امیری در آن سرزمین پناه برد.^۱

جشن هزاره فردوسی شاعر ایرانی در سال ۱۹۳۴ (۱۳۱۳ خورشیدی) در ایران برگزار شد و چهل و دوتن از خاور شناسان کشورهای دیگر در تهران جمع آمدند و مراسمی بسیار شکوهمند برپا داشتند.

یک بار که شاه خسرو با امیران و شهزادگان عرب که برای آوردن خراج به دربار ایران آمده بودند به شکار می رفت، از روی اتفاق از نزدیک سرای شیرین گذشت.^۲ شیرین چون از آمدن او شنید جامه ای سوزن دوزی شده و جواهرنشان در برکرد، تاجی بر سر نهاد و بیرون آمد.^۳ او خسرو را که دید، دلتنگی خود و دریغ بر روزگار

۱. برای «داستان خسرو پرویز و شیرین» بنگرید به شاهنامه، جلد نهم، بیت ۳۴۱۷ (ص ۲۸۶۸) و پس از آن، و نیز بخش پیش تر آن.

۲. بدانگه که شد بر جهان شهریار
به گرد جهان بر بی آرام بود
چنان شد که یکروز پرویز شاه
بیاراست بر سان شاهنشاهان
همی راند با تاج و با گوشوار

(شاهنامه، بیت های ۳۴۳۵ تا ۳۴۴۰)

به پیش سپاه آن جهاندار شاه
بپوشید و گلنار گون کرد روی
همه پیکرش گوهر و زرش بوم
نگارش همه گوهر پهلوی
به روز جوانی نبذ شادکام

۳. چو بشنید شیرین که آمد سپاه
یکی زرد پیراهن مشکبوی
یکی از برش سرخ دیبای روم
به سر بر نهاد افسر خسروی
ز ایوان خرم بیامد به بام

خوش گذشته را بازگفت. شاه خسرو که سخن او را شنید، در دل پشیمان شد که برای رفتن به جنگ و پرداختن به کارهای کشور او را تنها گذاشته بود، و گفت تا شکار را زود به پایان برند، به کاخ برگشت و آماده استقبال کردن از شیرین شد.^۱ درباریان و پیرامونیان با این عشق و تمنای شاه سرسختانه مخالفت کردند،^۲ اما شور و شوق شاه سرانجام بر همه دشواریها چیره شد و شیرین به فرزندگی با خسرو عروسی کرد.^۳ در این وقت شاه خسرو همسر نخستین و شهبانوی اول را داشت، که نامش مریم بود. اما این شهریانو پس از همسری خسرو و شیرین درگذشت^۴، و

- | | |
|--|--|
| سرشکش از مژگان به رخ برچکید
به پرویز بنمود بالای راست
همی گفت از آن روزگار کهن
(همان، بیت‌های ۳۴۶۲ تا ۳۴۶۹) | → همی بود تا خسرو آنجا رسید
چو روی ورادید بر پای خاست
زبان کرد گویا به شیرین سخن |
| ز روی چهل خادم نیک نام
سوی خانه گوهرآگین برند
(همان، بیت‌های ۳۴۷۷ تا ۳۴۷۹) | ۱. فرستاد بالای زرین ستام
که او را به مشکوی زرین برند |
| به نزد بسزرگان و نزد سپاه
کهن بوده کار چنین نوشدست
پر اندیشه و درد و نفرین شدند
(همان، بیت‌های ۳۴۸۹ تا ۳۴۹۱) | ۲. چو آگاهی آمد ز خسرو به راه
که شیرین به مشکوی خسرو شدست
همه شهر از آن کار غمگین شدند |
| که بی تاج و تخت مبادا زمین
مه آن شد به گیتی که تو مه کنی..
(همان، بیت‌های ۳۵۳۱ تا ۳۵۳۲) | ۳. همه مهتران خواندند آفرین
بهی زان فزاید که تو به کنی |
| ۴. در روایت فردوسی آمده است که شیرین، مریم، نخستین شهبانوی خسرو، را به زهر کشت:
همیشه زرشکش دو رخساره زرد
شد آن دختر خوب قیصر نژاد
که او داشت آن راز تنها و بس
شبستان زرین به شیرین سپرد
(همان، بیت‌های ۳۵۳۶ تا ۳۵۳۹) | ز مریم همی بود شیرین به درد
به فرجام، شیرین ورا زهر داد
ازان کار آگه نبود هیچ کس
چو سالی برآمد که مریم بمرد |

چنین بود که شیرین شهبانوی اول شد.

فردوسی از داستان غم‌انگیز شیرین و فرهاد، که دل‌داده دیرین شیرین بود، نگفته است. اما ۲۰۰ سال پس از او شاعری پدید آمد که نظامی نام داشت، و او را بزرگترین گویندهٔ مثنوی عاشقانهٔ فارسی می‌دانند. برایم جالب بود که در داستان شیرین که نظامی روایت کرده است، شاه خسرو جای رقیب عشقی را دارد. برابر این داستان، فرهاد در روزگار خود پیکر تراشی چیره دست بود. خسرو که قصهٔ دلدادگی او را شنید، در دل حسد برد؛ اما با روی خوش فرهاد را پیش خود خواند و گفت که بسیار افسوس دارد که چنین میان دو دل‌داده جدایی بیندازد، و اگر فرهاد بتواند بیستون را بتراشد و شاهکار فناپذیر خود را بیافریند، او از روی میل و رضا شیرین را پیش وی روانه خواهد کرد. پس فرهاد با همهٔ جان و دل و توان خود به تیشه زنی و کوه‌کنی پرداخت، و به این انگیزه و شوق شاهکار ماندگار خود را آفرید، که هنوز هم در جای اثری جاودانی در ججاری درایران به چشم می‌آید. اما شاه که می‌دید که فرهاد دارد کار را به پایان می‌برد، نگران از دست دادن شیرین شد. پس به چاره برآمد که، به راهی، از پای بند شدن به پیمان جلو گیرد، و درباریان را به رایزنی گرد آورد.

به پیشنهاد چاره‌اندیشان، بر آن شد که از فرهاد بخواهد که به کاری که انجامش عمری می‌خواهد بپردازد. چون به یاد آورد که پیشترها شیرین گفته بود که می‌خواهد تا جویی از شیر به قصرش روان شود، خسرو از فرهاد خواست تا کوه بیستون را بشکافد و در آن جویباری برآورد تا از آن راه شیر تازه از چراگاه به قصر شیرین روان شود. فرهاد از شاه پیمان خواست که در برابر این کار خواهد گذاشت تا شیرین به همسری او درآید.^۱ شاه که یقین داشت که فرهاد این کار دشوار را به همه

۱. در روایت نظامی، فرهاد نخست جوی شیر را در دل سنگ می‌تراشد و آنگاه خسرو از او بریدن راهی را در میان کوه می‌خواهد. فرهاد،

به یک ماه از میان سنگ خارا چو دریا کرد جویی آشکارا...

عمر هم به سر نخواهد رساند، بی تأمل و سخنی این شرط را پذیرفت. پیکرتراش هنرمند همیشه، و در وقت خواب هم، صورت شیرین را در دل و پیش چشم داشت، و در میان کوه و دور از مردم گرم کار خود بود. به سخن نظامی:

چو شد پرداخته فرهاد را چنگ	ز صورتکاری دیوار آن سنگ
نیاسودی ز وقت صبح تا شام	بریدی کوه بر یاد دلارام...
مرا در عاشقی کاری است مشکل	که دل بر سنگ بستم، سنگ بر دل...
به شب تا روز گوهر بار بودی	به روزش سنگ سُفتن کار بودی...
چو در بیداری و خواب این چنینم	پناهی به ز تو خود را نیستم...
منم خاکی چو باد از جای رفته	نشاط از دست و زور از پای رفته ^۱

در حجاری دیوار آن طاق یا غار، صورت و اندام شیرین که با ندیمه‌اش همراه است^۲ و چهره دلیرانه شاه که بر اسب خود نشسته و لباس رزم در بردارد، نقش است. در پایین این دهانه و دیوار غار، جایی چنانکه محل تلاقی دو رودخانه باشد، بر خاره سنگ کوه کنده شده است. این پیکره‌ها و تراش کوه، چنانکه پیشتر یاد شد، اکنون هم طاق بستان نام دارد. پیکره‌های تراشیده بر سنگ و بازمانده نزدیک کرمانشاه را ساخته فرهاد کوه کن می‌دانند.^۳ این کارگران تراشیدن راهی در خاره کوه

→ شیرین به شنیدن این مژده به دیدن فرهاد رفت، و با عذرخواهی گوشوار گرانبه‌اش را به او داد، و فرهاد آن را در پای دلدار افکند و راه صحرا گرفت. خسرو از عشق فرهاد آگاهی یافت، او را خواست، و به راهنمایی خردمندان درگاه، چون به زر با او برنیامد، به سنگش آزمود:

که ما را هست کوهی بر گذرگاه	که مشکل می‌توان کردن بدو راه
میان کوه راهی کنند باید	چنانک آمد شد ما را بشاید...

(همان، بیت‌های ۱۵۰۶ تا ۱۷۰۱)

۱. همان، میان بیت‌های ۱۷۱۸ و ۱۷۷۲.

۲. درباره نقش‌های طاق بستان بنگرید به شرحی که پیشتر در حاشیه یاد شد.

۳. فرهاد نخست سیمای شیرین را بر سنگ نقش داد و پس از آن شاه و شب‌دیز (اسب او) را؛ پس

که شاه خسرو یقین داشت که فرهاد تا پایان عمر هم به سر نخواهد رساند، با شور و نیروی فرهاد نزدیک به انجام رسید. پس خسرو نگران و سراسیمه شد و به حيله برآمد، و پیرزنی افسونکار را سراغ فرهاد تیشه زن فرستاد تا به او بگوید که شیرین مرده است. فرهاد به شنیدن این سخن، رو به آسمان کرد و نام شیرین را به فریاد گفت و تیشه و اسکنه را از دست رها کرد و خود را به پرتگاه افکند. شیرین چون از این داستان شنید مدت‌ها از گریه باز نمی‌ایستاد.

این یک بهره از روایت نظامی در منظومه او (خسرو و شیرین) است. این بهره با رویدادی غم‌انگیز به سر می‌رسد. اما شاه خسرو هم سرنوشتی غمبار دارد. خسرو از شهبانوی نخستین خود مریم پسری به نام شیرویه داشت. اما چون این فرزند بیکاره و تن آسا بود، شاه او را در بند نهاد و بر آن شد تا وی را از جانشینی خود برکنار کند. اما پس از چندی وزیران این پسر را وسوسه کردند، و او در برابر خسرو پدر خود سربرداشت. از مردانی که به او یاری دادند نیای مادرش بود. سرانجام، او شاه خسرو را شکست داد و وی را در بند کشید. شیرین چنان به شاه خسرو دلبسته بود که در غم و گرفتاری او انباز شد و در کنارش ماند. شبی که خسرو در کنار شیرین به خواب شیرین رفته بود،

فرود آمد ز روزن دیو چهری	نبوده در سرشتش هیچ مهری
چنان زد بر جگرگامش سر تیغ	که خون برجست ازو چون آتش از میغ

(همان، بیت‌های ۳۱۳۷ و ۳۱۴۰)

→ شیرین به دیدن فرهاد به کوه بیستون رفت و او از دیدن دلدار نیرویی تازه گرفت:

درآمد زور دستش را شکوهی به هر زخمی ز پای افکند کوهی

(همان، بیت ۱۸۱۵)

هنگام بازگشتن شیرین، فرهاد چون دید که اسب را توان بردن آن گنج گهربار نیست:

به گردن اسب را با شهسوارش	زجا برداشت، و اسان کرد کارش
به قصرش برد زان سان نافه پرورد	که مویی بر تن شیرین نیازد
نهادش بر بساط نوبتی گاه	به نوبتگاه خویش آمد دگر راه

(همان، ۱۸۰۷ تا ۱۸۰۹)

شیرویه پدر را به دست مزدوری کشت و خود بر تخت نشست. آنگاه، پس از دو ماهی، شیرین را نزد خود خواند:

دل شیرویه را شیرین ببايست	ولی اظهار این معنی نشايست
نهانی کس فرستادش که خوش باش	یکی هفته در این غم بارکش باش
چو شیرین این حکایتها نیشيد	چو سرکه تند شد چون شیر جوشيد

(همان، بیت‌های ۳۱۶۶ تا ۳۱۷۱)

اما شیرین «فریش داد تا باشد شکیش»، و پاسخ داد که اگر همه رایزنان و بزرگان درگاه گرد آیند، به آنجا خواهد رفت. این بود که شیرویه فرزنانگان پیر را فرا خواند و با آنها شیرین را خوشآمد گفت. شیرین چون به نزد آنان رسید، نقاب از چهره برداشت و با آوایی رسا گفت:

سه دیگر چنین است رویم که هست	یکی گر دروغست بنمای دست
مرا از هنر موی بُد در نهان	که آن را ندیدی کس اندر جهان
نمودم همه پیشت این جادویی	نه از تنبل و مکر [و] از بدخویی ^۱

(شاهنامه، بیت‌های ۹: ۵۳۵ تا ۵۳۷)

۱. این بهره را کازاما به ترجمهٔ لفظ به لفظ از شاهنامه آورده است. سخنان سرزنش بار شیرین در این دیدار که در روایت شاهنامه آمده از زیباترین و دل انگیزترین وصف‌های والایی زنان است. شیرین مایه‌های این والایی را چنین برمی شمارد:

به سه چیر باشد زنان را بهی	که باشند زیبای تخت مهی
یکی آنکه با شرم و با خواسته ست	که جفتش بدو خانه آراسته ست
دگر آن که فرخ پسر زاید اوی	ز شوی خجسته بیفزاید اوی
سوم آنکه بالا و رویش بود	به پوشیدگی نیز مویش بود
بدان گه که من جفت خسرو شدم	به پیوستگی در جهان نو شدم
چو بی‌کام و بی دل بیامد ز روم	نشستش نبود اندرین مرز و بوم
از آن پس بدان کامگاری رسید	که کس در جهان آن ندید و شنید
وزو نیز فرزندم آمد چهار	بدیشان چنان شاد بد شهریار

(شاهنامه، بیت‌های ۹: ۵۲۴ تا ۵۳۱)

شیرویه مجذوب آن روی چون گل آسمانی شد و بی درنگ آرزو کرد که او شهبانویش شود:

چو شیروی رخسار شیرین بدید روان نهانش ز تن بر پرید
ورا گفت جز تو نباید کم چو تو جفت یابم ز ایران بسم

(همان، بیت‌های ۵۴۰ و ۵۴۱)

شیرین گفت که اگر همه سیم و زر و گنجینه‌ات را به من بسپاری، به خواهشت تن خواهم داد. شیرویه پذیرفت، و شیرین همه آن خزانه را نثار و نیاز کرد، و به خانه آمد و همه بندگان را آزاد ساخت.^۱ سپس این آرزو را پیش نهاد که گور شاه خسرو را باز کنند تا او یکبار دیگر صورت محبوب از دست رفته‌اش را ببیند. شیرویه این خواهش او را هم برآورد.

پس شیرین همچنان که گریه را فرو خورده و غم گران را در دل انباشته بود به آرامگاه خسرو رفت و از زهزی که همراه داشت خورد و در کنار دلدار در گذشته‌اش جان سپرد.^۲

۱. بدو گفت شیرین که هر خواسته از این پس سپاری یکایک به من بکرد آنچه فرمود، شیروی زود به خانه شد و بنده آزاد کرد دگر هرچه بودش به درویش داد ببخشید چندی به آتشکده دگر بر کنامی که ویران بدی به مزد جهاندار خسرو بداد

که بودم بدین کشور آراسته همه پیش این نامدار انجمن... زن از آروها چو پاسخ شنود... بدان خواسته بنده را شاد کرد بدان کو ورا خویش بد بیش داد چه برجای نوروز و جشن سده ریاطی که آرام شیران بدی به نیکی روان ورا کرد شاد

(همان، بیت‌های ۵۴۵ تا ۵۵۴)

۲. فرستاد شیرین به شیروی کس گشایم در دخمه شاه باز چنین گفت شیروی کین هم رواست

که اکنون یکی آرزو ماند و بس به دیدار او آمدمستم نیاز بدیدار آن مهتر او پادشاست

داستان عشق خسرو و شیرین که فردوسی روایت کرده است با آنچه که تاریخ‌دانان نوشته‌اند کم و بیش همخوانی دارد. چنانکه پیشتر یاد شد، قصر شیرین برکنار مرز امروزی پادشاهی عراق و نزدیک خانقین جای دارد، و می‌گویند که این قصر دروازه بزرگی داشت که شعری سروده شاه خسرو بر آن کنده کاری شده بود. این شعر می‌گوید:

دلم را می‌بری اندیشه‌ای نیست ببر، کز بیدلی به پیشه‌ای نیست
بدان چشم سیه کاهو شکارست کز آهوی تو چشم را غبارست
مرا فرخ بود روی تو دیدن مبارک باشد آوازت شنیدن^۱

گمان می‌رفت که این در و دروازه بلند زیر خاک مانده باشد، و همه باستان‌شناسان می‌پنداشتند که با کاوش و حفاری بیشتر می‌توانند این در را بازیابند. مردم اینجا نقش برجسته طاقستان را شاهکار پیکر تراشی [فرهاد] که شاه خسرو را تصویر کرده است می‌دانند. چنانکه پیشتر گفته شد، اینجا هنوز یکی از بقایای باستانی است که مسافرانی که از این گوشه ایران می‌گذرند حتماً از آن دیدن می‌کنند.

→ نگهبان در دخمه را باز کرد زن پارسا مویه آغاز کرد
بشد چهر بر چهر خسرو نهاد گذشته سخن‌ها همه کرد یاد
همانگاه زهر هلاهل بخورد ز شیرین روانش بر آورد گرد

(همان، بیت‌های ۵۸۰ تا ۵۸۵)

۱. در وصف شاهنامه از «ساختن خسرو ایوان مدائن را»، این سخن یافته نشد، و این چند بیت (شماره‌های ۲۸۷۰، ۲۸۷۴ و ۲۸۷۸) از سروده نظامی («غزل گفتن باربد از زبان خسرو») که قریب به مضمون نوشته کاژاما است، آورده شد.

جامعه ایران

زن ایرانی

پایه زنان ایران امروزه از مرتبه‌ای که در قرون وسطی، در دوران اوج شکوفایی اسلام، داشتند چندان فراتر نرفته است. برای زن در برابر مرد تقریباً هیچ حقی شناخته نمی‌شود، و قانون هم زنان را در ردیف ملک و مال به شمار می‌آورد. زنان ایرانی که در شهر می‌روند مانند پرنده‌ای به چشم می‌آیند. دختر که دم‌بخت شد، دیگر اجازه ندارد که با روی باز از خانه بیرون برود. سرپایش را در چادر، پوششی همچون «کاتسوکی»^۱ ژاپن^۱، پنهان می‌کند، و در وضعی که فقط چشمهایش از روزن چادر دیده می‌شود، راه می‌رود. زن رختشو که در خانه‌ها کار می‌کند و زنان خدمتگار هم وقتی مرد (نامحرم) نزدیک می‌آید حتماً چادر سر می‌کنند و رو می‌گیرند. گاه می‌بینیم که گروهی از زن‌ها که در کوی و بازار می‌روند همه چادر سیاه پوشیده و رو بنده و پیچه یا نقاب سیاهی، که مانند لبه کلاه آفتاب گردان تنیس است؛

۱. روسری بلند روی کلاه زنان اشراف قدیم، و نوعی کیمونو که از روی سر می‌پوشیدند.

به صورت زده‌اند و فقط چشمهایشان پیداست. دیدن آنان هر بار دسته‌ای پرنده را به یاد می‌آورد.

بیننده برای دانستن و شناختن اندازه زیبایی زن هیچ ره یافتی جز چشمان او که پیداست ندارد. (افسون) چشمهای قاب گرفته در سیاهی چادر این زنان زیبا همچون دم زدن در پای چاه عمیق است (که انسان را وسوسه می‌کند که در آن بیفتد). همه احساسها و تمایلات درونی برای اظهار و بیان راهی جز گذر از این دو چشم ندارد، و این است که جادو و دلربایی این چشمان بس افزون می‌شود. چشمانی که همچون بلور سیاه بر چهره سپید می‌درخشد به راستی زیبا است. اما معمولاً بینی‌ها بی تناسب و بزرگ است، و حتی گاه منظر عجیب دارد. این هم از ناسازی آفرینش بشر است.

سلوک با زنان بر پایه سنن دین محمدی است. اما برابر برداشت صحیح و دقیق از کتاب مقدس اسلام می‌بایست حقوق بشری بیشتری به زنان داده می‌شد. با این همه، برابر نظام و احکام ساخته جامعه مرد سالار، زنان امروزه همان وضع رقت بار گذشته را دارند و در واقع نمی‌توانند از حال و روزی که به احوال بردگان مانند است بگریزند. به تازگی این وضع را حتی در چند کشور اسلامی تغییر داده و احوال زنان را بهبود بخشیده‌اند. این جریان سال به سال و رفته رفته پیشرفت دارد. پادشاه کنونی ایران هم تدابیری برای آزاد شدن تدریجی زنان (از قیود جامعه مردسالار) در کار می‌آورد. در افغانستان، کشور همسایه ایران، اتخاذ معیارهای اروپایی (در وضع زنان) از سوی امان الله خان پادشاه افغان در برابر مخالفت روحانیان و جبهه گیری محافظه کاران با شکست روبرو شد. پس در ایران در این کار با تأمل و تدبیر بیشتر پیش می‌روند و از شتاب ناسنجیده در اخذ و اقتباس سیاست نوآوری پرهیز می‌کنند. امروزه زنان همیشه مجبور به چادر پوشیدن نیستند، اما هنوز بیشتر مردم رسم حجاب را رعایت می‌کنند.

عادت بر این است که خانم‌ها از خانه بیرون نروند، و ترکیب خانه‌ها و وضع

اتاقها مناسب این رسم است. رفت و آمد میان اندرونی یا حرمخانه و بیرونی یا اتاق مرد و مهمانان آزاد نیست، و مهمان‌ها جز خویشاوندان نزدیک و آشنایان خاص اجازه ندارند که قدم به اندرونی خانه بگذارند. اما احوال اجتماعی کم کم دگرگون می‌شود، و شماری از خانم‌های تحصیل کرده خارج و همسران دیپلمات‌ها یا بازرگانان خارجی با لباس اروپایی در انظار ظاهر می‌شوند و آزادانه به شیوه اروپایی پذیرایی می‌کنند.

مواردی هست که مردی دو زن قانونی دارد، یکی ایرانی و دیگری اروپایی. زن اروپایی برای همراهی در بیرون و معاشرت است، هرچند که او را کدبانو و خانه دار معرفی می‌کنند. اما به زن ایرانی رخصت و فرصت کار و معاشرت در بیرون را نمی‌دهند، و زندگی او در خانه خلاصه می‌شود. تیمورتاش وزیر مقتدر سابق دربار، که به تازگی در زندان درگذشت. نمونه رجال به واقع مستبد بود. زن دومش از ارامنه روس بود زن بیرون و اهل مجلس و مهمانی و معاشرت با دیپلماتهای خارجی.

ایران متجدد همانند ژاپن و چین، امروز مسیر تازه‌ای را دنبال می‌کند، چنانکه در ورزش یا فرهنگ و هنر از باختر زمین تاثیر می‌پذیرد. می‌شود گفت که تقریباً همه دخترهای خانواده‌های بالاتر از متوسط ایران، همیشه با جامعه اروپایی می‌گردند. جوانان بیشماری را می‌بینیم که تا شب دیر به پایکوبی سرگرمند. در جامعه قدیم ایران میان جوامع ارمنی و روسی اصل بالاتر از طبقه متوسط زندگی و معاشرت نزدیک به شیوه غربی بود. اما به تازگی میان ایرانیان خالص (مسلمان) رسم و راه اروپایی رونق گرفته است.

شاه ایران در صحبت دوستانه (غیررسمی) به من گفت که علت پیشرفت ژاپن این است که چیزهای خوبی را که دارد از دست نمی‌دهد و چیزهای خوبی را هم که در اروپا و امریکا می‌یابد یکسره می‌پذیرد، و ایرانیان هم باید از ژاپن سرمشق بگیرند، و او مردم را در این سورهبری کرده است.

شمار و وضع دخترها که به مدرسه می‌روند کم و بیش به همان نسبت دخترهای

دانش آموز ژاپنی ۱۵ یا ۱۶ سال پیش است، اما بعضی از آنها بسی زیباتر از دخترهای امروز ژاپنی هستند. در سالهای اخیر درس گرفتن در مکتب خانه را به آموزش نوین در مدرسه تغییر و ترقی داده‌اند، هرچند که پیشتر هم در مدارس کاتولیکی فرانسوی، شاگردان را خوب تعلیم می‌دادند و بسیاری از دخترهای ایرانی در این مدرسه‌ها درس خوانده‌اند. یک چندگاه بر اثر اختلاف دینی، کار بر مدارس خارجی سخت شد، اما پادشاه کنونی به این شرط که هیچ تعلیم دینی در برنامه این مدارس نباشد اجازه داد که به فعالیت ادامه بدهند. اما دختران جوان ایرانی نسبت به دین بی تفاوت نشان می‌دهند. با این همه درست نیست که بر این زمینه چنین پندارید که زنان ایرانی همه خام و نادان و کم فهمند. میان خدمتگارا هم زنان بسیاری پیدا می‌شوند که هوشمندانه سخن می‌گویند و با شعور و دانایی کار و رفتار می‌کنند. می‌گویند که آقایی خدمتگارش را که بیرون می‌کرد به او (معادل) ۱۰ ین (واحد پول ژاپن، که آن روزها مبلغ قابل توجهی بود) پول داد. آن خدمتگار بیدرنگ این پول را جلوی سگ که نزدیک بود انداخت و گفت: «در سایه لطف تو توانستم سالها به آقا خدمت بکنم. پس این پیشکش تو!» آن آقا تعجب کرد و از خدمتگار پرسید: «چرا پول را هدر می‌دهی؟» و او به آرامی پاسخ داد:

«در خانه تان چنان در مصرف آب خست داشتید که همیشه ملامت می‌کردید که در آب اسراف می‌کنم. من هم بعد از هر غذا همه ظرفها را (به جای شستن با آب) می‌دادم تا سگ بلیسد.»

چنانکه پیشتر یادآور شدم، در ایران معمول است که به علت کم آبی در مصرف آب صرفه جویی بسیار می‌کنند.

در تاریخ و ادب ایران قدیم نام زنان بسیاری با ستایش و آفرین آمده و مانده است.

کشف حجاب به عنوان سرآغاز آزادی زنان

ایرانیها و نیز خارجی‌ها می‌پندارند که با کشف حجاب جریان آزادی زن شروع شد؛ اما زنها خود دوست ندارند که چادر برداشته شود. آنها خود را در چادر می‌پوشانند

و (ناشناس) در شهر گردش می‌کنند، فیلم می‌بینند، چای می‌نوشند و به رستوران می‌روند. چادر در واقع مأمنی است که به آنان آزادی رفتار می‌دهد. به تازگی (خانم‌ها) دست در دست مردان در شهر گردش می‌کنند. اگر احیاناً شوهر یا خویشاوند از کنار این خانم بگذرد او را نمی‌شناسد و نمی‌داند که همان زن یا آشنای اوست، چرا که مرد، خدا نیست (و علم غیب ندارد). چادر آزادی رفتار زن‌ها را تضمین می‌کند و گاهی هم گناه و نابکاری آنها را پنهان می‌دارد.^۱

یک خانم خارجی، همسر مستشار سفارت فرانسه در تهران، بارها که از خانه بیرون می‌رفت چادر می‌پوشید، و در حجاب زن ایرانی در شهر گردش می‌کرد. هر بار تجربه می‌کرد که مردم او را صدا می‌کنند و مخاطب می‌سازند. می‌گفت که فهمیده که چرا زن ایرانی به چادر دلبسته است؛ کسی نمی‌تواند بگوید که چادر مانع پیشرفت است یا به عکس مایه ترقی است.

امروزه در ایران، مرد هنوز مجاز است که چند زن داشته باشد. شرط یاد شده در قرآن (مجید) این است که مرد باید با زنهای متعدد خود به انصاف و مساوات سلوک کند. اما بسا که مرد نمی‌تواند یک زن را هم خوب راه ببرد، و بسیار سخت است که چند زن را با نصفت و درست اداره کند. از این روست که امروزه مردانی که چند همسر دارند کم شده‌اند. اخیراً در سال ۱۹۳۲ (۱۳۱۱) قانون ازدواج اصلاح شد، و اصل برای مردان تک همسری شد. اگر مردی وضع خاص داشته باشد، با گرفتن تصدیق‌نامه و مجوز استثنائاً می‌تواند زن دوم بگیرد. اما برای این کار اذن و

۱. این نظر شبیه است به آنچه که در خاطرات مرحوم گلشائیان می‌خوانیم: «خانمهای اعیان به چادر سیاه یا روبنده و یا پیچه که از موی حیوانات تهیه شده بود ملبّس بودند و سایر خانمها با چادر نماز سیاه یا رنگ دیگر. عده‌ای از این چادر چاقچور و پیچه و روبنددارها هزار عشوہ گری می‌کردند؛ و عده‌ای ظاهراً چادر به سر داشتند، تمام صورتشان باز بود و فقط چادر را برای سرعت محرمانه از دکانها یا برای مخفی کردن لباس و صورت از دوستان خود مورد استفاده قرار می‌دادند.» (ص. ۱: ۲۹۶)

رضای زن اول لازم است. حداقل سن ازدواج پیش از این ۱۰ یا ۱۲ سال بود، اما چنانکه در هند، حداقل سن ازدواج برای دختران به ۱۵ و برای پسران به ۱۷ سال افزایش پیدا کرد.^۱

ازدواج موقت (مُتعه)

بیشترها مرد آزادانه می‌توانست زن را طلاق بدهد. در این کار فقط ادای نقد و مالی (تعهد شده) که "مهریه" نام دارد، لازم بود. پس زنانی که در ۱۰ سالگی عروس و در ۱۱ سالگی مطلّقه می‌شدند زیاد بودند. این زنان بیشتر مردمی بی‌کس و بی‌حامی و خویشاوند بودند، و (پس از رها و رانده شدن از سوی شوهر) راهی جز افلاس و آوارگی نداشتند. شهرهای قدیم دروازه داشت، و کنار دروازه بنای قلعه مانندی همچون "یوکاکو" ژاپن بود. اینجا مکانی اسرارآمیز می‌نمود، و در آن کسانی، مانند این خودفروشان کم‌سال زیاد بودند. البته در دوره پادشاه کنونی وضع رفته رفته بهبود پیدا می‌کند، اما نتوانسته‌اند (این پدیده و فساد را) ریشه کن کنند.

در نظام زناشویی ایرانیان، تأسیسی که نزد مسلمانهای سنی شناخته نمی‌شود هست. در این نظام، مرد می‌تواند زن موقت (افزون بر زنان دائمی) بگیرد. این زن را «صیغه» می‌نامند. این رابطه زناشویی را «صیغات» می‌گویند.^۲ مثلاً مأمور دولت که باید زن و بچه‌اش را در تهران بگذارد و تنها به شیراز برود در طول اقامتش در شیراز می‌تواند زن موقت یا غیردائم بگیرد. اصل این است که این زن به ازدواج مدت دار راضی می‌شود و در اعانه‌ای (مهر) که در آخر مدت می‌تواند بگیرد توافق می‌کند، و صیغه عقد به طور رسمی و شرعی به وسیله آخوند جاری می‌شود. این ازدواج را به عربی "مُتعه" می‌گویند. وضع زن موقت و رفتار با او جز در مدت دار بودن ازدواج،

۱. ماده ۱۰۶۱ قانون مدنی که در دوره نهم مجلس (۱۳۱۳) تصویب و به اجرا گذاشته شد، سن ازدواج دختر را ۱۵ سال تمام مقرر داشت.

۲. «صیغات» جمع عربی صیغه است، نه به معنی نظام یا تأسیس ازدواج مدت دار.

تفاوتی با زن رسمی (دائم) ندارد. گاهی زن صیغه نیز همراه شوهر به محل کار و مأموریت متعدد او می‌رود. ایرانیان به این نظام مباحثات نمی‌کنند و این صرفاً رهیافتی برای دل‌بستگی عاطفی انسان است و نظام بخشیدن به آن. مردم اروپا و امریکا پاکی اخلاق را به لفظ، تحسین می‌کنند، اما پنهانی به گناه و بی‌عفتی می‌پردازند. پس این نظام شرعی و قانونی عالی است. بچه حرامزاده میان مسلمانان سراغ نمی‌شود. کودکان بیگناه در پناه قانونند. بدرفتاری با طفل نامشروع از فکر مسیحیت آمده است. تمدن اروپا با تأکیدی که بر پاکیزگی و دوام و ناگسستگی بودن پیوند زناشویی دارد زندگی در سایه تاریک (ادامه زندگی زناشویی ناخواستی و داشتن رابطه نامشروع) را رواج داده است. طبع ایرانی این را نمی‌پسندد.

اخیراً قانون اصلاح شد، و طلاق معلق به مشاوره و دادرسی است. مرد نمی‌تواند به دلخواه زن را طلاق بدهد. شاید که نظام زن اضافی (متع) هم از میان برود.

عروسی ایرانی

همانند هر کشور دیگر جهان، در ایران هم عروسی در هر ناحیه آداب دیگر دارد. البته مشرکان (= غیرمسلمانان) نمی‌توانند در مراسم (عقد) و عروسی مسلمانها حضور پیدا کنند، و فقط پس از برگزار شدن آیین عقد می‌توانند از دور شاهد مهمانی عروسی باشند. در اینجا به تجربه شخصی و با برگرفتن وصفی که در کتاب نوردن^۱ آمده است، آداب و رسوم عروسی در ناحیه بوشهر را که یکی از معمرین ایرانی روایت کرده است مرور می‌کنم و به معرفی این آیین نادیده می‌پردازم.

در ناحیه بوشهر پسر که چهارده سالش شد، دیگر وقت زن گرفتنش است. چون اینجا ناحیه جنوبی است، گرمسیر است و پسرزود رسیده و بالغ می‌شود. او در این

۱. Herman Norden. سفرنامه ایران او با مشخصات زیر به فارسی ترجمه شده است: نوردن، هرمان: زیر آسمان ایران، ترجمه سیمین سمیعی، دانشگاه تهران، ۱۳۵۶.

سن و سال به ملاحظه تناسب وضع و موقع خودش (تا حد امکان) دختری از خانواده‌ای پولدار را در نظر می‌گیرد. اگر پدر و مادرش انتخاب او را بپسندند، برای گفت و گو پیش پدر و مادر دختر می‌روند، و پس از آنکه اینها روی موافق نشان دادند این پسر - همان نوجوان چهارده یا پانزده ساله - پایش به خانه دختر باز می‌شود و مرتب به آنجا می‌رود، و خودش را آماده خدمت به پدرزن نشان می‌دهد و هدایایی برای آنها می‌برد. پس از چندی او برای نامزدش رخت و لباس مرسوم، انگشتر و یک جفت کفش هدیه می‌فرستد. این هدیه عقد است، و پسر و دختر از این روز با هم رسماً نامزد می‌شوند، و این رابطه را در ایران چنین می‌گویند که پسر "الف" دختر "ب" را متعلق به خودش می‌شناسد، و به اصطلاح مرد او می‌شود. این بیان به راستی مناسب وضع است، و شوق و شور و نیز ملاحظه و احتیاط را می‌رساند.

پس، ساعت می‌بینند و وقت مساعدی را انتخاب می‌کنند، و با گفتگو و تبادل نظر با دوستان و خویشاوندان قرار و ترتیب مراسم عروسی داده می‌شود. در این هنگام پسر به خانه دختر شیربها و شیرینی می‌فرستد. این بازمانده رسم قدیم عروسی دادوستد گونه است.

مراسم ازدواج، در وصف درست و دقیق آن، شامل مجلس عقد و جشن عروسی است. مراسم عقد در خانه دختر برگزار می‌شود، و آخوند محل و دوستان داماد (جز خانواده عروس) هم به خانه پدر عروس دعوت می‌شوند. آخوند، دو دستیار معتمدش را به خانه دختر می‌فرستد و اعلام قبلی عقد را می‌کند. این فرستاده‌ها که به اندرونی خانه پدر عروس می‌رسند، دختر که آماده و سرتاپایش پوشیده و به سرنوشت خود رضا داده، در میان انبوه زنان خویش و آشنا نشسته است. در اینجا آن دو فرستاده عاقد، از دختر می‌پرسند که آیا در دلش با این ازدواج راضی است. این پرسش را چهار بار تکرار می‌کنند، زیرا که این امری مهم و مربوط به یک عمر است و بایسته دقت و اطمینان. فرستاده‌ها پس از آن که از دختر "بله"

گرفتند، نزد آخوند می‌روند و او را آگاه می‌کنند. آنگاه سرانجام خود عاقد می‌آید و خطبه عقد را جاری می‌کند، و تیمناً آیه‌ای از قرآن را بلند می‌خواند، و بالأخره در لحظه‌ای که لفظ «بله» از دهان دختر بیرون می‌آید، خانه پر از صدای کف زدن و هلهله شادی می‌شود. به زودی مهمانها با اشتهای تمام به خوردن انواع شیرینی و نوشیدن شربت سرگرم می‌شوند، و قلیان می‌کشند، و پس از این سور و سرور مبارکباد می‌گویند و به خانه‌هایشان باز می‌گردند. دادن پاداش یا حق القدم عاقد با داماد است، و با پرداخت آن و زیر نظر آخوند عقدنامه مهر و امضا می‌شود و آن را به دست داماد می‌دهند. این حق القدم معمولاً چهار قران (برابر هشتاد سن)^۱ است. این مراسم که به انجام رسید، پسر و دختر هنوز هم‌خانه نمی‌شوند و شروع به زندگی مشترک نمی‌کنند. داماد زود به زود به خانه دختر سر می‌زند، اما در این اوقات دختر در گوشه‌ای از خانه از نظر پنهان می‌شود و خودش را نشان نمی‌دهد. سرانجام، و پس از گذشتن بیش از ده ماه از عقدکنان، جشن عروسی اصلی و نهایی برگزار می‌شود. مقارن این جشن، داماد دو دست رخت ممتاز و یک قواره پارچه خوش نقش و نگار و چند بشقاب و سینی پر از شیرینی برای عروس پیشکش می‌فرستد؛ و از نو در شب پیش از جشن عروسی یک کاسه حنا - که ایرانی‌ها مو را با آن رنگ می‌کنند - و چند خوانچه شیرینی هدیه می‌فرستد. فرستاده‌ای از سوی داماد که یک دسته ساز و نقاره چی، طبّال و آواز خوان همراه اوست این هدیه را می‌آورد چون داماد مسلمان است، (خوانچه کشان) البته با فرستادن صلوات و گفتن «اللّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ» به صدای بلند، به خانه عروس می‌روند. در این شب (پیش از عروسی)، عروس و داماد مویشان را حنا می‌بندند. حنا رنگ سرخی است که برای رنگ کردن مو به شیوه آیینی و مرسوم به کار می‌رود. در عربستان یا ایران، در هرجا مردانی که مو و محاسنشان را سرخ حنایی کرده‌اند دیده می‌شوند.

۱. سن، واحد قدیم پول ژاپن. هر یکصد سن، یک ین بود.

نیز، با رسیدن روز عروسی، عروس و داماد صبح زود، و جداگانه، به حمام می‌روند، و آخرین چرک دوره تجرّد را از تن پاک می‌کنند. اگر در شهر و آبادی آنها حمام نباشد، در خانه خود آب گرم فراهم می‌سازند و با آن شستشو می‌کنند. ظهر که می‌رسد، داماد بر اسب می‌نشیند و همراه چند دوست خود به چشمه می‌رود و باز با آب تنی در آن چرک از تن می‌زداید، و در لباس دامادی به خانه برمی‌گردد و در حجله می‌نشیند. در سراسر این مدت آوای هلله و صدای تیر تفنگ شنیده می‌شود. این مانند ترقه انداختن در جشن‌های چینیان است. در خانه داماد به زودی خوردن شام را به پایان می‌رسانند. مهمانها داماد را در حجله می‌نشانند، و چراغ و فانوس برمی‌دارند و برای آوردن عروس می‌روند. عروس را بر اسب می‌نشانند، و او در میان زن‌ها که دوره‌اش کرده‌اند روانه خانه داماد می‌شود. در این میان کسانی هم (از خانواده عروس) اشک می‌ریزند.

داماد به جلوی در به پیشباز قافله عروس می‌رود، و او را در پیاده شدن از اسب کمک می‌کند. عروس و داماد در میان این جمع وارد خانه می‌شوند، و آنگاه خویشاوندان پسر عروس و داماد را به حجله می‌برند. در آنجا آنها را دست به دست می‌دهند، و مردی (از بزرگان خانواده)، در گوش آنها دعای خیر می‌خواند و (آنها را تنها می‌گذارند). سپس عروس و داماد پای یکدیگر را با گلاب می‌شویند. در این حالت شصت (پا) باید بسته (و پنجه پا به هم چسبیده) باشد.^۱

این از رسوم شب زفاف است. این کار ساده به نظر می‌آید، اما در واقع مهارت بسیار می‌خواهد. اگر بنا به اتفاق شصت یکی شان باز بشود، آن را بس بدشگون

۱. در شرحی درباره شب زفاف می‌خوانیم: «عروس و داماد را پیش از هدایت به حجله دست به دست می‌دهند، و هر یک می‌کوشد که در آن هنگام زودتر شصت پای خود را روی پای دیگری بگذارد تا همیشه بر وی مسلط گردد. بعد عروس و داماد نقل و شیرینی در دهان هم می‌گذارند و اندکی بعد به «حجله» می‌روند.» (آداب و رسوم و اعتقادات عامه، در: ایرانشهر، فصل ۷، تهران،

می‌دانند و ناخوشایند می‌دارند. در این میان داماد در ظرفی که پیش رویشان است سکه طلا می‌اندازد (=رونما) که هدیه به عروس است که روی خود را باز کند و رخسارش را نخستین بار به او نشان بدهد. در اینجا خویشان و آشنایان که همراه عروس و داماد به اتاق آنها آمده بودند همه بیرون می‌روند و عروس را در اتاق با داماد تنها می‌گذارند. این اتاق را "حجله" می‌گویند، و آن را با پرده‌های خوشرنگ و زیبا و نیز با آویختن شمشیر و سپر، آرایش شایسته می‌دهند. این اتاق، برای تازه عروس برای همیشه جایی مأنوس و در یاد ماندنی می‌شود، و در اوایل زندگی تازه اتاق خواب عروس و داماد است.

مراسم شب عروسی بدینسان پایان می‌گیرد، اما جشن و سرور چند روز ادامه پیدا می‌کند. همه دوستان و بستگان را دعوت می‌کنند، و با اجرای موسیقی و برپاداشتن نمایش، می‌کوشند تا جشن آغاز زندگی نوعروس و تازه داماد هرچه باشکوه‌تر و مطلوب‌تر برگزار شود. با همه تفاوتی که در مقیاس و مراسم سور و سرور هست، جشن عروسی در سراسر جهان، مانند طبیعت و منش آدمیان، یکسان است.

از آبستنی تا زایمان

زن که علایم آبستنی در خود یافت، کم‌کم پرهیز غذایی در پیش می‌گیرد. فکر بهداشت تا آنجا رشد کرده است که زن باردار هرگز خوراک ثقیل یا دیرهضم نمی‌خورد. در ژاپن این‌گونه پرهیز را «ایواتا اوبی» می‌گویند. در ماه هفتم بارداری، ماما به بازار می‌رود و برای رختخواب زن باردار روکش و ملحفه و چیزهای لازم می‌خرد، و نیز پیراهن بارداری به تناسب وضع و استطاعت او آماده می‌کند.

چون وضع حمل را نزدیک ببینند، پی ماما می‌فرستند، و او برای کمک به زائو حاضر می‌شود. وقتی که او بند ناف بچه را می‌برد باید به اندازه دو بند انگشت^۱

۱. در متن، دو «سون» نوشته است. «سون» مقیاس قدیمی در ژاپن برای طول، برابر ۱/۱۹۳ اینچ است.

باقی بگذارد. پس دارویی از ترکیب کره و ادویه به جای بریده شده می‌مالد و زخم را می‌بندد. نوزاد را در پارچه سفید می‌پیچند و در رختخواب کوچک می‌گذارند. معمولاً این، رختخواب را روی تنوری که برای نان پختن به کار می‌برند می‌گذارند، و پایین رختخواب برنج (برای صدقه دادن) می‌گذارند، و هفت روز پس از زایمان ("گوچی یا" در ژاپنی) این برنج را به فقیر می‌دهند. پس از قیچی شدن ناف به ماما پاداش می‌دهند. فقط در تابستان بی درنگ پس از وضع حمل نوزاد را حمام می‌کنند، اما در فصل زمستان اولین حمام در روز هفتم تولد است. پس نوزاد را در گهواره می‌گذارند و دور او را با پارچه یا پوشاک پر می‌کنند تا بچه حرکت نکند. وقتی که زائو از خونریزی باز ایستاد به زودی از آب گرم استفاده می‌کند.

نام‌گذاری نوزاد هم جزو آیین تولد یا (به ژاپنی) "گوچی یا" است. در این وقت است که حق الزحمه مرسوم را به ماما می‌پردازند. وقتی که نوزاد شروع به راه رفتن می‌کند، حلقه‌ای را که زنگهای کوچک دارد به پای کودک نوپا می‌بندند تا با گام برداشتن صدای دلنواز بدهد. اگر پستان مادر خشک باشد، دایه می‌گیرند تا طفل را شیر بدهد. برای انتخاب زن شیرده پیش از هر چیز از نسب و تبارش تحقیق می‌کنند، و یکبار که دایه آوردند، کمتر پیش می‌آید که تغییرش دهند. نیز، سوای حقوق معین پاداش هم به مادر رضاعی طفل می‌دهند.

تن نوزاد را با دارویی از ترکیب چند ادویه (و روغن) نرم می‌کنند تا گرما و تابش خورشید به پوست آسیب نرساند. برای پیشگیری از بیماری‌ها، به خوراک طفل هم ادویه هایی می‌زنند. اگر نوزاد بیمار بشود، ماما پرهیز غذایی می‌دهد (به ژاپنی "دوکو داچی")، و پدر و مادر پیش همسایه‌ها و خویشان و حتی بستگان دور می‌روند و از آنها نظر می‌خواهند و شربت و داروی گوناگون به بچه می‌خورانند. در این معالجه بیشتر از قنداق (شریت قند) یا تریاک استفاده می‌کنند. شماری از گیاهان دارویی ایران از دیرباز معروف بوده و به شرق و غرب (چین و اروپا) رفته است. بچه که هشت ساله شد، او را به مکتب می‌گذارند. در اینجا نخست قرآن و شعر

حافظ، بزرگترین غزلسرای ایران، یا شاهنامه - شعر تاریخی سروده فردوسی، بزرگترین حماسه سرای ایران - می خواند. البته که طفل شعر اصلی را می خواند (نه بازنوشته ساده شده آن را)، و - چنانکه شاگرد مکتبی های قدیم ژاپن - اگر معنی شعر را هم نفهمد آن را از بر می کند. این روزها در بسیاری نواحی ایران مدارس نوین بنیاد شده و آموزش عادی و مدرسه ای رایج است، اما هنوز هم بچه ها این شعرهای دشوار را به تکرار می خوانند، و شاید که در دل آن را می فهمند.

قانون تازه ازدواج در ایران

قانون مدنی ایران پیوسته در حال انطباق یافتن با احوال و اقتضای زمان و درآمدن به شیوه امروزی بوده و این یکی از کارهای برجسته پادشاه کنونی است. وضع و اجرای مقررات مربوط به ثبت احوال از نمونه پیشرفتهای در این زمینه است. در اصل، در نظام اجتماعی قدیم در ایران، جز در خانواده های اعیان و اشراف و بلندپایگان ثبت تولد و ازدواج و طلاق و وصایا و امور مربوط به وراثت معمول نبود، و کسی خواهان دانستن سن حقیقی (خود و دیگران) نمی شد. اگر هم ضرورتی برای شناختن جزئیات احوال شخصیه پیش می آمد، می بایست به حاکم شرع و دفاتر عاقدان و محضران^۱ مراجعه کنند و از گذشته و حال خود خبر یابند. گاه پیش می آمد که (در ثبت وقایع) مادری چهل و چهار ساله و پسرش پنجاه ساله در آیند. در همه جای جهان، بنا به رسم، در اعلام سن حقیقی خانم ها سخت نمی گرفته اند. امروزه هم قانون ایران درین باره جانب زنان را دارد.

قانون تازه ازدواج و طلاق که برای نخستین بار ثبت این وقایع را مقرر می ساخت، در سال ۱۹۳۲ م. (۱۳۱۱ خورشیدی) وضع و به موقع اجرا گذاشته شد. برابر این مقررات، هر مرد که اقدام به ازدواج و طلاق بی ثبت آن در دفاتر

۱. نویسنده «مسجد» نوشته است.

رسمی کند به یک تا شش ماه حبس تأدیبی محکوم می‌شود. دولت برای ثبت ازدواج و طلاق هزینه ثبت دریافت نخواهد کرد.

چنانکه پیشتر یاد شد، برای ازدواج حداقل سن مقرر شده است.^۱ کسی که با دختری که هنوز به سن قانونی نرسیده است مزاجت کند به یک الی سه سال حبس تأدیبی محکوم می‌شود و بر حسب مورد ممکن است علاوه بر مجازات حبس، به جزای نقدی از دویست تا دو هزار تومان (هر تومان تقریباً برابر یک دلار امریکا است) محکوم شود.

قانون مدنی می‌گوید (ماده ۱۱۱۹) که «طرفین عقد ازدواج می‌توانند هر شرطی که مخالف با مقتضای عقد مزبور نباشد در ضمن عقد ازدواج یا عقد لازم دیگر بنمایند، مثل این که شرط شود هرگاه [شوهر] زن دیگر بگیرد یا در مدت معینی غایب شود یا ترک انفاق نماید یا بر علیه زن سوء قصد کند یا سوء رفتاری نماید که زندگانی آنها با یکدیگر غیر قابل تحمل شود، زن وکیل و وکیل در توکیل باشد که پس از اثبات تحقق شرط در محکمه و صدور حکم نهایی خود را (به طلاق بائن) مطلقه سازد.» پیداست که چنین مقررات پیشرفته‌ای در تاریخ حقوق (خانواده) مهم و دورانساز است.

وحدت زوجه اصل شناخته شده است، و قانون مقرر می‌دارد که مرد مکلف است که در موقع ازدواج به زن یا عاقد صریحاً اطلاع دهد که زن دیگر دارد یا نه، و این امر در قبالة ازدواج قید می‌شود. کسی که این الزام قانونی را رعایت نکند، و مردی که هنگام ازدواج بر خلاف واقع خود را بی زن قلمداد نماید و از این حیث زن

۱. ماده ۱۰۴۱ قانون مدنی (از کتاب دوم آن، مصوب ۱۳۱۳ خورشیدی): «نکاح اناث قبل از رسیدن به سن ۱۵ سال تمام و نکاح ذکور قبل از رسیدن به سن ۱۸ سال تمام ممنوع است. معذالک در مواردی که مصالحی اقتضا کند با پیشنهاد مدعی العموم و تصویب محکمه ممکن است استثنائاً معافیت از شرط سن اعطا شود ولی در هر حال این معافیت نمی‌تواند به اثاثی داده شود که کمتر از ۱۳ سال تمام و به ذکوری شامل گردد که کمتر از ۱۵ سال تمام دارند.»

را فریب دهد، مجرم است و به حبس تأدیبی از شش ماه تا دو سال محکوم خواهد شد. بدین سان، از فحوای قانون برمی آید که ازدواج مرد متأهل با زن دیگر، در اصل، اشکال قانونی ندارد، و فقط نباید حقیقت را پنهان سازد. اما مقرراتی هم برای نزدیک شدن به اصل وحدت زوجه پیش بینی شده است. چنانکه پیشتر یاد شد، در واقع با اجرای این مقررات اصل تک همسری به تحقق نزدیک شده است. نیز، موادی از قانون (مدنی) اجبار زوج به دادن نفقه به زوجه^۱ و امکان واگذاری حق انتخاب مسکن به زن^۲ را مقرر داشته است.

دیگر این که اختیار تعیین مسکن با شوهر است، اما (برابر ماده ۱۱۱۵ قانون مدنی) «اگر بودن زن با شوهر در یک منزل متضمن خوف ضرر بدنی یا مالی یا شرافتی برای زن باشد، زن می تواند مسکن علاحدۀ اختیار کند و در صورت ثبوت مظنه مزبور محکمه حکم بازگشت به منزل شوهر نخواهد داد و مادام که زن در بازگشتن به منزل مزبور معذور است، نفقه بر عهده شوهر خواهد بود».

اصل دیگر (تصریح شده در قانون) این است که «زن مستقلاً می تواند در دارایی خود، هر تصرفی را که می خواهد بکند.» (ماده ۱۱۱۸ قانون مدنی). در مورد حق نگهداری اطفال نیز «برای نگاهداری طفل، مادر تا دو سال از تاریخ ولادت او اولویت خواهد داشت. پس از انقضا این مدت حضانت با پدر است مگر نسبت به اطفال اناث که تا سال هفتم حضانت آنها با مادر خواهد بود.» (ماده ۱۱۶۹). «اگر مادر در مدتی که حضانت طفل با اوست مبتلا به جنون شود یا به دیگری شوهر کند (یا از حضانت امتناع نماید)، حق حضانت با پدر خواهد بود.» (ماده ۱۱۷۰)

(برابر قانون)، «نکاح مسلمۀ با غیرمسلم جایز نیست» و «ازدواج زن ایرانی با

۱. «در عقد دائم، نفقه زن به عهده شوهر است.» (ماده ۱۱۰۶ قانون مدنی). نیز بنگرید به مواد ۱۱۰۷ تا ۱۱۱۳ این قانون.

۲. «زن باید در منزلی که شوهر تعیین می کند سکنی نماید مگر آن که اختیار منزل به زن داده شده باشد.» (ماده ۱۱۱۴).

تبعه خارجه در مواردی هم که مانع قانونی ندارد موکول به اجازه مخصوص از طرف دولت است،^۱ و دولت باید در هر نقطه مرجعی برای دادن این اجازه معین کند. هر خارجی که بی اخذ این اجازه زن ایرانی را به زوجیت درآورد به حبس تأدیبی از یک سال تا سه سال محکوم خواهد شد.

علاوه بر مقررات یاد شده درباره نکاح (در قانون مدنی)، مقررات تفصیلی درباره شرایط نکاح پیش بینی و وضع شده است. در این مقررات به مطالبی جالب نظر برمی خوریم. چون در ایران سجل احوال و ثبت رسمی احوال شخصی معمول نبوده، تشخیص هویت دشواریهای گوناگون دارد؛ و برای این کار طرف عقد سوای مدرک احراز هویت یا شناسنامه، باید شاهد داشته باشد. در عقد نامه‌ای که طرفین امضا می‌کنند، افراد بیسواد (که خط و امضا ندارند) می‌توانند اثر انگشت بگذارند، و در این صورت سر دفتر اسناد رسمی تصدیق نامه‌ای در احراز این که اثر انگشت از خود طرف عقد است تنظیم می‌کند. نیز در قانون مقرر شده است که هرگاه یکی از متعاقدين یا هر دو لال یا نابینا یا ناشنوا باشد، علاوه بر شاهد برای احراز و اثبات هویت، حضور مترجم یا کسی که با دست و اشاره و طرز دیگر بتواند مطلب را به او یا آنها تفهیم کند، ضروری است، و این امر هم در سند ثبت ازدواج، و هم در عقدنامه قید و توسط سر دفتر اسناد رسمی تصدیق می‌شود. نیز یادآور می‌شود که در سند ثبت ازدواج، جز تاریخ عقد و نام و نام خانواده زوجین و مشخصات دیگر، دائم یا منقطع بودن عقد، و در صورت اخیر مدت نکاح هم معین و قید می‌شود. از این مقررات برمی آید که قانون تازه ازدواج نیز نکاح منقطع را می‌شناسد. در ثبت طلاق نیز نوع طلاق، یعنی بائن یا رجعی بودن آن، قید می‌شود؛ و در طلاق رجعی نوشته می‌شود که این چندمین نوبت طلاق است. این مقررات خاص شرع اسلام، و وضع این ماده به ملاحظه رسم عجیب و غریبی است که برابر آن سابقاً زن

۱. به ترتیب، مواد ۱۰۵۹ و ۱۰۶۰ قانون مدنی.

مطلّقه‌ای که می‌خواست باز با مردی که (سه بار) او را طلاق داده بود ازدواج کند، مادام که با مرد دیگری ازدواج نکرده یا رابطه‌ای شبیه ازدواج برقرار نساخته بود، عقد مجددشان جایز نبود.

قانون تازه ازدواج به وصفی که یاد شد در پاره‌ای موارد موافق رسوم و موازین شرعی نیست و انقلاب بزرگی در امر نکاح به شمار است. اما پیداست که مقررات تازه هنوز در مرحله انتقالی است، و شاید که (نظام حقوقی) ایران هر سال باید اصلاح و ترمیم و تعدیلی در مقررات ایجاد کند تا تجدید و تطبیق قانون مدنی با مقتضیات دنیای امروز تحقق یابد.

ادیان و آیین‌ها در ایران

دین مردم ایران

دین محمدی و مذهب شیعه

جمعیت ایران حدود ۱۰ میلیون نفر است، که نزدیک ۷/۵ میلیون تن آنها مسلمان شیعه‌اند. دیگر از مذاهب اسلامی، سنی است. حدود ۸۰۰ هزار نفر از اهالی کردستان و آذربایجان این مذهب را دارند. جز اینها، گروه اقلیت پارسیان هم هستند که زردشتی‌اند، و نیز آرامنه و آسوریان که مسیحی‌اند، و بنی اسرائیل که یهودی‌اند و زندگی درهم دارند.

در سخن از اسلام باید گفت که حتی در کشورمان (ژاپن) هم شماری از مسلمانان هستند، و به خصوص در منچوری و چین و کشورهای جنوبی آسیا و هند و ممالک افریقا، که این سرزمین‌ها بر روی هم بیش از یکصد میلیون مسلمان دارد. جای دریغ است که با آن که وارد کنندگان ساخته‌های کشورمان بیشتر مسلمانها هستند، مردم ژاپن درباره اسلام چندان نمی‌دانند.

امروزه تفاوت و اختلاف میان دو مذهب بزرگ اسلام، شیعه و سنی، همچون گذشته خطیر نیست، اما بیشتر مردم ترکیه (عثمانی سابق) و تاتار و عربستان که سنی‌اند در قدیم با ایرانیان که مذهب شیعه دارند مخالفت داشتند و بر سر مذهب میانشان جنگ بود. ویرانه این جنگها جای جای در سراسر این سرزمینها بازمانده است.

پس از آنکه (حضرت) محمد در عربستان ظهور کرد و به نیروی شمشیر و قرآن بر آسیای غربی غلبه یافت، اولاد و بازماندگانش به عنوان خلیفه (یعنی جانشین پیغمبر) در جای رهبر سیاسی و هم پیشوای دینی حکومت یافتند. علی (ع) داماد (حضرت) محمد و همسر دختر او (حضرت) فاطمه (و نیز پسر عموی پیامبر اسلام) خلیفه دوم بود^۱ و از همسر خود و دختر پیامبر دو پسر به نامهای حسن (ع) و حسین (ع) پیدا کرد. بعد از مرگ حضرت علی، (امام) حسن به جانشینی او برداشته شد.

شیعیان، (حضرت) علی و اولادش را دوازده «امام» می خوانند، و در جای قدیس و معصوم پرستش و پیروی می کنند. از سوی دیگر، سنی مذهبان فقط چهار خلیفه پس از (حضرت) محمد را می پذیرند، و امامان را به جانشینی پیامبر نمی شناسند. روزگاری نبردی میان آبادیها و نواحی عربستان در گرفت و امام حسین فرزند حضرت علی^۲ که خلافت را حق خود می دانست از رقیبش یزید، و لشکر او، شکست یافت. این رویداد را فاجعه کربلا می خوانند. از همین جا بود که در اسلام انشعاب پیدا آمد، و به دو مذهب جدا شد. هم اکنون نیز ویرانه های کربلا و نجف نزدیک بغداد برجا است. مذهب شیعه از اینجا برآمد که مردم (حضرت) حسین را که با [لشکریان] خلیفه سنی در کربلا جنگید و کشته شد، شهید شمرند و فداکاریش را گرامی و مقدس داشتند.

۱. علی علیه السلام، پس از ابوبکر، عمر و عثمان چهارمین کس بود که پس از مرگ پیامبر بر مسند خلافت نشست، با این که به عقیده شیعیان جانشین برحق پیامبر اسلام بود.
۲. در اصل «علی و فرزندش حسین» نوشته است.

تعزیه داری محرم

به راه افتادن دسته‌های عزاداری

هنوز هم تقویم معمول در ایران ماهی به نام محرم دارد که از روز یکم تا دهم آن مراسم باشکوهی برگزار می‌شود. عزاداری که برای علی (ع) و امام حسین (ع) در آخرین روز این دهه برپا می‌شود از همه آیین‌های دنیا ترس برانگیزتر است، زیرا که در این عزاداری مردم برای اینکه درد و رنجی را که شهیدان کشیدند خود تجربه کنند و پیوسته یاد و جایگاه والایشان را نگاه دارند، تن خود را با آلات بُرنده زخم می‌زنند و خون خود را می‌ریزند.^۱

امروزه هم گاه برای نامسلمانان و بیگانگان دیده شدن در شهر در ماه محرم خطرناک است.^۲ گاه می‌بینیم که مردم بیرق سرخ برداشته‌اند، و همچنان که فریاد می‌زنند "علی، حسین" و بر سینه می‌کوبند و بازوهایشان را با کارد و قمه زخم می‌کنند و از تنش‌شان خون می‌ریزد، در شهر راه‌پیمایی می‌کنند. در ایران اثر زخمی که در عزاداری محرم به خود زده‌اند بسا که حتی بر (پشت) گردن خانمهای متجدد با موی کوتاه و لباس غربی به روشنی مانده و پیداست.^۳

وقتی که به آبادی بختیاری نشین، حدود ۵۰۰ کیلومتری جنوب تهران، برای شکار رفته بودم، از روی اتفاق به راه‌پیمایی محرم برخوردم. اما زود رفع نگرانیم

۱. اشاره است به قمه زنی.

۲. در خاطرات گلشائیان می‌خوانیم: «(در سفر، از راه پرخطر) خسته و کوفته ترسان و لرزان به زنجان رسیدیم. نصف شب بود. در همان مسافرخانه که در موقع رفتن خوابیده بودیم یک اتاق گرفتیم... به راننده هم گفتیم که صبح زود ما را بیدار نکند. و دیرتر حرکت کنیم. چون به کلی فرسوده شده بودیم. مع الوصف اول آفتاب راننده درب اتاق را زد و گفت پیشخدمت او را بیدار کرده و گفته امروز عاشورا است و تا آفتاب بزند دسته قمه زن راه می‌افتد و تو ارمی هستی اگر تو را ببینند خواهند کشت.» (ص ۱: ۲۳۴).

۳. پیداست که نویسنده اثر حجامت را به جای زخم قمه گرفته است.

شد، چون راهپیمایی ای که دیدم از آن که وصفش را شنیده بودم آرامتر بود. حس کردم که مراسم محرم این آبادی فقط گونه‌ای آیین شکرگزاری برای نعمت و برکت خداوند، مانند جشن خرمن، است.

اما در واقع همه مراسم یادبود فاجعه [عاشورا] چنین نیست. وضع این مراسم به تناسب محل و موقع تفاوت دارد. یکی از معروفترین آیین‌های عزاداری محرم که شاهد بودم، دسته‌هایی از سینه‌زنان است که راهپیمایی می‌کنند، و طبل نوازی در جلو آهنگ حرکت و سینه زدن آنها را منظم می‌کند. هر دسته یک طبل نواز دارد، و عزاداران به آهنگ آن طبل خود را با زنجیر می‌زنند؛ ضرب آهنگ طبل که تند می‌شود، آنها هم تندتر زنجیر می‌زنند. به دنبال دسته‌های زنجیرزن، اسبی که با زره باشکوه و آراسته، و گاه با سپر و کلاه خود سوراخ شده با تیر، زینت شده است، می‌آید. به دنبال آن بازیگر اصلی مراسم آن روز، مردی که به هیأت (امام) حسین درآمده است و مردانی که خود را شبیه برادرش عباس و یارانش درآورده‌اند، سوار بر اسبهای زیبا و آراسته به ساز و برگ روانند. هم (امام) حسین و هم (حضرت) عباس زره ایرانی مرصع و شکوهمندی در بردارند که آن را بیشتر از خانواده‌های بزرگ و قدیمی یا عتیقه فروشان معروف می‌گیرند. همه اهل بیت و خویشان (امام) حسین لباس سبز پوشیده‌اند. حتماً در میان این جمع نوجوانی هست از همه برازنده‌تر که گیرایی بیمانند دارد. او شبیه قاسم، پسر عم (امام) حسین، است. روایت کرده‌اند که او در جنگی که در روز عروسی اش در گرفت، کشته شد. پس در آن راهپیمایی رختخواب دامادیش را که از سوی عروسی فرستاده شده، و اثاث مجللی را که زیورها و منسوجهای زیبا گرداگر آن آویخته است و چراغ ایرانی در میان آن گذاشته‌اند تا جلوه بیشتر یابد (همان حجله)، می‌برند. پس از این شبیه‌ها و حجله، مردان تنومند که از کمر به بالا تقریباً برهنه‌اند می‌آیند، و همچنان که با دست و بازو بر سینه و شانه خود می‌زنند راه می‌پیمایند. گاهی سر دسته عزاداران می‌ایستد و به دسته فرمان می‌دهد که درجا بزنند. همه، به فریاد، «علی» و «حسین»

می‌گویند، و دسته باز به راه می‌افتد و رفته رفته قدم‌هایشان تند می‌شود، و هربار در پیش رفتن و ایستادن با هم دم می‌گیرند؛ و چکاچک شمشیرها که به هم می‌زنند طنین ترس آور دارد.

در دهه عزاداری محرم، روز دهم است که نمایش می‌دهند و شبیه می‌گردانند، اما راهپیمایی (و سینه و زنجیرزنی) تقریباً هر روز برگزار می‌شود، و سرانجام شامگاه روز دهم^۱ برای شیعیان علوی به خصوص شبی پر قدر است. در این شب، دسته‌های عزادار چیزهایی را که شبیه پیکر حسین و تابوت عباس ساخته‌اند بر دوش می‌برند. بینندگان همه اشک می‌ریزند، و ماتم زده‌اند. گاهی از کنار این نعش‌ها دست یا پای شبیه را می‌توان دید، اما البته سر مردی که شبیه نعش شده با دقت پوشانده شده است و دیده نمی‌شود. دو کبوتر با زنجیر به نعش (امام) حسین بسته شده است که آن را پاسداری می‌کنند، و بال این کبوترها هم به خون آغشته است. دختری جوان که گویا دختر (امام) حسین است بر کجاوه نشسته و بر سر و مویش خس و خاک ریخته است. همچنانکه دسته شبیه (شهدا و کاروان اسرا) پیش می‌رود، مردمی که به نظاره ایستاده‌اند دست‌ها را به سوی جنازه‌ها باز می‌کنند و می‌گیرند. یک شبیه که به جای شمر بازی می‌کند با چند جلد سرخ پوش پیرامون و محافظ اسیرانند. آنها به هیأت ملاهای اریخا^۲، چنانکه در تصویر پیداست، در سازی که به شاکوهاچی (نی لبک ژاپنی) مانند است می‌دمند و پیش می‌روند. آوای این سازهای عزا، با صدا و همه‌شهر در هم می‌شود و جهان علوی را تکان می‌دهد.

سر اسب (حامل شبیه نعش شهدا) را با پر طاووس زینت داده‌اند. سردار لشکر

۱. در متن اصلی، «هشتم» نوشته است.

۲. اریها یا اریحه، که Jericho هم خوانده می‌شود؛ شهر قدیم فلسطین، واقع در ۲۳ کیلومتری بیت المقدس (معین بخش اعلام) اکنون جایی است در اردن و آنجا آثار تاریخی هست یادگار پنج هزار سال پیش از میلاد.

یزید که بر (امام) حسین پیروز شد، مرد بدعهد اهل کوفه، عبدالرحمن بن زیاد، سراپا سرخ پوشیده است. ابن زیاد حتی چترش هم سرخ است. عمر بن سعد و لشکریانش هم جامه سرخ در بردارند. (در میان آنها) فقط دو طفل اند که سبز پوشیده و آنها را با طناب سرخ بسته اند و می برند.^۱ این نشان می دهد که در آن وقت فرزندان یاران (امام) حسین آزار می دیدند و آنان را به اسیری می بردند. این طفلان که شیون کنان می روند قاپوق^۲ بر دوش دارند. این قاپوق سه گوشه و از چوب درست شده است. در پایان این کاروان دسته بنی امیه می رود، و در آن میان «فرنگی» یعنی مردی پیرو آیین مسیح هست. برابر داستانهای شیعی، یکی از فرنگیان مسیحی با (امام) حسین همدلی داشت و سرانجام هم به لشکر حسین پیوست و در میان یاران و در سوی او جنگید. این پیرو دین عیسی کلاهی همچون کلاه خود بر سر دارد، لباس (رزم) همسان دیگران پوشیده، عینک بر چشم و دستکش بر دست دارد و بر اسب نشسته است. در کنار و همپای کاروان اسیران، رزمندگان بدوی می روند.

بدینسان و در میان انبوه مردم، دسته عزاداران و شبیه نشاندهندگان محرم راه می پیمایند.

تعزیه؛ نمایش مذهبی

بیشتر نمایش های مذهبی در ایران از تعزیه داری یا سوگواری شیعی (برای اهل بیت پیامبر) منشأ گرفته، و از این رو «تعزیه» خوانده شده است.

برابر افسانه های ایرانیان، اخلاف امام حسین، که از مردم عربستان بود، از ساسانیان که خاندان پادشاهی ایران پیش از اسلام است نسب دارند. این شبیه به

۱. اشاره است به دو طفلان مسلم.

۲. به ژاپنی «کوبیکاسه»؛ چارچوبی که چند سوراخ داشت و سر و دستهای گناهکاران را در آن سوراخ ها نگاه می داشتند.

افسانه دیگری است که می‌گوید که پدر اسکندر کبیر از تبار هخامنشیان بوده است. می‌گویند که امام حسین، نوه (دختری) حضرت محمد، دختر یزدگرد را به همسری گرفت، و او را «شهربانو»، به معنی شاه بانو خواند. یزدگرد (سوم) آخرین پادشاه ساسانی است که در آن عصر (در سده هفتم میلادی) همه کشور ایران را برای سه نسل یکپارچه کرد و زیر فرمان آورد. یک مجلس تعزیه، عروسی حسین بن علی (ع) را با او نشان می‌دهد. شهربانو بعد از امام حسین رنج دید و درگذشت. حسین بن علی (ع) در زنده بودنش با این شاه‌بانو به مهر و ملاطفت رفتار می‌کرد. (پس از رسیدن خاندان اسیر شده یزدگرد به عربستان) عمر، خلیفه، می‌خواست دختر یزدگرد را به جای برده بفروشد.

در این تعزیه، کلام و بیان بازیگران مانند گفتار «جوروری»، نمایش عروسیکی ژاپن، به سبک قدیم است. هنگامی که شهربانو را سر برهنه در بازار (برده فروشان) می‌گردانند و آزار می‌دهند، روح علی (ع) به سیمای مردی حکیم ظاهر می‌شود. این پرده‌ای از نمایش این داستان خیالی است:

حضرت علی فریاد می‌کند:

"بس کن ای مرد جبون نابکار!"

"این زنان عشوه‌گری نمی‌دانند."

"آنان را در کوی و بازار سر برهنه مگردان!"

پس از این هشدار و نهیب این زن را به حسین (ع)^۱ که شاه نجیب و بزرگوار است می‌دهند.

در این تعزیه، در صحنه‌ای که عمر شهربانو را آزار می‌کند نمایش به اوج می‌رسد. ایرانیان به دیدن این صحنه اشک می‌ریزند و زمانه حضرت علی و امام حسین (ع) را به یاد می‌آورند.

۱. در متن، "حسین" نوشته است که باید اشتباه باشد.

اندیشه سیاسی تشیع

بر خلاف گرایش عمومی میان اعراب (سنی)، اهل مذهب شیعه سلطنت (موروئی) را نظام الهی می‌دانند. امتزاج خون اخلاف محمد (ص) با خاندان ساسانی از راه وصلت امام حسین با شاهدخت ایرانی، مایه و پایه‌ای برای پرستش خاندان علی (ع) در میان ایرانیان است. برابر اعتقاد شیعیان، امام حکیم و قدیس است و معصوم، از انس است نه جن، و واسطه است میان خدا و انسان.

یک اصل اعتقادی شیعه، این است که امام دوازدهم همچون انسان معمولی از دنیا نرفت، بلکه در سال ۸۷۳ میلادی (۲۶۰ هـ) در شهر جابلقا به صورتی معجزنا در پرده غیب رفت. مهدی موعود در روز دادرسی جهانی و در مسجد گوهرشاد مشهد ظهور خواهد کرد تا حساب عالمیان را برسد و جهان را از ستمگاران پاک کند. این اصل اعتقادی شیعیان همانند عقیده به میروکو بوساتسو (منجی موعود) در آیین بودا است.

پیشتر یاد شد که شیعیان سوای زیارت کربلا، رفتن به مشهد را هم وسیله تبرک و تقرب می‌دانند. کسانی که مشهد را زیارت کرده‌اند، مشهدی خوانده می‌شوند؛ و آنهایی که به کربلا رفته‌اند عنوان کربلائی می‌گیرند؛ و به مکه و زیارت حج رفته‌ها را هم حاجی می‌گویند.

هنوز در شهر کربلا چیزی که به غیر مسلمانها نمی‌فروشند هست، و آن مهر است مکعب شکل و از تربت پاک کربلا.

نیز در این شهر چیزی به شکل پنجه دست از مس یا برنج می‌فروشند. ما غیر مسلمانها نمی‌توانیم آن را بخریم. با این وسیله است که مسلمانان (شیعه) چون با شنیدن و یادآوردن مصائب شهیدان کربلا به هیجان می‌آیند، بر سر و سینه خود می‌زنند و این نماد پنج انگشت (حضرت) فاطمه است، که او نمونه والای زن در تاریخ و سنت اسلامی است.

در کار تفسیر قرآن مجید، هم سنّیان سخت گیرند و مقید به نص کتاب و فهم و

برداشتی که مؤسسان چهارگانه چهار شاخهٔ تسنن از آن داشته‌اند؛ و هیچ تفسیر و تغییری را در این سنت روا نمی‌دارند. اما «مجتهد» شیعه شرح و تعبیری را که در اصل از امامان شیعه باز مانده است مایه و بنیاد استنباط می‌شناسد، و بر پایهٔ آن می‌تواند به فکر خود تفسیر و تبیین تازه بکند. از این‌روست که گفته‌اند ملت شیعه میدان پیشرفت و تحول دارد.

نمونه‌ای از تأثیر این تفاوت را در نقش قالی می‌بینیم، که چون سنّیان درآوردن نقش صورت را به دلیل حرام بودن بت پرستی یکسره منع می‌کنند، مردم روستاهای سنی نشین منحصراً نقش‌های هندسی یا طرح اسلیمی یا نگاره گل و گیاه به کار می‌گیرند، و بسا که از نمودن طرح حیوان در نقش قالی پرهیز دارند. اما شیعیان در قالی‌هایشان صورت شاهان، سیمای پهلوانان یا طرح شیر یا گل و پرند را آزادانه می‌آورند. البته نقش قالی با شیوهٔ بافت آن هم بستگی دارد؛ اما بر روی هم چگونگی نقش قالی نمودار ناحیهٔ بافت آن است، به طوری که با یک نظر می‌توان قالی ایرانی را از قالی‌های دیگر تشخیص داد. در آبادیهای سنی نشین، مانند دهات ترکمن، نقش‌ها تقریباً همه از خط‌های راست و کمانی ساخته و ترکیب شده است، و از موجودهای زنده نشان ندارد.

یک پدیدهٔ مشترک دنیای اسلام پایین بودن جایگاه زنان است. در این باره در مبحث "زن ایرانی" به تفصیل شرح داده‌ام، و نیز دربارهٔ ازدواج موقت یا همسر "صیغه" گرفتن که خاص شیعه است نوشته‌ام.

پیروان آیین محمدی هرگز گوشت خوک نمی‌خورند. پیداست که خوردن آن به حکم قرآن منع شده است. حتی در چین هم مردم "سی شین"^۱ گوشت گوسفند می‌خورند، و در آش خانه‌ها یا مسافرخانه‌های اسلامی، اعلان نوشته و زده‌اند که گوشت خوک نمی‌دهند.

۱. در قدیم، مسلمانان را در چین به این نام می‌خواندند. (البته "سی شین" قرائت ژاپنی این لفظ چینی است).

همه مسلمانان سگ را ناپاک می‌دانند، اما، در مقابل، گربه ایرانی را همه جا می‌نوازند. روایت کرده‌اند که هنگامی که (حضرت) محمد روانه یکی از غزوات بود، برای این که گربه‌ای را که بر آستین جامه رزم وی خوابیده بود بیدار نکند این آستین را برید و بر جای گذاشت. مسلمانان خوراک صدف دریایی را هم نمی‌خورند. در بحرین در خلیج فارس که مرکز صید مروارید است، زنان صیاد پس از آن که صدف را بر رسیدند و اگر مروارید داشت برگرفتند گوشت صدف را به دریا می‌اندازند. آداب و رسوم غسل و وضو و نماز و روزه و "رمضان" و "بایرام"^۱ در میان ایرانیان چنان است که نزد دیگر مسلمانان، هرچند که این آداب در هر مذهب و جماعت مسلمان تفاوت‌هایی دارد.

آیین زرتشت

شماری از ایرانیان پیرو آیین زرتشت‌اند. این یکی از کهن‌ترین ادیان جهان است، و از میان آیین‌های هم روزگار خود مانند ژوپیترا^۲ و آشور^۳ یگانه دینی است که هنوز پیروانی دارد.

خاستگاه آیین زرتشت روشن نیست، اما به نظر می‌آید که آورنده این آیین در سده ششم پیش از میلاد می‌زیست و زادگاهش در آذربایجان، در شمال ایران، بود. در ایران، داریوش بزرگ نخستین پادشاه بود که آیین زرتشتی داشت. کتاب مقدس این آیین اوستا نام دارد. "اوستا" به معنی آتش است، و همانند ودا^۴، کتاب مقدس

۱. کلمه ترکی و به معنی عید که بیشتر به اعیاد مذهبی اطلاق می‌شود.

۲. برابر افسانه‌های روم قدیم، وی خدای خدایان، معادل ژئوس (یونانی) ... بود. (معین، اعلام).

۳. رب النوع مورد پرستش مردم کشور آشور. نام این سرزمین، در بخش وسطای رود دجله و کوهستانهای مجاور، مأخوذ از نام این رب النوع بود (معین، اعلام).

۴. ودا، نام کتاب مقدس هندوان که آیین هندویی مبتنی بر آن است. "وداها" سروده‌هایی هستند به زبان کهن سانسکریت و زمان تصنیف آنها را ۱۰۰۰ تا ۲۰۰۰ سال قبل از میلاد می‌دانند. (معین، اعلام)

برهمایی^۱، در روزگاری که تمدن ایران و هند فصل مشترک داشت، از سوی خدای آریایی نازل شد.

زرتشت پیامبر برابر نظریه استوار تاریخ دانان امروز انسانی حقیقی بود که کتاب مقدس اوستا و آیین یکتاپرستی را فرا آورد. خدای این آیین "اهورامزدا" است، به معنی دارنده والاترین خرد. اهورا به زبان سانسکریت اسُورا است، و با آوانگاری چینی - ژاپنی که می نویسیم آشورا خوانده می شود. مزدا به معنی روشنائی خرد است، و از همین رو گونه ای چراغ ساخت ژاپن را مزدا نام دادند^۲. در روزگاران بعد این آیین از اصل و مفهوم حقیقی خود دور شد و به صورت پرستش شرک آمیز عناصر طبیعی درآمد، و سوای اهورامزدا، به پرستیدن خدایان یا رب النوع هایی مانند میترا و آناهیتا پرداختند.

بنیاد اعتقاد زرتشتی بر سه اصل زیر است: اول - از کارها و پیشه ها، فقط کشاورزی ارزنده و ارجمند است. دوم - همه کیهان صحنه نبرد میان نیکی و بدی است. سوم - طبیعت، مرکب از هوا و آب و آتش و خاک، پاک است. پس نباید آن را آلود. زرتشتیان آتش را همواره همچون عنصر مقدسی گرامی می دارند. در آیین زرتشت نمی توان آتش شمع را کشت و به هیزمی که می سوزد آب ریخت. نیز، چون کشیدن سیگار و هر گونه دخان ناسپاسی و بی حرمتی به آتش است، جایز نیست. هنگامی که روحانی زرتشتی بخواهد به محراب آتشگاه نزدیک شود، دهانش را می پوشاند (تا آتش را آلوده نسازد). کاری هم که موجب آلودن آب جاری شود گناه

۱. برهما، دین قدیم هندوان. پیروان آن به سه خدا یا رب النوع معتقدند: برهما (خدای بزرگ)، ویشنو (محافظ)، و شیوا (مخرب). (همانجا)

۲. نام یک اتوموبیل معروف ساخت ژاپن، مزدا، هم از اهورامزدا گرفته شده است، هرچند که در ژاپنی و به خط مفهوم نگار چینی - ژاپنی آن را با دو نشانه نگارشی (به صورت آوانگاری) می نویسد که «کاجستان» معنی می دهد، اما می گویند که این از نام بلند خدای آریایی گرفته شده است، و به کارکنان مزدا هم درباره ریشه این نام آموزش می دهند.

است. مرده را به خاک نمی سپارند، و کالبد مرده را برای آن که فاسد نشود در بلندی برج بزرگی می گذارند تا حیوان و پرنده آن را بخورد. در ایران هنوز هم در گوشه و کنار برج خاموشی هست که آن را "دخمه" می نامند و جسد مردگان زرتشتی را آنجا می گذارند. زرتشتیان بر این باورند که اگر پرنده (مرده خوار) نخست به چشم جسد نوک بزند، آن مرده رستگار و آمرزیده است و به بهشت می رود.

زرتشت نخستین پیامبر است که عقیده فناپذیر بودن روح را فرا آورد، و یهودیت این اعتقاد را از آیین زرتشت گرفت. بدینسان، یکی از اصول عقاید مسیحیت (که به نوبه خود عقیده به بقای روح را از دین یهود گرفت) از آیین زرتشت مایه گرفته است.

پیروان آیین زرتشت بعدها از مسلمانان آزار دیدند و گریختند و به هند هجرت کردند، و جماعت آنها در این سرزمین "پارسی" خوانده شدند. امروزه اولاد آنان در مسیر معکوس، از هند به ایران که وطن اصلی شان است، برمی گردند. در ایران زرتشتیان را گبر می خوانند و آنها را حقیر می شمارند، اما آزارگران ندیده اند و حقوق سیاسی دارند، و از حوزه انتخابی خاص خود نماینده به مجلس می فرستند.

"پارسی" به معنی اهل پارس یا فارس، همان Persia یا ایران، است. از این نام برمی آید که سرزمین ایران خاستگاه زرتشت بوده است.

دین و دولت

پادشاه کنونی ایران بر این خواست و اراده است که در ایران، مانند ترکیه، تفکیک دین از دولت را تحقق بخشد و روحانیون را از سیاست دور بکند. اما امروزه هم آخوندها در روستا مکتب دارند و آموزش مقدماتی (به اطفال) می دهند. بر سنگفرش مسجد می نشینند و به بچه ها قرآن خواندن و شیوه کتابت می آموزند. چنانکه پیشتر یاد شد، پس از نهضت (تجدد) در افغانستان، کشور دوست و همسایه ایران، شیوه های افراطی اروپایی که امان الله (خان) پادشاه افغانستان فرا آورده بود

با مخالفت روحانیون روبرو شد. سرانجام هم او را سرنگون ساختند و نظامات تازه او را برانداختند.^۱ رضاشاه از این پیشامد درس عبرتی گرفت و اندیشه کرد، و از شتاب خود در تجددکاست. قدرت روحانیان از نظر اجتماعی و نیز سیاسی بسیار زیاد است. مجتهدهای مقیم کربلا و نجف هم، که در بیرون مرزهای ایران است، چون اینجا اماکن مقدس شیعه است قدرت رهبری دینی دارند؛ چنانکه در لازم بودن حجاب برای خانم‌ها و در امور دیگر رأی می‌دهند. پس چون هنوز هم روحانیان متعصب لباس اروپایی را قطعاً رد می‌کنند، این رسوم خاص ایران (چادرو حجاب) به آسانی منسوخ نخواهد شد. (قدرت و جایگاه روحانیان از این نمونه پیداست که) در مراسم گشایش دوره تازه مجلس، در دست راست جایگاه نخست وزیران پیشین، امیران ارتش و دیگر مقامها به صف ایستاده‌اند، و در سوی دیگر و روبروی آنها در دست چپ جایگاه چهره‌های مهم طبقه روحانی در لباس خاص خود نشسته‌اند و همه منتظر آمدن شاه هستند. این صحنه برای نمودن وضع ایران امروز بس گویا است.

۱. در خاطرات و خطرات مهدیقلی هدایت، مخبر السلطنه، در این باره می‌خوانیم: «پادشاه افغانستان، امان‌الله خان به تقلید کمال پاشا دست به تجدد اروپایی زده است آن هم آنچه به سلیقه اراذل و دوره گردان بلوار پسندیده است و به مراحل دور از اموری که مایه ترقی قوم است. برای خودنمایی که منم که کلاه خود را عوض کرده‌ام، در اروپا چرخ زده حال از راه ایران به وطن خود مراجعت می‌کند، و هر جا کتابچه‌ای شامل نقشی چند از دو سه عمارت کوتاه و بلند به این و آن می‌دهد: «این منم طاووس علیین شده. ۱۹ خرداد ۱۳۰۷ وارد ایران شد...» (ص ۳۷۹).

«در مراجعت (او به افغانستان) مردم بر سر تغییر کفش و کلاه و کج کردن راه بدو شوریدند. مردی معروف به بچه سقا از کدورت عامه استفاده کرده بر کابل مسلط شد. امان‌الله خان به قندهار رفت، تجهیز کرد، مغلوب شد، رو به هند آورد و در ایتالیا سکنی گزید. عنایت‌الله خان برادرش سه روزی به جای او نشست و برخاست به تهران آمد. محمد نادرخان به بچه سقا فائق آمد، طولی نکشید درگذشت. محمد ظاهرخان پادشاه شد... شنیده‌ام تمدن را در افغانستان، پس از امتحان، اینک به معنی گرفته‌اند.» (همانجا، پانوش).

از تسلط و نفوذ روحانیان بر فکر و دل مردم کم کاسته می شود، اما (معاصران هنوز) به یاد دارند که پیش از بر نشستن پادشاه کنونی، اهل منبر با شور و حرارت تبلیغ می کردند و مردم را برمی انگیزتند، و در نتیجه روابط خارجی و امور دیگر ایران سخت آسیب دید. در تاریخ معاصر ایران کاریک سرمایه دار خارجی که امتیاز انحصار تنباکو را به چنگ آورده بود به علت تبلیغ و مخالفت روحانیان به شکست انجامید. ایرانیها از زن و مرد استعمال دخانیات را دوست دارند، اما روحانیان تنباکو را تحریم کردند.^۱ نمونه دیگر این که در زمانهای قدیم یک کارخانه قند بلژیکی اصل با مخالفت روبرو شد و چنین تبلیغ کردند که آن کارخانه خرده استخوان سگ را در قند می آمیزد، و کارخانه سرانجام ناچار به تعطیل شد.^۲ مسلمانان سگ را نجس می دانند.

۱. اشاره است به قضیه رژی. رژی عنوان اداره و شرکت انحصاری موسوم به «شرکت شاهنشاهی تنباکوی ایران» Imperial Tobacco Corporation of Iran است که امتیاز آن در رجب ۱۳۰۷ (۸ مارس ۱۸۹۰) در صدارت میرزا علی اصغر خان امین السلطان... و برای مدت پنجاه سال به یکی از اتباع انگلیسی موسوم به ماژور تالبوت Talbot و شرکای او... واگذار شد. شروع مقدمات اجرای این امتیاز با مخالفت علما و تجار و بعضی رجال ایران مواجه و حکم تحریم دخانیات صادر شد، و عاقبت این قرارداد در ۲۶ ژانویه ۱۸۹۲ (۲۵ جمادی الثانی ۱۳۰۹) رسماً لغو شد. غرامت هنگفتی هم (با استقراض از خارج) به کمپانی پرداختند. «نقل کوتاه شده از: مصاحب، ذیل "رژی"»

۲. مرحوم حسین محبوبی اردکانی به نقل از افضل الملک نگارنده تاریخ افضل نوشته است: «حماقت کمپانی و مدیر بلژیکی کارخانه قندسازی ایران (در کهریزک) این است که در دو فرسخی تهران کارخانه ساخته قندش را به تهران می آورند نه مثل قند روسیه وجه گمرک دارد و نه سی منزل و بیست منزل به مکاری کرایه می داد... با این حالت او هم قند خود را مثل قند روسیه به قیمت یکمن پنجهزار به فروش می رساند....»

«باری این کارخانه قندسازی که من شرح وقایعش را در ضمن سنه هزار و سیصد و پانزده نگاهشتم اقتضاح و عدم پیشرفت کارش در سنه هزار و سیصد و هفده معلوم شد و ضرر کرد و کارخانه اش خوابید و اختلاف و ناحق گویی کمپانی بلژیکی به (زارعان) ایران که مستأجر و چغندر کار او بودند معلوم شد... به دولت عارض شدند. طرفین به محاکمه جناب ناصرالملک

مسلمانها دست کم سه بار در روز نماز می‌خوانند. در راه سفرم به اصفهان می‌دیدم که در کشتزار یا برکنار رودخانه همین که وقت نماز می‌شد همه دست از کار می‌کشیدند، (به نماز برمی‌خاستند) و به سجده می‌افتادند و به سوی قبله نماز می‌گزاردند. نوکرها هم در این وقت توی اتاق می‌آمدند و چند دقیقه به نماز می‌ایستادند. نیز، به دلیل این اعتقاد، بسیاری از مردم از نوشیدن مسکرات خودداری می‌کنند. ایران خاستگاه شراب انگور است، و شراب شیراز از نظر تاریخی شهرت دارد. اما امروزه کیفیت آن به طور قابل ملاحظه‌ای تنزل کرده است. ایرانیان قدیم شراب خوشگوار اینجا را به چین و اروپای غربی صادر می‌کردند، اما حالا به علت منع دین محمدی شراب نوشیدن در این جا تقریباً متروک است. این هم طنز تاریخ است.

در ایران این افسانه هست که جمشید، شاه اساطیری، خوشه انگوری را از روی اتفاق چندی نگاهداشته بود تا فاسد شود. شاه بانوی او آب این میوه تخمیر شده را نوشید، چون از بیماری سخت رنج می‌برد و خواست تا خود را از رنج زندگی برهاند. با چشیدن این شراب، آن را بسیار خوشگوار یافت، و به زودی به حالی میان خواب و بیداری افتاد و بیماری و دردش چنانکه گویی آن را از یاد برده باشد از میان رفت. شراب ایران از اینجا پیدا شد. اما چون، اسلام شراب را منع و تحریم کرده است، امروزه به ظاهر از این محصول عالی پرهیز می‌شود، اما در واقع مردم شراب شیراز را دوست دارند و می‌نوشند.

→ راضی شدند... از ایشان شنیدم که اظهار عجز می‌کرد و می‌گفت اگر بگویم حق به جانب ایرانی است سفیر دولت خارجه از ایران می‌رنجد. اگر بی انصافی کنم و بگویم حق به جانب مدیر بلژیک است این ایرانیان با دیدن ضرر به محضر علماء اسلام حاضر شده متحصن و ملتجی می‌شوند...

«به هر صورت مبارزه با شرکت و کارخانه و محصول آن شروع شد و شایع کردند که «...چون قند کهریزک به وسیله استخوان مرده سفید می‌گردد مصرف آن بر مسلمانان حرام است»، و مراد از استخوان مرده زغال حیوانی است.» (تاریخ مؤسسات تمدنی جدید در ایران، ص. ۳: ۳۴۴ و ۳۴۵).

مانی و دین او

آیین عمده‌ای را که پس از تعالیم زرتشت در ایران ظهور کرد، دین مانی دانسته‌اند. این آیین را (در زبانهای دیگر) به چند نام می‌خوانند.^۱ کسانی می‌گویند که رسم «فوتومانی» در عصر خدایان (اساطیری) در ژاپن، از این آیین و نام آن برآمده است.^۲ مانی پیامبر (تولد: ۲۱۵، مرگ ۲۷۶ م.) در سده سوم میلادی می‌زیست، و در اوایل روزگار پادشاهی شاپور اول ساسانی (که در سال ۲۴۲ یا ۲۴۳ برنشست) نام و آوازه یافت و در دربار نفوذ پیدا کرد، اما پس از چندی شاپور با او بی مهر شد و او را راند، و مانی به هند و تبت و چین رفت و آیین خود را در این سرزمین‌ها تبلیغ کرد. مانی در سال ۲۷۲ میلادی (پس از درگذشتن شاپور) به ایران بازگشت (و هرمزد جانشین شاپور وی را گرامی داشت). از آن پس، مانی آیین خود را بیشتر میان مسیحیان بین النهرین تبلیغ و ترویج می‌کرد، و اصول و تعالیم مانوی که او بنیاد نهاده بود به زودی پیروان بسیار یافت.

آیین مانوی تلفیقی از عقاید زرتشتی و عیسوی^۳ (و بودایی و یونانی) است، و اصول عقاید آن همانا ترکیب عالم از دو عنصر و سفارش به پرهیز از لذات دنیوی است. مانی با این اندیشه که جهان درگیر مبارزه نیکی و بدی است که به پیروزی نهایی نیکی می‌انجامد، میانه‌ای نداشت؛ و بر آن بود که بنیاد عالم بر خوبی و بدی هر دو است و عالم از دو عنصر روشنی و تاریکی پیدا آمده، اما آرزو و امید این

1. Manes/Manichaeus/Manichaeism/Manichaen

۲. Futomāni، گونه‌ای راه پیشگویی در ژاپن باستان، با در آتش نهادن تیغه استخوان کتف گوزن نری که پیشتر خط و نشانهایی بر آن ترسیم شده بود. به تناسب نما و نگاره ترکیدن این استخوان در آتش، خوب یا بد برآمدن فال دانسته می‌شد (فرهنگ تاریخی - جغرافیایی ژاپن، با مشخصات زیر:

Papinot, E.; Historical & Geographical Dictionary of Japan. Tokyo Tuttle. 1972

۳. مهدیقلی هدایت نوشته است: «منع مانی از شراب گواهی است که عیسی شراب نمی‌خورده است.» (خاطرات و خطرات، ص. ۴۷۹)

است که سرانجام روشنی از تاریکی جدا شود و جهان روی آرامش ببیند. مانی (چون وظیفه انسان را تهذیب نفس می‌دانست تا تاریکی را از خود دور سازد، پس) لذات دنیا مانند ازدواج را برای معتقدان نمی‌پذیرفت، و گفت که تکثیر مردم منشأ بدی است.

(پس از شاپور، هرمز پادشاه شد و او پس از چند ماهی درگذشت و برادرش) بهرام اول (۲۷۴ تا ۲۷۷ م.) با مانی سخت دشمن بود و سرانجام مانی را به اتهام الحاد از میان برداشت. پوست تن او را کردند و با کاه انباشتند و بر دروازه زندان شهر گندی شاپور (شهری که شاه شاپور نزدیک کازرون در ایران بنیاد کرد، و امروزه دیگر برجای نیست) به نمایش گذاشتند. هنوز هم در آن سرزمین جایی که «دروازه مانی» خوانده می‌شود مانده است.

این شیوه اعدام (کشتن و کاه در پوست کردن و به دار آویختن) را گویا درباره والرین امپراتور (روم) هم که اسیر لشکر ایران شده بود به کار بردند. روایتی افسانه‌ای می‌گوید که پوست او را (جدا کردند و) نگاه داشتند.

آیین مانی با کشته شدن بنیادگر آن از میان نرفت، و در گذر چندین قرن در عالم پراکنده شد و تا بابل و روم و فرنگ هم گسترش یافت. از سوی شرق نیز در سمرقند و آسیای میانه، چین و تبت منتشر شد. در اسناد یافته شده در حفاری خاک ایالت شینچو در چین شواهدی هست در اثبات منتشر شدن این آیین در اینجا. اوگوستن مقدس^۱ پیش از پذیرفتن دین مسیح چند سالی پیرو آیین مانی بود. مسیحیت و

۱. Saint Augustin، «کشیش هیپون Hippone (نزدیک شهر Bone) پسر سنت مونیک Saint Monique که در سالهای ۳۵۰ تا ۴۳۰ م. می‌زیست. پس از جوانی ای پرحادثه، بر اثر موعظه سنت آمبرواز Saint Ambroise هدایت شد و از مشهورترین آباء کلیسای لاتینی گردید. آثار عمده او عبارتند از: شهر خدا (La Cite de Dieu) و اعترافات (Les Confessions). وی حکیم الهی، فیلسوف، و عالم اخلاقی بود، و می‌کوشید که نحله افلاطونی را با معتقدات مسیحی و عقل را با ایمان موافق سازد» (معین، فرهنگ فارسی).

اسلام از مانویت اثر پذیرفت، اما امروزه خود این آیین دیگر پیروانی ندارد.

آیین‌های دیگر

مدارا و تساهل با پیروان آیین یهود و دین مسیح در این نواحی (ایران و پیرامون آن) مرسوم است. یهودی در ایران به خصوص در میان عتیقه فروشان بسیار است. کلدانیان یا آرامنه مسیحی هم هستند. کسانی از اینان دنباله‌رو مذاهب کاتولیک رومی، و شماری از آنها پیرو مسیحیت یونانی (ارتدوکس) و عده‌ای اهل دیگر مذاهب عیسوی مطلوب خود هستند. این مطالب را که خواننده می‌داند باز برای تأکید یاد کردم. بیرون از این دین‌ها، فرقه‌های بهایی است. این آیین را در میانه سده نوزده، فرزند خانواده بازرگانی از شیراز به نام بهاء بنیاد کرد. او هنگامی که فقط بیست و پنج سال داشت مدعی شد که از سوی خداوند به او وحی شده است، و خود را پیامبر خواند و در همه زندگیش دچار آزار و محنت بود. این آیین نوساخته امروز در دنیا منتشر شده و بهائیت تبلیغ گسترده می‌شود و همه جا پیروانی یافته است؛ اما در خاستگاهش، ایران، چندان شکوفا نیست، و گمان دارم که گروندگان پنهانی به آیین و آداب خود رفتار می‌کنند. اما در واقع مؤسسه‌های آموزشی، مانند مدرسه متوسط، که مُعمرین بهایی بنیاد کرده‌اند، هست. پیداست که بهائیت آئینی شکوفا نیست، اما نفوذ بسیار دارد.

هنر ایران

قالی ایران

قالی ایرانی از قدیم‌ترین صنایع و هنرهای این سرزمین است و دیرینه آن به روزگار کهن می‌رسد. به گفته محققان، شیوه بافت و رنگ آمیزی و دیگر ویژگیهای قالی ایرانی از پنج هزار سال پیش تا امروز چندان دگرگون نشده است. اما از آنجا که فرش امروزه در تأثیر تعالیم دین محمدی واقع شده، طرح و نقشه آن تغییر یافته است. با این همه، چنان که درمبحث معرفی تعالیم اسلام یاد کردم، باید میان دوگونه طرح (به تناسب تأثیر عقیدتی در آن) تفاوت بگذاریم: یکی طرحی که خاص نواحی و بافتندگان شیعه است، که نقش‌هایی مانند حیوان و درختان، گل و گیاه طرز چینی، نقش اسلیمی، نقش پیچان و گرداب نما، و خط‌های درهم و متقاطع دارد؛ و دیگر نقش‌های هندسی مرسوم سنیان، با پیوند و ترکیب زاویه و خط و مکعب و هشت‌گوشه و نماهای هندسی دیگر. قالی بافته ترکمان‌ها که در اروپا و امریکا خواهان بسیار دارد نمودارگونه دوم است.

مشهورترین نقش قدیم ایرانی در قالی «درخت زندگی» و «فردوس» است. برابر

یک نظریهٔ افسانه مانند، این طرح یادگار روزگار ساسانیان است و آوازهٔ آن در همان ایام به غرب اروپا هم رسیده بود. گفته‌اند که هنگامی که سعد (وقاص) عرب از بغداد آمد و پایتخت شاه خسرو را گرفت، از غنایمی که به چنگ آورد فرشی بود ابریشمین و به طول بیش از شصت متر با طرحی از نمونهٔ ساسانی، که جویبار روانی را نشان می‌داد. در این قالی، زمین با زمینهٔ زریفت، برگها با ابریشم و گل‌های گوناگون با جواهر نشاندن بر زر و سیم نموده شده بود. نیز چند قالی کهن با یک نمونه نقش و طرح که تا به امروز بازمانده به تحقیق رسیده که به سفارش یا برای شاه عباس بافته شده بوده است. از روزگار قدیم ساختن طرایف برای پادشاه یا صدراعظم با طرح و نقش خاص به یک نمونه منحصر می‌شد، و ساختن مشابه و نظایر آن هرگز مجاز نبود. امروزه هم در میان قالیهایی که آن را شاهکار و عتیقهٔ چشم‌گیر می‌گویند، تقریباً نمی‌توان دو قطعهٔ همانند پیدا کرد. از این رو در این روزگار این نمونه‌ها از پایهٔ صنایع دستی فراتر رفته و در زمرهٔ آثار نفیس هنری به شمار است. در مقایسهٔ آثار هنری می‌بینیم که چون هنرمندان آن روزگار جدیت، دقت و ظرافت در کار داشتند، قالی بافتهٔ آنها از آثار ممتاز هنری است.

در قالی نقش بهشت شاه عباسی، که از ابریشم بافته شده است، جویی پهن و پرآب (در میان سبزه و گل) روان است و جویباری آن را قطع می‌کند، و بدینسان این نقش به چهار بخش جدا می‌شود. در میان نما، سرایی کوچک دیده می‌شود. در چشمه‌سار چهار پرنده که نمایی آمیخته از لک لک و طاووس دارند آب تنی می‌کنند، و در میان درختان سرو و صنوبر درختان میوه اینجا و آنجا شکوفه کرده است. پرندگان افسانه‌ای به هم نوک می‌سایند. گل‌های لاله، که در حاشیه کار شده، به جویبار سایه انداخته است؛ و نیز درختان در بیشهٔ انبوه^۱ و در گوشه و کنار سبزه‌زار و کوی و گذرهای پهن و باریک میان آن، نقشهٔ قالی را پر می‌کند.

۱. در ژاپنی «شین زان»، به معنی کوهسار پر درخت ترسناک؛ بیشهٔ انبوه کوهستانی که کسی پروای رفتن به آنجا را ندارد.

یک قالی قدیم ایرانی که انگلستان به داشتن آن در گنجینه ملی خود می‌بالد، در موزه ویکتوریا و آلبرت^۱، شاهکاری است که از یکی از اماکن مهم ایالت آذربایجان نزدیک دریای خزر، از مقبره (شیخ صفی) در اردبیل، آمده است. این قالی در عصر شاه طهماسب (اول) صفوی (حدود سال ۱۵۴۰ م. / ۹۴۷ هـ.) بافته شده، و خوب پیداست که نقش و نگار ابری خاوری^۲ این قالی از چین اثر پذیرفته است، و می‌گویند که نمونه عالی‌ترین فن بافت و طرح قالی ایرانی است.

از ویژگیهای قالی ایران این است که نما و نقشه آن به تناسب روستا یا قومیت بافته‌اش فرق دارد. کسی که تا اندازه‌ای با این نقش‌ها آشنا باشد، می‌تواند به دیدن قالی به یک نظر دریابد که محصول کجا است. نقش و نگار گل‌ها و پرندگان ظریف و زیبا در بافته‌های کرمان، یا رنگ‌آمیزی شاد و دل‌انگیز قالی ترکمان و ویژگیهایی از این دست نمودار جای بافت قالی است. در هر کدام از نواحی ایران، رنگ زمینه قالی اصالت خود را دارد، و تقلید از جای دیگر نیست. از کردستان در غرب تا خراسان در شرق ایران، بافته هر جا ویژگی و امتیاز خود را نشان می‌دهد. قالی ایرانی چون سراسر دست بافت است، در هر خط و نقشه و طرح آن و در عناصر و موادش کمی ناهمواری یا یکدست نبودن پیداست. قالی اثری نیست که آن را با گونیا و خط کش بسنجند. در توضیح و توجیه این ناهمواری و کاستی می‌گویند که این حاصل طبیعی خطای باصره است، و نیز اجتناب دانسته و فهمیده از تقلید و شبیه سازی در رنگ و طرح آن. هم برای دورکردن چشم بد، اندکی نقص و ناسازی در کار می‌گذارند. باز، اجزاء نقشه قالی، حیوان‌ها و درخت و گل و گیاه آن، هر یک حالت نمادین و معنی خود را دارد.

قالی ایران به اندازه‌های گوناگون بافته می‌شود، و نام آن به تناسب کاربردش فرق می‌کند. قالی معمولی را «فرش» می‌گویند. فرش دیگر «نمد» است که زیراندازی

1. Victoria & Albert

۲. در اصطلاح چینی - ژاپنی به معنی ابر مبارک یا ابر خجسته است.

است به پهنای یک نازبالش کوچک، که آن را هنگام نماز خواندن بر زمین می‌گسترند و در سجده، پیشانی را به آن می‌رسانید. «ساروق» و گلیم در اندازه کمی از نمذ بزرگتر است، و آن را به انگلیسی rag می‌گویند. روش بافتن قالیها یکسان است. نخ را می‌ریسند (پود)، و به دار می‌کشند؛ و چون نقش قالی قرینه است بافتن آن را از میان شروع می‌کنند و به طرف کنار قالی یا دار می‌روند.^۱ رنگ قالی گیاهی و طبیعی است و (پشم را) با رنگ نباتی با دست رنگ می‌کنند، پس آفتاب هم که بخورد رنگ نمی‌بازد و باد و باران هم رنگ آن را نمی‌برد، و با گذشت سالیان پیوسته بر جلای آن افزوده و گرانبهاتر می‌شود. چنین است که ارزش قالی خوب با کهنگی اش نسبت مستقیم دارد. پس از پیدا شدن رنگهای صنعتی، به کار رفتن آن (در رنگ آمیزی پشم) یک چند شهرت و ارزش قالی ایران را تنزل داد. اما پس از برنشستن پادشاه کنونی در بازرسی کیفیت قالی سختگیری شد، و اگر رنگ صنعتی در آن به کار رفته باشد از صدورش جلوگیری می‌کند. سازنده‌ها هم می‌کوشند تا در قالی به روش قدیم از رنگ گیاهی استفاده کنند.

قالی را بیشتر در کارگاههای کوچک خانگی می‌بافند. برای بافتن هر قالی چهار یا پنج کودک و نوجوان را پای دار قالی به کار و می‌دارند. یک سربافنده کنار آنها می‌نشیند و راهنمایی‌شان می‌کند. دقت می‌شود که هر بند انگشت از کار دست کم چهل و چهار یا چهل و پنج گره داشته باشد. این است که به سر رساندن کار بافتن یک قالی ده ذرعی بیش از یک سال می‌کشد. پس می‌توان دریافت که چرا قالی این اندازه گران است.

این روزها باز آفرینی مشابه شاهکارهای قدیم قالی کم کم به توفیق می‌انجامد. از سویی هم بهره‌کشی (از نیروی کار خردسالان) با دستمزد بسیار نازل ده تا پنجاه

۱. شرح کازاما در این موضوع، تخصصی نیست و مبهم است. اینجا به احتمال، منظور این است که دو بافنده از میان به زدن گره قالی شروع می‌کنند و هر کدام به یک کنار پیش می‌رود.

"سن"^۱ در روز، قابل تأمل است. اما از آنجا که سطح زندگی عامه پایین است، هنوز مردم به این گونه مسائل اجتماعی توجه ندارند، خاصه که در ایلات قالیبافی کار جنبی شان است و برای روستا نشینان وسیله کسب درآمد اضافی ناچیز و کمک به معاش فقیرانه آنها. امروزه در شهرهای بزرگ مانند اصفهان و کرمان بیش از پیش در کارگاههای وسیع و به روش جدید قالی می‌بافند، و دیگر قالی‌ها همچنان که در قدیم محصول فرعی مردم روستانشین است. به تازگی آلمانی‌ها و دیگران دستگاههای ماشینی برای بافتن فرش شبیه قالی ایرانی ساخته‌اند. اما تفاوت این فرش‌های ماشینی با قالی دستباف ایرانی مانند اختلاف آهنگ نواخته شده با پیانو و پیانولا^۲ است، و به راستی به هیچ روی با هم قابل مقایسه نیست.

قشون ایران

نیروی لشکری ایران برابر اصلاحات نظام سربازگیری که از دوره وزارت جنگ رضاشاه بر پایه استوار بنیاد شد، بر اساس خدمت وظیفه عمومی که با وضع قانون نظام اجباری در سال ۱۹۲۵ برقرار شد، تشکیل یافت.^۳ ایجاد این ارتش و تسلیحات طرز جدید در این کشور، البته کاری بزرگ و بی سابقه بود و نیز کمال مطلوب، و نتایج چشمگیر از آن انتظار می‌رود. اما این قانون هنوز به طور کامل به اجرا در نیامده است، چون در ولایات ایل‌ها و مردم چادرنشین و اهل کوچ هستند و نسبت به احضار مردان جوان به خدمت نظام در سراسر کشور نگرانی و بی‌قراری نشان

۱. "سن" واحد قدیم پول ژاپن: پول سیاه. هر یکصد سن معادل یک "ین" بود.

۲. Pianola مانند پیانوی الکترونیکی امروز، نوعی پیانوی خودکار بود که در سالهای دهه ۱۹۲۰ رواج داشت، اما با رونق گرفتن گرامافون و صفحه موسیقی، بازار آن از گرمی افتاد.

۳. «قانون نظام اجباری (وظیفه) در ۱۶ خرداد سال ۱۳۰۴ تصویب شده و مقدمات اجرای آن تا اواخر سال ۱۳۰۶ به تأخیر افتاده بود» (گلشائیان، ص ۱: ۱۸۹).

داده‌اند. به تازگی هم قانون ثبت احوال اعلام شد^۱، اما مدتها خواهد کشید که این قانون (و خدمت وظیفه) به طور سراسری و یکسان در کشور اجرا بشود. قانون نظام وظیفه مردانی را که به بیست و یک سالگی رسیده‌اند به خدمت سربازی فرا می‌خواند، که دوره زیر پرچم آن دو سال و دوره ذخیره و احتیاط هفده سال است. استثنای معافیت از خدمت و تعویق در آن هم پیش بینی شده است، و از این نمونه است، تعویق یا تأخیر در خدمت جوانهایی که سرگرم تحصیل اند.

امروزه ایران کاملاً زیر حکومت استبدادی لشکری است، حال آن که وجود مجلس، نمود نظام (به ظاهر) پارلمانی است. اما قدرت "مجلس" رفته رفته می‌کاهد و به اقتدار دستگاههای لشکری افزوده می‌شود. درباره همه امور نظامی و افراد قشون، پادشاه رأساً تصمیم می‌گیرد، و هم او فرمانده کل قوا است. شاه خودش نظامی است و ریاست واقعی ستاد ارتش را هم دارد. در نتیجه این وضع، نظامیان در جامعه امتیاز و موقع برتر دارند؛ چنان که قانون مالیات بر درآمد که به تازگی و برای نخستین بار در ایران وضع شد، انواع مالیاتها را با ضریب تصاعدی پیش بینی کرده است، اما نظامیان از همه این مالیات‌ها معاف شناخته می‌شوند. نیز فرماندهان لشکری که از وابستگان و معتمدان پادشاهند مقامهای مهم مملکت را از هرگونه احراز می‌کنند، و امروزه بر سیاست داخلی و امور کشوری ایران هم تا اندازه‌ای حکومت دارند.

اکنون قشون ایران حفظ امنیت داخلی را به زحمت تأمین می‌کند. اما در بیابانها و کوهستانهای نواحی مرزی نزدیک به سه میلیون چادر نشین هستند و خانها و رؤسای این قبایل از گذشته، همچون فرمانده نظامی و فرمانروای محلی ایالتی در چین، مردان رزمنده خود را داشتند و مطیع فرمان حکومت مرکزی نبوده و زیر بار باج و خراج (مالیات) نمی‌رفته‌اند، و در جای حکمران مستقل در ناحیه و شهر

۱. قانون سبج احوال در ۱۴ خرداد ۱۳۰۴ تصویب شد (هدایت، خاطرات و خطرات، ص ۳۷۰).

حوزه اقتدار خود مسلط و صاحب نفوذ بوده‌اند. اما پس از حکومت یافتن سلسله تازه (پهلوی)، خانهای قبایل به تدریج در حیطه قدرت سیاسی مرکز درمی آیند و در نتیجه، پیوسته ناراضی و شاکی بوده‌اند و با این سلسله دشمنی می‌ورزند. در این وضع، جلوگیری از سرکشی و قیام آنها برای قشون ایران کار بسیار دشواری است، به خصوص که افراد این قبایل بیش از سربازان قوای دولتی - که بیشتر از اهالی آبادیها و شهرها هستند - با وضع و موقع محل و کوره راهها و کوهستانها آشنایی دارند و (در عملیات حمله و گریز) به آسانی پدید می‌آیند و باز پنهان می‌شوند، و همه مردانی ورزیده و خوش بنیه‌اند و در تیراندازی چابک دست. پس برای قوای دولتی حریفی بسیار سرسخت‌اند. با این همه، از آغاز حکومت یافتن پادشاه کنونی، داشتن اسلحه به تدریج سخت قدغن شد، و در نتیجه قبایل هم رفته رفته مضیقه اسلحه و مهمات پیدا کردند، و انجام وظیفه و پیشرفت کار قوای دولتی آسانتر شده است.

پس از برنشستن پهلوی، قشون کشی و عملیات عمده نظامی حدود پنج بار بوده، همه برای سرکوبی قبایل محلی، و هر بار تقریباً با موفقیت به انجام رسیده است.^۱ در پی هریک از این درگیریها، اسلحه قبایل مصادره شد تا بار دیگر به مقاومت برنخیزند، و در عین حال در پاره‌ای موارد تدبیر متفرق ساختن قبیله‌های سرسخت و نافرمان با کوچاندن آنها به جاهای گوناگون برای جلوگیری از تجمع دوباره‌شان به کار گرفته شد. برای نمونه، در سال ۱۹۳۰ طوایف لر را که در لرستان متمرکز بودند به مرکز ایران کوچ دادند و هزاران تن از آنها را پراکنده ساختند. این طوایف لر، شر و لجوج بودند و سالیان دراز با کارهای خود حکومت مرکزی را به تنگ آورده بودند. نیز، رؤسای قبایل و طوایفی که سرکوب می‌شدند در جای

۱. به احتمال، اشاره است به طغیان اسماعیل آقا سمیتقو در آذربایجان، شورش شیخ خزعل در خوزستان، شورش ترکمن‌ها در ترکمن صحرا و خلع سلاح آنها، غائله جنوب توسط انگلیسی‌ها و قیام عشایر جنوب. (ه.ر.)

گروگان در تهران توقیف و زیر نظر بودند. بعضی از سران قبایل درجه یک ایران هم اعدام شدند، چنان که در ماه هفت سال ۱۹۳۱ م. درباره کسی مانند سمیتقو که رئیس بزرگ طوایف و سواران گرد نزدیک شمال قفقاز بود، این تدبیر در کار آمد، هرچند که این کارها بر نفرت قبایل (از دولت) می افزود.

کشیده شدن راههای شوسه و راه آهن که جابه جاشدن قوای نظامی را آسان و سریع تر کرده، به نیروهای دولتی قدرت مقابله بیشتر داده است. یکی از این راهها، جاده ای است میان دزفول و خرم آباد که ساختمان آن به تازگی به انجام رسید. این جاده از میان لرستان می گذرد و می تواند نفربرها و وسایل نقلیه نظامی را به سهولت و سرعت جابجا بکند. خط آهن میان دزفول و بندر شاهپور (که پیشتر خورموسی نام داشت)^۲ هم، که بخشی است از راه آهن سراسری شمال به جنوب ایران، کشیده شده، پس سرکوب کردن ایلات جنوب آسانتر شده است. اما ایلات در نواحی کوهستانی زندگی می کنند و این نواحی مساحی و نقشه برداری نشده است و نقشه

۱. مهدقلی هدایت در خاطرات و خطرات نوشته است: «در بهار ۱۳۰۱ دست به خلع اسلحه ایلات گذارده اند. مقدم دفع شر اسماعیل آقای شکاک است. نظامیان موفق شدند چهریق را از تصرف اسماعیل آقا درآورند. خودش به خاک ترکیه فرار کرد. ۲۰ اسد ۱۳۰۱». (ص. ۳۵۱) (سال ۱۳۰۲) «تعقیب اسماعیل آقای سمیتقو که کانون فساد اکراد است ادامه دارد و خلع اسلحه از اصول مهمه برنامه است، چه در شمال چه در جنوب». (ص. ۳۶۱) «(اسفند ۱۳۰۷) ایلات نزدیکتر به مرکز: بختیاری، قشقایی و شاهسون، تا درجه ای تحت تمکین درآمده اند. عربستان هم پس از کوتاه شدن دست خزعل که در تحت حمایت پادشاه انگلیس در تهران است تابع وزارت داخله است. تصفیه بلوچستان در جریان است. دوست محمدخان که سرکشی می کرد و به تهران آمده تحت نظر بود موفق به فرار شد در ثانی به بند افتاد و از بند حیات جست (۲۶ دی. ۱۳۰۷)... در این اوقات اسمعیل آقا هم که فتنه آذربایجان بود و به ترکیه فرار کرده بود تأمین خواسته برگشته به تیر غیب مقول شد». (ص. ۳۸۵)

۲. «بندر شاهپور، در خلیج فارس. در شهریور ۱۳۱۴ به موجب تصویبنامه هیئت وزیران نام خورموسی به بندر شاهپور بدل گردید و ابتدای راه آهن سراسری ایران در جنوب و از بزرگترین بنادر خلیج فارس است...» (معین، اعلام)

دقیق آن در دست نیست. نفربرها و ناقل‌های نظامی نمی‌توانند از بیشتر این کوهستانها بگذرند، و ارتش منظم در عملیات خود در اینجا با دشواریهای گوناگون روبه‌رو است، زیرا که افراد آن با این نواحی سخت‌گذر آشنایی و عادت ندارند. پس سرکوبی قبایل شورشی کاری دشوار است. از این‌رو تربیت قوای نظامی و آموزش عملیات کوهستانی و تعلیم سوارنظام اهمیت نخستین دارد.

تعلیم افراد در سربازخانه‌ها و آموزش نظری افسران با جدیت و حرارت دنبال شده، اما آموزش عملیاتی پیشرفت چندانی نداشته و قشون به مانور نظامی در مقیاس وسیع نپرداخته است. با نبودن رسته‌های تخصصی مهندسی و فنی در قشون، که لشکر را پشتیبانی کند، سرکوب کردن قاطع ایلات نافرمان، کاری بسیار دشوار است. قبایل (شورشی) جاده‌های کشیده شده را به زودی تخریب و راه انتقال نیرو و اسلحه را قطع می‌کنند. ضرورت شتاب در سازمان دادن مهندسی ارتش و کارآکردن آن احساس می‌شود. نیز، تشکیلات پزشکی و بیمارستان نظامی و گروه‌های امدادی بسیار نارسا، و تجهیزات رسته موتوری قشون خیلی ناقص است. هر بار در عملیاتی که پیش می‌آید ماشین نفربر و دیگر وسایل حمل و نقل موتوری را از مردم می‌گیرند، و کار را موقه‌چاره می‌کنند. علت فراوان پیش آمدن اختلال حمل و نقل بار و مهمات در لرستان همین است.

در سال ۱۹۳۲ (۱۳۱۱ خ.) شمار افراد زیر پرچم ارتش، نزدیک سی و هشت هزار بود. پادگانها و لشکرهای عمده در سه شهر تهران، تبریز و مشهد مستقر است، و آنکه در تهران است مهمتر از همه و زیر اداره و فرمان مستقیم وزارت جنگ است. در لرستان پنج لشکر و تیپ صحرائی مستقر شده و مرکز آن در خرم آباد است. ارتش ایران حدود سی هواپیمای نظامی دارد که، تا آنجا که می‌دانیم، در این میان فقط ده هواپیما برای عملیات نظامی کارآیی دارد.^۱ همه این هواپیماها روسی است.

۱. در تألیف شادروان حسین محبوبی اردکانی می‌خوانیم: «در سال ۱۳۰۱ فرمان تشکیل دفتر

تا دو سه سال پیش شرکت هواپیمایی یونکرس آلمان، امتیاز انحصاری هواپیمایی کشوری ایران را داشت، و نیز متعهد شده بود که مدرسه هواپیمایی در تهران تأسیس بکند. اما شرکت مرکزی یونکرس در آلمان ورشکست شد و این مدرسه با اجرای طرح دیگری بنیاد گرفت.

دولت در حراست محله‌ها و خیابانها کوشش دارد، سربازانی را که دوره آموزش خدمت زیر پرچم را گذرانده‌اند به پاسداری مکانهای عمومی و کوی و خیابان بگمارد. با این همه، از بنادر جنوب تا مرکز ایران مسافتی بسیار دور است، و بار و اثاثی که در این راه طولانی حمل می‌کنند گاه به ناگزیر دزدیده یا گم می‌شود.

بودجه قشون هرچه باشد وبه هر کیفیت بسته به رأی پادشاه است، مجلس چاره‌ای جز تصویب بودجه پیشنهاد شده برای نظام ندارد. حق امتیاز و درآمد ایران از نفت که شرکت انگلیسی می‌پردازد و در لندن نگهداری می‌شود اکنون به معادل چند ده میلیون ین (ژاپن) می‌رسد، اما با این که به ظاهر گفته می‌شود این دارایی پشتوانه پول ایران - که به ذخایر طلا تکیه دارد - می‌باشد، چنین پیداست که مقامهای نظامی همچنان آزادانه این ذخیره را به مصارف کار خود می‌رسانند. برای نمونه، در ماه مارس سال ۱۹۳۰ (اسفند ۱۳۰۸ - فروردین ۱۳۰۹) مهمات جنگی به ارزش یک میلیون لیتر انگلیس از کارخانه اسلحه سازی براون اشکودا، چکواسلواکی، خریدند. این وسایل شامل تفنگ و دارو و گلوله و مهمات جنگی

→ هواپیمایی در ارکان حرب کل قشون (ستاد ارتش)... صادر شد. پس از آن یک فروند هواپیما از نوع یونکرس که ساخت آلمان بود خریداری شد. در خرداد ۱۳۰۳ نیز فرمان تشکیل هواپیمایی نظامی صادر شد... در سال ۱۳۰۵ ایران هفت فروند هواپیما از فرانسه و پنج فروند از روسیه خریداری کرد... ولی از این دوازده هواپیما فقط دو هواپیما یکی از فرانسه و یکی از روسیه سالم به تهران رسید... در مهرماه ۱۳۱۰ برای اولین بار آموزشگاه خلبانی ایران در مهرآباد و آموزشگاه فنی هواپیمایی در دوشان تپه تأسیس گردید... در سال ۱۳۱۲ با رسیدن هواپیماهایی که به انگلستان سفارش داده شده بود، اولین هنگ منظم نیروی هوایی با سه گردان پروازی و یک قسمت فنی در قلعه مرغی تشکیل شد.» (تاریخ مؤسسات تمدنی...، ج ۳، ص. ۴۹ تا ۵۸)

دیگر بود. با این تفنگ‌ها، پیاده نظام را مجهز می‌کنند. برای تهیه مسلسل‌های تازه و تکمیل ساختمان پادگانها و استحکامات کوهستانی هم هزینه می‌شود، و این همه از محل ذخیره ارزی یاد شده است.

در تهران قورخانه وسیع و فعال هست، و باز در جایی قریب ۴۰ کیلومتری جنوب شرق اینجا یک کارخانه ساخت تفنگ سبک و مواد منفجره بنیاد کرده‌اند. این تأسیسات مهمات سازی همه نسبتاً وسیع است و با کمک کارشناسان آلمانی می‌گردد.

ایران و همسایگان

اگر از نظرگاه نظامی به روابط خارجی بیندیشیم، میان کشورهای نزدیک و پیرامون ایران اتحاد شوروی مهمترین آنهاست. اما از دید همه سویه که بنگریم و بسنجیم قوه نظامی ایران به هیچ روی قابل مقایسه (با همسایگان قوی آن) نیست. سران سیاسی و نظامی ایران تقریباً همه شان در روسیه تحصیل کرده‌اند، و با این که از حکومت شوروی دلخوش نیستند از آن ملاحظه دارند. البته در سراسر ایران، و به خصوص در پایتخت، نفوذ روسیه به طور محسوس قوی است. گاهی از مرز قفقاز خبر می‌رسد که سربازان شوروی از مرز تجاوز کرده‌اند. در ماه آوریل ۱۹۲۹ (بهار ۱۳۰۸) به هنگام انقلاب افغانستان هم روزنامه‌های شوروی جنجال به راه انداختند که قوای ایران به مرز افغانستان تعدی کرده و غرب این سرزمین را اشغال کرده است. وقتی هم که ایران درگیر قیام عشایر فارس بود، تفسیرهای غیردوستانه از سوی مسکو منتشر شد. از نظرگاه نظامی، میانه دو کشور به هیچ روی آرام نیست. این واقعیت که انگلیس در جنوب ایران منافع عمده دارد چشمگیر است، و به خصوص چون عراق و هند با ایران همسایه‌اند بریتانیا به وضع نظامی ایران بسیار حساس است. این شایعه که آشوب و شورشها در ایالت فارس و جاهای دیگر به تحریک انگلیسی‌ها است همیشه هست، و بی پایه و مایه هم نیست. به ملاحظه و

مصلحت نظامی، ایران اکنون تمایل دارد که نفوذ انگلیس را ریشه کن بکند؛ و با این که از هر کشور خارجی اهل فن استخدام می‌کند، کارشناس انگلیسی (در برنامه‌های عمرانی) هیچ ندارد. به تازگی برابر موافقنامه انگلیس و عراق قرار شده است که بریتانیا پایگاه هوایی خود را در خاک عراق نگهدارد. ایران این قرار و مدار را با سردی (و ناخوشنودی) می‌نگرد. نیز ایرانیان لزوماً با جنبش استقلال طلبی هند همدردی دارند.

در ماه ژوئن ۱۹۳۱ (تابستان ۱۳۱۰) که مسأله مرزی میان ایران و ترکیه - که کشدار شده بود - سرانجام داشت به توافق می‌انجامید،^۱ به ناگاه قیام کردهای ترکیه پیش آمد. چون خط مرزی این دو کشور از میان کوه آرارات می‌گذرد، برای دنبال و سرکوب کردن کردهای شورشی لازم آمد که قوای ترکیه وارد خاک ایران بشوند. ترکیه با توجه به نارسایی قوه نظامی ایران، پیشنهاد کرد که در این کار به اتفاق وارد عمل بشوند، و چون ایران با این خواست مخالفت نشان داد به یکباره مناسبات دو کشور بسیار متشنج شد. دو دولت هیأت‌هایی برای مذاکره تشکیل دادند تا موضوع را بررسی و مسأله را حل بکنند. به هر روی، ایران در روابط مرزی با ترکیه و شوروی از نظر نظامی وضع دشوار دارد، و درگیر مسائلی است که برآمدن با آن تدبیر و تلاش فراوان می‌خواهد.

۱. مرحوم مهدیقلی هدایت در این باره نوشته است: «اختلافی در حدود آذربایجان با ترکیه از سابق در بین است. در شهریور ۱۳۰۶ امین باشی محمد شکریک در سرحد مورد حمله واقع شده عساکری مقتول و اموالی منتهوب می‌گردد. مأمورین سرحدی ایران از او پذیرایی می‌کنند. شبیه در تبعیت مرتکبین می‌شود و در آنکارا شکر آبی حاصل. فروغی از جامعه (ملل) مأمور آنکارا شد و سوء تفاهم مرتفع.» (خاطرات و خطرات، ص. ۳۸۱)

«فروغی که از جامعه ملل مأمور آنکارا شده بود عکس شاه را حامل بود. در دی ماه ۱۳۱۰ خدمات خود را در تسویه قضایای سرحدی انجام داده مراجعت نمود. توفیق پاشا وزیر خارجه ترکیه در معیت او به تهران آمد و عکس غازی (مصطفی کمال) را برای پهلوی آورد. در عمارت سردار اسعد از او پذیرایی شد.» (همانجا، ص. ۳۹۲)

روابط ایران با افغانها، با این که این دو ملت تقریباً از یک نژادند، خوب نیست و ایران احساس خوشایند نسبت به افغان ندارد. ایران با نهضت تجدد گرایى افغانستان به ابتکار امان الله خان، جانبداری نشان داد؛ اما با پیشامد انقلاب در افغانستان و قیام و شورش عشایر در ایران، با مرزهایی که بومیان آسان می توانند از آن آمد و شد کنند، میان دو کشور تیرگی افتاد. در جریان آشوب در افغانستان یک باره شایع شد که سربازان ایرانی از مرز گذشته و هرات را گرفته اند، و بیم درگیری نظامی می رفت. اما با آرام شدن اوضاع در افغانستان، روابط دو کشور به حال عادی برگشت. در اصل، افغانستان از نظر نظامی از ایران ملاحظه دارد و با این مملکت همسایه که هم قوه و هم موردش نیست مسأله و معما زیاد دارد، و با بیم و احتیاط به او می نگرد.

هنر ایران

ذوق هنری

با دیدن بقایای تخت جمشید و شوش این حقیقت را آشکار می یابیم که فرهنگ ایران، در سه هزار سال پیش به اوج رسیده بود. اما هنر ایران با آن که در اصل تجملی و زینت ساز است، گرایش بسیار به مفید و کارآمد بودن (در زندگی) دارد. از اصول ثابت آن زیبایی شناسی و گرایش به توازن و تعادل است، که این جوهر طبیعی ایران است. برابر گفته کارشناسان، دیدگاهی که ایران از آن به طبیعت می نگرد پیکره سازانه و سه بعدی نیست. این نگرش یکسره نقاش وار و در سطح است. ایرانی نبوغی کم نظیر در پرداختن نقش و نگار دارد. چنین است که در زمینه صنایع دستی این نبوغ را در مواد و مصالح در دسترس به کار گرفته، و با دلبستگی به نقش و حس دقیق رنگ شناسی چیزهای سودمندی را که مناسب زمانه و اقلیم اوست از کار درآورده و به کمال رسانده است.

در ایران امروز حتی خدمتگاران از زن و مرد حس و غریزه زیبایی شناسی فراوان دارند، و در آراستن میز و خط یادگاری نوشتن (بر در و دیوار و درخت) و مانند آن، ناسازی و ناهماهنگی در کارشان نیست.

از روزگار باستان، از سه هزار پیش تا به امروز، ایرانی ملتی واحد بوده، و کشوری که صنایع و هنرهای دستی را تا به روزگار ما نگهداشته، فقط ایران است. در حوزه‌های تمدنی مانند مصر یا آشور یا یونان، هیچ جا هنر قومی و ملی تا امروز زنده و بر جای نمانده است، درباره فرهنگ مردم ساراسن^۱ هم حال چنین است. هنر و صنایع دستی ایران امروز تنزل کرده، گرچه برابر نظریه‌ای این هم یکی از دوره‌های انتقالی است که در تاریخ بارها تجربه شده است. اما این ملت اینک به تلاشی دوباره برخاسته است تا گذشته پر افتخار را زنده کند و تند به اعتلای پیشین برسد.

مورخان هنری، بیزانس را خاستگاه عمده هنر باختر زمین شناخته‌اند، و نیز تأیید می‌کنند که هنرهای زیبای این خاستگاه از راه روم شرقی با هنر ایران ساسانی پیوندهای نزدیک داشته است. بدینسان ساسانیان سهم درخشانی در رساندن ذوق و زیبایی شناسی شرقی به مغرب زمین و گرفتن مایه‌های هنر و ذوق باختری و آمیختن آن با مایه‌های خاوری داشته‌اند.

هنر معماری

در بناهای ایرانی، از قدیم، تا جای ممکن از مصالح نزدیک و در دسترس استفاده

۱. بسیاری از شرق پژوهان و سفرنامه نویسان قدیم، و از آن میان پلانوکارپینی Plano Carpini، روبروک Rubruk، و مارکوپولو Marco Polo، مسلمانان را به طور کلی (مردم) ساراسن (Saracens) خوانده‌اند. در دایرةالمعارف مصاحب هم می‌خوانیم که این نام را «یونانیان و رومیان متأخر به مردم چادر نشین بیابان سوریه و عربستان، که مزاحم مرزهای امپراتوری روم در جانب سوریه بودند، اطلاق می‌کردند؛ و سپس به عربها، و توسعاً - خاصه در موارد مربوط به جنگهای صلیبی - به مسلمانان به طور کلی اطلاق می‌شد...»

می شده است. امروزه هم در جنوب، برای خانه سازی، سنگ مانند مرمر، به کار می برند، و در شمال ساختمانهای چوبی با بام سفالین زیاد است. شیوه رنگ کردن ستون ها، پیشانی دیوار و زیر بام و جاهای دیگر، گذاشتن بادگیرهای تهویه و خنک کننده برای تابستان، و دیگر ویژگیهای معماری هم چشمگیر است. اسلوب ساخت پنجره های سراها و بناها، که مانند درهای کشویی کاغذ پوش ژاپنی از کف و سراسری باز می شود، و چنان تعبیه شده که از میان اتاق و به راحتی از منظر حوض و باغچه و چشم انداز طبیعی بیرون لذت ببریم، از ویژگیهای معماری ایران است. حتی در خانه های روستایی هم پنجره های بزرگ امکان می دهد که منظره بیرون را برابر چشم داشته باشند.

در تهران، پایتخت ایران، هم چوب و هم سنگ برای ساختمان سازی کم است. پس از آجر، که خشت پخته است، و با کشیدن دیوارهای گلی به سبک قدیم ژاپن که از آمیخته گل و کاه (کاهگل) درست می شود، خانه می سازند. فقط در ساختن خانه های اعیان و مکانهای مهم آجر و انواع سنگ به کار می برند. در همه حال، طرح و ترکیب های تزئینی در بناها. آن را شکوهمند جلوه می دهد. به خصوص ترکیب گنبد و طاقهای قوسی زیباترین نما را می سازد. شیوه معماری این طاقهای قوسی و اجزای دیگر بنا، میراث بیش از سه هزار سال تاریخ هنر ساختمان است. در جایی که بام سنگین است، با ستونهای چوبی شمع می زنند تا از فشار به پایه و دیوارها کاسته شود؛ اما این ترکیب به هیچ روی ناهماهنگی ایجاد نمی کند.

دریلاق شمیران، نزدیک تهران، خانه ییلاقی میان دره و نزدیک رودخانه زیاد ساخته اند، و ما هر تابستان یکی از آنها را اجاره می کردیم. این خانه ها خشت و گلی است؛ اما وقتی که قالی در آن می گسترديم و ائانه را می چیدیم، خانه از هنگامی که خالی بود بسی زیباتر می نمود و تقریباً نمی شد آن را از خانه خالی که دیده بودیم باز شناخت. سفیران خارجی و مردم توانگر و اعیان ایران همگی فصل تابستان را در شمیران می گذرانند. نزدیک اقامتگاه ییلاقی ام خانه مجلل باغ فردوس بود. اینجا

خانه بیلای یکی از دیوانسالاران قدیم بود، اما او به گناهی گرفتار شد و دولت این خانه را مصادره کرد. باغ فردوس حالا به ویرانی افتاده، اما ساختمانی از آن به سبک رنسانس نمونه اروپایی است به کیفیتی که هیچ ناسازی و ناهماهنگی در آن نمی بینیم، و به خصوص آرایش داخلی و کاشیکاری دیوار^۱ و زیرطاقی ها و ترکیب ایوان با بناهای اروپا و امریکا همسری دارد. معمار ایرانی که این بنا را طرح افکند از معماری اروپا الگو گرفته، اما طرح غربی هیچ او را مقید نساخته و نقشه را چنان از کار درآورده است که اگر معماران ساختمانهای دولتی امروزی ما این بنا را ببینند می خواهند از خجالت بمیرند. اتصال دیوار به سقف با انحنا و گرفتن زاویه با گچ بری (به شیوه مقرنس کاری) انجام می شود که شیوه ساراسن^۲ است، با خانه بندی موزون منظم مانند لانه زنبور عسل که گاه با رنگ آمیزی و طلاکاری زینت می یابد. البته شیوه ساراسن را ایرانیان به اعراب آموختند، و این شیوه در ایران دیر زمانی پیش از کاربرد آن در پارتئون^۳ یونان و کولوسوم^۴ در رم بارآمد، و به اصطلاح ستونک پا طاق^۵ ساراسن ابداع شد. ناگفته پیداست که در بناهای ساخته شده از آجر، طاق قوسی و ستونک پا طاق بیشتر کاربرد دارد، و مسلم است که ایران هم از معماری

۱. در متن با حروف هجایی آوانگار ژاپنی (کاتاکانا) Faience (فایانس) نوشته که به معنی ظروف و زینت های ساخته شده از سفال لعاب داده یا بدل چینی (سفالینه لعابدار) است.

۲. Saracen، به معنی مسلمان. به ظاهر، شیوه ایرانی و اسلامی مراد است.

۳. Parthenon نام پرستشگاه بزرگ الهه "پالاس آتنا" که در سده پنجم ق.م. به معماری ایکتینوس در آتن بر پا شد، و از عالیترین ساختمانهای دوران کلاسیک یونان شناخته شده است.» (پرویز مرزبان و حبیب معروف، فرهنگ مصور هنرهای تجسمی)

۴. Colosseum (به فرانسه Kolize) نام آمفی تاتر عظیم روم که در ۷۲ - ۸۰ پ.م. نزدیک انتهای جنوب شرقی فوروم ساخته شد. بیضی شکل و چهار طبقه بود و جای حدود ۵۰۰۰۰ تماشاچی داشت. میدان وسطش جای نمایشهای گلادیاتورها بود. قسمت اعظم آن به جا مانده است، و از پرهیبت ترین آثار قدیمی روم است. (مصاحب، دائرة المعارف)

۵. ستونک پا طاق یا چانه = اندکی پیشگردگی در زیر طاق که به صورتهای مختلف قطار، مقرنس یا ستون نما تزئین می یابد. (مصاحب، دائرة المعارف)

سومریان و تمدن بین‌النهرین سهمی داشت. اما شگفتی برانگیز است که در این مرحله (از تاریخ معماری) فن طاق قوسی و آجربندی کردن از پایین و به سقف رساندن (شیوه طاق گنبدی) هنوز شناخته نبود و این ترکیب پیچیده را بی‌داشتن وسایل دقیق طراحی و اندازه‌گیری و فقط با اسباب و ابزاری که تقریباً به تراز و گونیا محدود بود از کار درآوردند. معماران ایرانی علم هنر ساختمان را نخوانده بودند، اما باز معمار ژاپنی به پایه آنها نمی‌رسد.

در کاخ کنونی گلستان سقف و دیوار با قطعه‌های کوچک آئینه تزئین شده است، به شیوه‌ای که آن را آئینه کاری می‌خوانند و در واقع خاتم کاری با آئینه است. اینجا را تالار برلیان نام داده‌اند، زیرا که آئینه کاری دیوار، آن چنان است که میلیون‌ها قطعه الماس تراش داده پرتالو بر دیوارها نشانده باشند. خانه‌های اشراف و اعیان ایران هم چنین طرح و تزئینی دارد. چیزی که در کاخ گلستان برایم چشمگیر نمود کاشی‌های کار شده بر پیشانی دیوارها است. این کاشی‌های زیبا و درخشان هم چنان که سفالینه‌های لعابدار قدیم از ویژگی‌های روبنای ساختمان‌ها در ایران است. در حمام ساختمان سفارت و اقامتگاه نیز از این کاشی‌ها کار شده بود. یک تکه از این سفالینه‌های لعابدار قدیم چندین هزار تومان ارزش دارد. اما (تازه ساخته آن چندان قیمتی نیست زیرا که) فن ساخت آن امروزه بسیار تنزل کرده است. سر در کاخ و زیر طاق‌ها و دروازه‌ها را همه از این کاشی‌های زیبا کار می‌کنند. می‌گویند که فن و هنر کاشی‌سازی را در روزگار قدیم، مانی از چین آورد. در تاریخ جدید، شاه عباس اول، هنرمندان چینی را به اصفهان و کاشان دعوت کرد. (پیش از آن) در میانه سده سیزده میلادی (هفتم هجری)، هولاگو خان برادر قوبیلای قاآن و سر سلسله ایلخانان ایران^۱ صنعتگران چینی را به این سرزمین آورد. این سفال لعابدار که از ترکیب (هنر محلی با) فن و صنعت چین پدید آمده است امروزه هم کاشی یعنی ساخته کاشان خوانده می‌شود.

۱. مونگکه قاآن، قوبیلای قاآن و هولاگو خان به ترتیب پسران اول، دوم، و چهارم تولوی خان پسر چنگیز خان بودند.

خط، خوشنویسی و کتاب آرایی

زیبایی زیب و زینت‌های ایرانی پس از غلبه دین محمدی به راه‌های گوناگون جلوه یافت. دقت ریاضی عرب با خلاقیت ایرانی درهم آمیخت و در صنایع دستی نمود پیدا کرد. همچنان که در چین و ژاپن، در ایران هم خط و خوشنویسی را هنر می‌شناستند. اما در اینجا اثر قلم را حتی در ساختمان‌ها یا در ظروف چینی و سفالی یا در منسوجات در کار می‌آوردند. شکسته نویسی با حروف عربی در فارسی اثر زیبایی می‌سازد. هنوز هم در ری، نزدیک تهران، سفال لعابدار کهنه از دل خاک بیرون می‌آید. نقش نوشته روی این سفالها به خط کوفی است، و کمی جدیدتر آن به خط عربی. پس پیداست که خط نگاری روی سفال و بدل چینی در هزار و پانصد سال پیش در روزگار ساسانیان فن و هنری بسیار پیشرفته بود.

به تشخیص اهل خبره، از ویرانه‌های کاخهای قدیم سفالهای گوناگون بیرون آمده و این سفالها در هر جا از گونه دیگر است. ازینجا پیداست که هنرمندان آن روزگار همه در پی خلاقیت و ابداع شیوه خود بودند، نه در کار تقلید محض.

به روشنی می‌بینیم که خط زیبا و خوشنویسی برای ایرانیان هنر است، چنانکه کتابهای خطی کهنه یا مجموعه‌های خوشنویسی و مرصع را در گنجینه ااث خانه نگاه می‌دارند. کسانی (از سودجویان) فقط تصاویری را که برای آراستن کتاب در میان برگهای آن است جدا می‌کنند و در خارج (یا به بیگانگان) می‌فروشند. چنین است که کتابهایی که هنرمندان برجسته قدیم نوشته و ساخته‌اند. رفته رفته نایاب شده است، و امروزه این گونه آثار را به سختی و با صرف پول هنگفت می‌توان به دست آورد.

همچنان که در خاور دور، در ایران آثار خوشنویسی قدیم هم هست که قطعه‌های آن، هرچند که پاره یا ناقص باشد، بسیار پربها است. امروزه هم هنرمندان خطاط و خوشنویسانی که در خدمت دولت‌اند حقوق زیاد می‌گیرند؛ اما شمار آنان رفته رفته می‌کاهد و از ماشین تحریر هم زیاد استفاده می‌شود. خوشنویسی هم خود

انواع گوناگون دارد، چنانکه نستعلیق یا شکسته، که مشابه است با "کاشو" یا "گیوشو" در خوشنویسی ژاپن.

همانند خط، تجلید و کتاب آرایی هم از هنرهای زیبای رایج و مشهور است. چرم کشیده شده روی جلد یک کتاب کهنه را که نقش و نگار ظریف و پرکار دارد، در جهان چرم و کار روسیه می‌شناختند، اما معلوم شد که به‌راستی ساخته ایران است. نه فقط در جلد کتاب، که در نقاشی و پرده‌سازی هم هنرورزی و نقش‌سازی روی پوست هنوز استادانه و دل‌انگیز است. در این نقش‌ها و پرده‌دوزیها، با به هم پیوستن پوستها از رنگهای گوناگون اثری چشم‌نواز پدید می‌آید. جز تکه دوزی پوست، هنر آراستن و جلوه دادن پوست یا جلد چرمین با طلا و نقره (تذهیب) هست، که کاری بسیار پرهزحمت و وقت‌گیر است. در گونه‌ای دیگر از تجلید هنری و کتاب‌آرایی هم از رنگ استفاده می‌کنند و به جلد نقش برجسته مانند سایه روشن می‌دهند. نیز نقش‌هایی مانند "ناشی جی"^۱ ژاپن هم هست. گاه بر قاب آیینۀ کهنه هم، چنان که در کتاب آرایی و روی جلد کتاب، کار می‌شود و قاب چرمی رانقش و نگار می‌دهند.

خوشنویسی متن و نقاشی صحنه‌هایی از داستانها و جلد آرایی شاهنامه، سروده فردوسی، نمونه‌اعلای هنر کتاب آرایی است که باز مانده است. به دست آوردن و داشتن فقط بخشی از یک کتاب کهنه نفیس می‌تواند آدم را گنجینه دار (و توانگر) کند.

چینی و سفال‌سازی

با آمدن اسلام، کشیدن نقش موجودات زنده منع شد زیرا که در احکام اسلامی این گونه نقش‌پردازی حکم بت‌سازی را دارد. نیز عقاید اسلامی میدان را برای شعر و هنر محدود کرد، چون از می و مستی نهی شد. اما در روزگار صفویان شاه عباس

۱. گونه‌ای نقش‌سازی روی لاک و ظرفهای لاک‌پوش ژاپنی با طلا و نقره به نگاره‌گلابی، و نیز طرح گلابی مانند در پارچه و منسوج دیگر.

بزرگ بیش از شاهان دیگر جانب هنر را گرفت و منع و نهی دینی چندان سخت نبود و هنر ایران احیا شد.

به همت شاه اسماعیل بنیانگذار سلسله صفوی، (به یک حکم و) در یک روز تقریباً مردم سراسر ایران به شیعه تغییر مذهب دادند. پادشاه (ساسانی) خسرو پرویز و پس از او شاه عباس کبیر حامیان بزرگ هنر بودند. در عهد ساسانیان خسرو پرویز صنعتگران و هنرمندان را از چین فرا خواند، و ظروف همانند طرح و کار چین زیاد ساختند. اما رفته رفته ظروفی که نمودار ذوق و زیبایی شناسی ایرانی است در اینجا درست کردند. نمونه آثار برتر ساخته شده از چینی در دوره جدیدتر [کوزه] قلیان و چیزهایی مانند آن است. چینی‌های ساخت ایران در مقایسه با ساخته‌های چین هم به راستی لطیف و ظریف است. اما ساخته‌های تقلیدی سالهای اخیر در خور توجه و شایان ذکر نیست.

زیارتگاهها و آرامگاههای شاهان و مساجد که در سراسر کشور فراوان است با کاشی و سفالهایی که لعاب روزگار خود را دارد زینت شده است. رنگ مشخص عصر صفوی آبی تند و یژه ایران یا به اصطلاح نیلی (به رنگ سنگ لاجورد) است که در مساجد بزرگ اصفهان و بناهای مانند آن در گوشه و کنار ایران می‌بینیم. این بناها و زینت‌ها آثار هنر قدیم ایران را به امروزیان رسانده است. اما اکنون دیگر نمی‌توانند نظیر این آثار را بسازند.

ساختن نقش و نماهای عالی با سفال لعابدار هم در آن روزگار به اوج رسید. اما این هم از شیوه نگارگری چین اثر فراوان پذیرفت (چنان که شیوه ترسیم ابر خجسته و نقش‌های مانند آن یکسره سبک چینی دارد)، یا که در تأثیر شیوه نگارگری هند شد. اما نقش و نماها بیشتر نماد والایی است از قهرمانان باستانی ایران که داستان آنها در شاهنامه فردوسی آمده است. در این میان صحنه ناسازگشتن دیو سفید هم که به دست رستم از پا در می‌آید هست. اگر پی جوی همانندی برای نابودسازی

دیو سفید در داستانهای ژاپنی باشیم، آن را با افسانه شوتن دوجی^۱ مشابه می‌یابیم، که قهرمان آن مانند رستم پهلوان باستانی ایران است که در همه داستانها (در شاهنامه) پدید می‌آید.

فلزکاری

صنعت و هنر فلزکاری از پیش از روزگار صفویان پیشرفت بسیار کرد. سلاح‌هایی مانند زره، کلاه‌خود، شمشیر و دیگر ابزار از نخستین نمونه‌های این ساخته‌های هنری است. در میان ساخته‌های فلزی و آثار هنر فلزکاری چیزهای سودمند مانند کوزه و گلدان و تشت و دیگر اقلام ااثه خانه با ساخت ممتاز و طرح و نقش‌های گوناگون دیده می‌شود. این هنر نیز پس از برآمدن صفویان به اوج رسید. امروز هم در یک راسته بازار اصفهان صنعتکاران نقش پرداز روی طلا و نقره و مس و برنج و دیگر فلزها، کارگاه و مغازه دارند. در ساخته‌های هنری مسین، شهر دمشق هنوز معروف است. اما روزگاری بود که ساخته‌های شهرهای ایران دست کمی از کارهای دمشقی نداشت. از نمونه این ساخته‌ها دسته شمشیر کهنه و طرائف دیگر است، با چنان زیبایی و ظرافتی که در نظر اول آن را با گلدوزی زیبای ابریشم اشتباه می‌کنند. نیز هنوز می‌توان اینجا و آنجا خاتم کاری ظریف و کلاه خود و سپر زینت یافته با نقش‌های دقیق هنری دید.

ساخته‌های زینتی فلزی که با قلمزنی در سینی برنجی نقش‌های ظریف و زیبا درآورده‌اند، و نیز ظروف نقره که روی آن با مته نقش داده‌اند، هنوز هم چندان گران نیست. هنر ترصیع فلز، که مانند زربفت و با خط‌های طلا و نقره و مس بر زمینه فلز دیگر نقش و نگار می‌اندازند، نیز از طریق اعراب به اروپا برده شد. از صنایع دستی فلزکاری که همه جا می‌شود یافت سرقلیان است. درباره کوزه

۱. دزد یا عتاری در ژاپن قدیم که به هیأت دیوی می‌آمد و چیزهای پربها را می‌ربود.

قلیان پیشتر یاد شد. سرقلیان که جای (آتش و) تنباکو است، کم و بیش به اندازه فنجان چای خوری ژاپنی است که روی آن قلمزنی یا میناکاری کرده یا جواهر نشاندہ اند. روی شماری ازین سرقلیانها صحنه شکار یا رقص یا نقش اسلیمی با قلم یا مینا ساخته یا زمرد و فیروزه نشاندہ اند، که کاری بسیار زیبا و ظریف می نماید. بدل این سرقلیانهای قدیمی امروزه ساخته می شود. اما هنوز می توان در عتیقه فروشی ها سرقلیانهای اصیل قدیمی پیدا کرد. فیروزه که محصول ویژه ایران است برای زیب و زینت های گوناگون به کار می آید. گاهی این سنگ را خرد می کنند (چنان که در ساختن زیور آلات با طرح موزاییک)، آن را حتی در ساختن مینیاتور به کار برده اند. خود در عتیقه فروشی ها سه چهار شاهکار هنری سرقلیان پیدا کردم و گرفتم، که همیشه به جای زیر سیگاری به کار می بردم.

هنوز آثار صنایع دستی می سازند، اما جنبه هنری آن کمتر به پایه ساخته های قدیم می رسد. از روی اتفاق چراغ پایه برنجی کهنه که زیر و بالای ستون پایه اش پیکره سازی شده بود پیدا کردم، و بسیار خوشحال شدم. هرچند که این چندان عتیقه نبود. به موزه های اروپا که برویم می توانیم آثار نفیس صنایع دستی (ایران) را ببینیم. در این میان ساخته های نقره یا مس با طرح و نقش عالی، مانند مجموعه یا سینی بزرگ غذا، یا چیزهای تزئینی و مجسمه های هنری هست.

فن پرداخت فلزات چندان رشد نکرده، اما هنر میناکاری و کاربرد مینا در صنایع دستی از سیصد سال پیش همچنان مانده است. روی مس یا برنج میناکاری - بیشتر به رنگ آبی تیره و لاجوردی - می کنند، که گاه با طلا و نقره کاری آمیخته است. مینای هفت رنگ هم زیاد است؛ اما امروزه مینای هفت رنگ کار اصیل و قدیم کم پیدا می شود.

پیکر تراشی - ساخته های هنری از چوب

نمونه های عالی پیکر تراشی بقایای باستانی نقش برجسته منقور بر دیواره کوهها،

ساخته‌هایی است که در تخت جمشید می‌بینیم. جز اینها، آثاری همچون تکه سفالهای با نقش برجسته لعابدار که از کاخ شوش به دست آمده (گواه تاریخ این هنر است). پیکر تراشی از کهن‌ترین هنرهای ایران بوده، اما به احتمال بر اثر منع تصویرنگاری و پیکر سازی در اسلام، مرمر تراشی در روزگاران بعد چندان پیشرفت نکرده است. فقط‌کننده کاری روی چوب ترقی چشم گیر کرده است، و به خصوص در ساخته‌های خاتم کاری آثار نفیس و زیبا بسیار است. اما صندوق‌های چوبی، یا جعبه‌های ساخته از چوب در ایران امروزه در دنیا در نازل‌ترین سطح است. با این همه، روی این صندوق‌های خش (رختدان یا یخدان) نقش و نگارگیری می‌دهند که نمودار ذوق ایرانی است. گونه‌ای کار موزاییک با چوب هست که آن را در شیراز "خاتم کاری" می‌نامند. در این صنعت دستی، با کنار هم نهادن قطعه چوبهای بسیار کوچک و ظریف و چیدن سی و پنج تا چهل تکه چوب در سطحی به اندازه ۶×۹ میلیمتر (با نقش‌های هندسی) طرح موزاییک زیبایی پدید می‌آورند. در خاتم کاری روی یک تار قدیمی، در سطح ۳ میلیمتر مربع ۴۳۸ تکه ریز خاتم کار شده و نقش هندسی بسیار دقیقی ساخته است. لطف و ظرافت این کارهای ذوقی، چین و شکن موج زر و سیم را بر دریای آرام گرفته در مهتاب بهاری به یاد می‌آورد.

نگارگری

نقاشی و صورت نگاری هم به علت [نهی آن در] احکام اسلامی چندان پیشرفت نکرد. اما در این دوره، نگارگری در هند بیش از ایران ترقی یافت. در ایران از روزگار شاه عباس بزرگ نگارگران با این که در شمار اندک بودند، با کشیدن تصاویری به سبک نقاشی خاور دور که تفاوت دور و نزدیک^۱ در آن نموده نمی‌شد، یا سایه روشن نداشت - نقاشی را پویا نگه داشتند؛ و در دوره متأخر در نقاشی رنگ و روغن

به شیوه اروپا طبع آزمودند. این هنر، چنانکه ازین پس یاد خواهیم کرد، در ایران ترقی چشمگیری یافت.

قلمدان سازی

از هنرهایی که با نقاشی رابطه نزدیک دارد، قلمدان سازی است. برای نوشتن به فارسی، قلم نی و مرکب به کار می‌برند. در قدیم، دیوانیان و همه اهل داد و ستد همیشه قلمدان همراه داشتند. در «صحیفه حزقیال نبی»^۱ از اجزای عهد عتیق (تورات) می‌یابیم که دست کم از سه هزار سال پیش از قلمدان استفاده می‌شده است. از قدیم در خاور زمین، مردم می‌بایست همیشه قلم و مرکب و کاغذ و مهر همراه داشته باشند. امروزه هم در ایران (برای تسجیل اسناد و نامه‌ها) همیشه مهر با خود دارند. مرکب را در دوات فلزی راست گوشه کوچک که سرپوش دارد می‌ریزند، و آن را با قلم در جعبه‌ای همچون تیردان باریک و دراز (= قلمدان) می‌گذارند. این جعبه گاهی فلزی است، اما بیشتر از چوب یا کاغذ فشرده است که رویش را لاک می‌گیرند و به نقش و نگار ظریف می‌آریند. روی قلمدانهای عتیقه، در میان نقش گل و بوته، یک شعر یا عبارت مناسب هم نوشته است، و نیز تاریخ و جای ساخت و ترقیم و تذهیب آن^۲. روی قلمدانهای نفیس قدیم که شاهکار هنری است، هر هنرمند (جعبه ساز و لاک کار و نقاش و مذهب) یک یک نام، امضا و تاریخ کار خود را نگاشته‌اند تا همین چندی پیش، مردم قلمدان به بند کمر یا پر شالشان

۱. Ezakiel/Ezechiel: پسر بوزی کاهن، یکی از چهار پیامبر بزرگ عبرانی (سده ششم ق.م.). وی در یهودیه متولد شد. در سال ۵۹۸ ق.م. بخت نصر او را اسیر کرد و به بابل برد. (معین، فرهنگ فارسی)

۲. از شعرهایی که روی قلمدان می‌نوشتند، این چهار مصراع بود:
این قلمدان را دوات از لعل و مرجان لایق است لیکه از گیسوی یار و زلف جانان لایق است
آب حیوانش مداد و شاخه طوبی قلم بهر عشق نوظطان و جیب جانان لایق است
(کتیرائی، ص ۳۱۰)

داشتند.^۱

بیشتر قلمدانهایی که یافتیم و گرد آوردم به بلندی حدود ۳۰ سانتیمتر و پهنای دو تا چهار سانتیمتر است، و هر دو سر آن انحنا دارد و مانند سر ترن متروی فرانسه گرد است و دو سویش هم در بالا کمی انحنا دارد. جعبه تویی آن مانند کشویی از یک سر قلمدان بیرون می آید، و جای دوات چینی در سر آن است.

می گویند که خوشنویسان درجه یک هم خطهایی بر قلمدان نوشته بودند. نقش زیبا و استادانه روی قلمدانهای بیشتر پرده های عشقی یا صحنه های شکار شاهانه یا داستان سلحشوران و قهرمانان یا گل و پرنده است. این تصویرها (به خلاف پرده های نقاشی) به واقعیت نزدیک است، و طبیعی و گیرا می نماید. آینه^۲ و جعبه

۱. ژاپنهای صاحب قلم هم قلمدان داشتند، که فوده تسوتسو (Fude Tsutsu) نامیده می شد، و آن را میان بند کمر یا در آستین گشاد کیمونوی خود همراه می بردند. بلندی آن به اندازه قلمدانهای ایرانی بود اما ترکیب چپق ماندی داشت، با جا مرکب یا دواتی نصب شده در یک بر آن که سرپوش داشت و باز و بسته می شد. در جوف دسته نی مانند آن (پایین دوات) هم قلم موی ریزی برای نوشتن ساده خط ژاپنی جا می دادند. این قلمدانها را بیشتر از برنج یا ترکیب فلزی دیگر، و با رویه ساده یا با طرح و نقش و نگار ظریف و زیبا و هنرمندانه، و گاه میناکاری شده، می ساختند.

قلمدانهای ایران بیشتر از کاغذ فشرده ساخته می شد، و روی آن را با لاک می پوشانند و نقاشی و گاه تذهیب می کردند. زیبایی این قلمدانها برای هنرشناسان چشمگیر بود. بنجامین نخستین سفیر امریکا در ایران شرحی چند صفحه ای در وصف این قلمدانها نوشته است (ایران و ایرانیان، صص ۸۳-۳۷۹).

۲. کنار قاب آینه، که از چرم می ساختند، این شعر را می نوشتند:

صورت خود چو بنگری، ناز تو بیشتر شود
کاش نمی گذاشتند آینه رو بروی تو
بر قاب آینه مثبت کاری شده می نوشتند

در آینه چون یار عزیزم نگران شد
رخساره زیبایش در آینه عیان شد
زان صورت زیبا که در آینه عیان گشت
انگشت تحسّر همگی را به دهان شد
گفتند ندانیم که این صورت زیبا
از چیست که او از نظر خلق نمان شد

(کتیرائی، ص ۱۱-۳۱۰)

هم با زیب و نقاشی ساخته می شود.^۱ جعبه‌ای را که گویا جای ابزار و اسباب جراحی بوده است یافتیم و گرفتیم. نقش روی آن مانند کار روی قلمدان است، اما نوشته‌اش هیچ تعریف ندارد. با این که به نظر کار ایران می آید، و روی اسباب جراحی نقش و نگار داده‌اند، کلبتین آن (برای دندان کشیدن)، یا اسباب فلزی دیگرش، با ابزار (دقیق) پزشکی نوین مقایسه شدنی نیست.

مینیاتور

مینیاتور بر تارک هنرهای ایران می درخشد. مینیاتور شیوه‌ای یکسره خاوری در نقاشی است، و هر چند که از نظرگاه نگارگری غربی نه فقط فاقد بعد نمایی^۲ که دارای کمبودهای دیگر است، ارزش هنری بس والا دارد.

در مینیاتور هم، چنانکه در پرده‌های طومار مانند نقاشی قدیم ژاپن، گاهی تصویرها چنان ریز و دقیق است که دیدن آن به ذره بین نیاز دارد. بسیار می شود که در نقاشی‌ای به قطع حدود بیست در هفت یا هشت سانتیمتر، ۵۰ و حتی ۱۰۰ کس نموده شده‌اند و با چنان جزءپردازی که خال صورت آنها هم پیدا است. در مینیاتورهایی که صحنه‌های نبرد و مانند آن (شکار و...) را نشان می دهد، هر یک از چهره‌ها به حالت و رفتار دیگر تصویر شده است. موزه‌ها یا مجموعه داران مشهور اروپا و امریکا به داشتن این نقاشی‌های نفیس و کمیاب می‌بالند. اما شمار مینیاتورهایی که امروزه در ایران مانده اندک است. در کتابهای کهنه فارسی، که پیشتر وصف آن را گفتم. هنوز شماری مینیاتور که تاکنون از میان کتاب بیرون نکشیده و

۱. جعبه جواهری کار ایران را، نسبتاً قدیمی و پرنقش و نگار، عتیقه فروشی ژاپنی آورده بود تا شعر رویش را بخوانم. این دو بیت بود:

خالت ز عنبر آمد و مهری بر آن نهاد
از بس نفیس یافت، به جای نهای نهاد

در درج در، عتیق لبث عقد جان نهاد
قفل ز لعل بر در آن درج زد لبث

نفروخته‌اند مانده است. من هم حدود ده قطعه از این مینیاتورها را به دست آوردم. برای داشتن یکی از این مینیاتورها، کتابی کهنه را یکجا خریدم. کار اصیل قدیم در میان اینها دو - سه قطعه بود، و مانده آن آسیب دیده و معیوب یا مرمت شده یا ساختگی و کار جدیدتر است. این کیفیت به یک نگاه فهمیده می‌شود، و در می‌یابیم که هنر صورتگری تا چه پایه افول کرده است.

می‌گویند که قدیم‌ترین مینیاتور از دوره عباسیان در بغداد مانده و متعلق به حدود سال یکهزار و دویست میلادی (حدود ۶۰۰ هجری)، و تأثیر نقاشی بیزانس (رومی) در آن پیدا است. هولاکوخان (نواده چنگیز و) برادر کهنتر منگوقاآن در میانه سده سیزده میلادی (هفتم هجری) به بغداد تاخت و آثار هنر عرب را از میان برد. اما آمدن او (و مغولان)، بر عکس، در هنر ایران اثر مثبت داشت و مینیاتور ایرانی رفته رفته پدید آمد و بالنده شد. شروع این تکوین در ترکستان^۱ بود، و شیوه نقاشی‌ای که در اینجا برآمد و از صورتگری چینی مایه گرفته بود و ارزش هنری والا و گرانبسنگ داشت به سراسر ایران گسترش یافت. چهره‌های نقش شده در مینیاتورهای آن دوره، بیشتر لباس فاتحان مغول در بر دارند و سیمای چینی، و صورت خندان ساده و معصومانه‌ای که به رخسار کودکان مانند است در آن زیاد دیده می‌شود. اسبها هم ریز نقش و از گونه مغولی ترسیم شده‌اند. در سده چهارده (هشتم هجری) که تیمور لنگ ایران را گرفت، این هنر به اوج رسید و استادانی نامور یافت. شیوه این نقاشی و ترکیب رنگها در آن چنان است که چشم را زود به خود می‌گیرد، و پیدا است که هنرمند رمز اصلی گیرایی هنرهای زیبا و تزئینی را یافته است. نیز، در بسیاری از مینیاتورها، کنار هر تصویر، شعری مناسب آن نوشته است. پرده سازان مینیاتور اغلب در ادب هم دست داشتند. شعر نگاشته بر کنار یا میان مینیاتور و نیز زمینه و موضوع نقاشی، زیبایی طبیعت را که در نقش و نما هم

۱. مکتب سمرقند در عهد تیموریان، که در روزگار جانشینان تیمور به هرات رفت.

پیداست - بهتر وصف می‌کند.

از محبوب‌ترین موضوع‌های نقاشی ایرانی، داستانهای عاشقانه مانند خسرو و شیرین، لیلی و مجنون، یا صحنه‌های تاخت و تاز مغولان است. لباس، جواهر، ساز و برگ و سلاح، و حتی خال رخسار هر یک از چهره‌های مینیاتور با دقت و جزءپردازی نشان داده شده است. از چهره‌های رایج در مینیاتور، شاهزاده خانم هندی است که «هندو» خوانده می‌شود.^۱ تخته سنگها در (دشت و جویبار) پرده مینیاتور، با قلم‌موی چینی به روشنی نشان داده شده است. مینیاتور نمونه‌ای از هنر راستین است که نقش آن بر دل و جان می‌نشیند، چنانکه در آثار ستایش برانگیز مکتب رضا عباسی در سده هفده میلادی (یازده هجری). اما نقاشیهای بدلی امروز که فقط تقلیدی است و نمونه بی ذوقی، گرم و گیرا نیست. روشن بینان ایران بر این انحطاط دریغ می‌آورند، و در تلاش‌اند تا این هنر را باز به پایه‌ای که در روزگار کهن داشت برسانند.

نساجی و گلدوزی

پیشتر، شرحی در وصف قالی ایران یاد شد.

منسوجات ایران هم در بافت و گلدوزی و رنگریزی و کیفیت‌های گوناگون فنی و ذوقی، روزگاری؛ اوج رسید. این آثار هنری بر بافته‌های چین در دوره‌های توء و سوء^۲ و پس از آن اثر نهاد.

"نقش" هنری بازمانده که از آن یاد شد، ابریشم گلدوزی شده‌ای است به درازای کمی بیش از شش متر و پهنای حدود چهل و پنج سانتیمتر. این قطعه که به فرش

۱. هندو باید کنایه از سیمای زیباروی شرقی باشد، چنانکه اصطلاح «هفت هندو» هم کنایه از هفت کوكب، هفت سیاره یا هفت ستاره (هفت اجرام) است.

۲. To یا So, To-shin یا Sang، دو دوره از تاریخ چین، در حکومت خاندانهای به همین نامها (سده‌های چهارم و پنجم میلادی).

باریک مانندست از بافته‌های زیبا است که زنان ایران قدیم گونه‌ای پای جامه از آن می‌ساختند.

منسوج محکم اگر چند صد سال هم بر آن گذشته و غبار و ته رنگی همچون خاکستر بر آن پدید آمده و رنگهای گوناگون در آن به توازن و هماهنگی رسیده باشد، همچون سبزه زاری پوشیده از گل‌های پاییزی دل‌انگیز است. اما امروزه دیگر جامه سوزن دوزی شده نمی‌پوشند، و فن سوزن دوزی هم کم‌کم رو به انحطاط رفته است. در قدیم خانمهای خانه که از اندرون بیرون نمی‌رفتند با کاربردن و ابداع فن‌های بسیار به گلدوزی سرگرم می‌شدند. نیز، از کار سخت و هنرمندانه خانمها که فن آن در روزگار ما تقریباً از میان رفته گلدوزی‌ای است با نخ ابریشم سفید روی جانماز یا تن پوشی که بیرون خانه در بر می‌کردند. امروزه نمونه‌هایی از آن مانده، که به گلدوزی و سوزن دوزی کرمانی و کشمیری معروف است. این فن را بیشتر روی ماهوت از پشم و ابریشم کار می‌کنند، و ازین ساخته شال (و سفره) یا پرده می‌سازند. نقش این شال و سوزن دوزیها مانند نگاره "برگ ریزان" در اصطلاح راهبان بودایی یا همان ترنج در سنت هنری ایران است که نمونه‌ای است از سرو، که نشان "جاودانگی" است. زمینه این بافته‌ها سرخ یا سفید است، با طرحهایی به رنگهای ملایم و نقش و نگار دوخته شده بر حاشیه آن. بر روی هم، نقش و نمای این کارها اثر چشم انداز دشت بهاری پرگلی را دارد که دسته‌ای منظم از پرندگان بالای آن در پروازند. ساخت هنری این منسوج و پارچه‌های گلدوزی و سوزن‌دوزی شده رفته رفته کمتر می‌شود، به ویژه که تازگیها مواد صنعتی در ترکیب رنگها به کار می‌برند، که در برابر آفتاب یا الکل ناپایدار است.

روزگاری بود که گلدوزی و سوزن دوزی نفیس ایران که نخ طلا و نقره در آن کار شده بود بر آثار اروپای قرون وسطی برتری داشت. امروزه کار گلدوزی که روح و رایحه هنری آن غنی باشد بسی کمیاب شده، چندان که در گنجینه سلطنتی (ایران) هم جز اندکی ازین نمونه‌ها نمانده است. در این ساخته‌ها نقشهای زیبا و ظریف

هنری - بیشتر بر زمینه مخمل سرخ یا سیاه - آفریده، یا روی منسوج ابریشم آبی یا ارغوانی با طلا و نقره عباراتی از قرآن مجید یا قطعه شعری فارسی یا طرح گل و بوته نشانده‌اند. در خانواده‌های معروف و قدیمی ایران نمونه‌هایی از آثار اصیل و دیرسال این هنر هنوز مانده، که همانندش نزد عتیقه‌فروشان هم کمتر دیده شده است.

موسیقی و نمایش

اسناد کهن ایرانی از قدمت تاریخ موسیقی و نمایش در ایران می‌گوید برابر نظریه مستقر تاریخ‌دانان، موسیقی ایران باستان از راه خاور چین به ژاپن آمد و در گاکاکو،^۱ موسیقی درباری ژاپن، اثر نهاد. این که نام پاره‌ای دستگاه‌های گاکاکو (از

۱. گاکاکو، که بیشتر موسیقی درباری خوانده می‌شود، در جهان موسیقی بی‌نظیر است، چرا که در سایه مراقبت و حمایت دربار ژاپن به مدت سیزده سده تغییرناپذیر مانده و به این اعتبار کهن‌ترین موسیقی دنیا است. حقیقتی بس مهم‌تر این است که گاکاکو نه فقط موسیقی کهن ژاپن را حفظ کرده، که میراث موسیقی چین، کره، شمال آسیا، هند و ماوراءالنهر را نیز به یادگار نگهداشته است. گاکاکو هنگامی بنیاد گرفت که شاهزاده شو توکو، چهره تاریخی محبوب ژاپن و بانی و حامی بسیاری از جلوه‌های میراث فرهنگی و تمدنی این سرزمین، در سده هفتم میلادی شمار بسیاری از موسیقی‌دانان چین و کره را به ژاپن آورد. قطعه‌ها و نغمه‌های گاکاکو از جاهای گوناگون جهان آمده است، و آهنگسازان بزرگ ژاپن نیز ساخته‌هایی الهام گرفته از مایه‌های محلی بر آن افزوده‌اند. سازهایی که در گاکاکو نواخته می‌شود، نیز به قدمت این موسیقی است. سه گونه ساز بادی، و از سازهای زهی چنگ شش تار ژاپنی (واگون)، سنتور سیزده تار ژاپنی (کوتو)، و بریط چهار تار به نام بیوا در این موسیقی نواخته می‌شود. بیوا یا بریط از ایران آمده و نام آن هم مقلوب نام ایرانی این ساز است. از سازهای ضربی این موسیقی کوگو است که با دو ضرب یا چوب نواخته می‌شود و ضرباهنگ آن دیگر سازها را هم‌نواپی می‌دهد. این موسیقی که در سنت درباری ژاپن آئینی مقدس شناخته می‌شد، تا میانه سده سیزده از حوزه دربار بیرون رفته و آوای آن به گوش مردم نرسیده بود. (برگرفته از شرح آمده در منبع زیر: Mock Joya; Things

آسیای) خاوری است، یا نام آهنگی از آن، مانند کای کوتسو (= اویغور) از سرزمین‌های غرب (آسیا) گرفته شده، به خوبی گویای این واقعیت است. موسیقی ایرانی با آن که از موسیقی عرب شد اثرپذیرفت، اما نغمه‌ها و دستگاه‌های خاص ایرانی که احساسهای لطیف را، مانند اندوه فراق، می‌رساند، در آن بازمانده است. از آنجا که موسیقی قدیم یونان نیز چنین حال و هوایی دارد، شاید که این مایه از راه سرزمین‌های تابع یونان قدیم در آسیای صغیر به ایران آمده باشد. الهه ونوس را در یونان قدیم و هم در ایران باستان می‌پرستیدند، و دور نیست که موسیقی در نیایش برای این الهه در این هر دو سرزمین یکی بوده است. به هر روی، جای تردید نیست که شامیسن و نیز شاکوهایچی^۱ هیچ یک از ایران نیامد. اما سازهای موسیقی معمول در مصر و در آشور از راه ایران به خاور دور راه یافت.

نمایش آئینی

(در اساطیر) صحنه غم و فراق آدونیس و ونوس^۲ را سرچشمه رود آدونیس در

۱. شامیسن ساز زهی بسیار رایجی است در ژاپن که در بیشتر مجالس بزم و داستان‌گویی می‌نوازند. گویا این ساز در نیمه سده شانزده میلادی، به احتمال از سیام یا نواحی نزدیک آن، به ژاپن آمد. شامیسن سه گونه ضخیم، میانه و باریک دارد، همه با سه تار، که با قاشق پهنی بر آن می‌نوازند. شاکوهایچی گونه‌ای ساز بادی است برای همنازی با دیگر سازها، که از خیزران ضخیم ساخته می‌شود.

۲. آدونیس Adonis، در دین یونان، معشوق آفرودیت Aphrodite یا ونوس Venus. پس از مرگش به اصرار آفرودیت، خدایان موافقت کردند که سالی شش ماه زنده شود. ازین جهت، هر سال در جشن آدونیا در نیمه تابستان، مرگ و تجدید حیاتش را که نشانه مرگ و تجدید حیات سالانه طبیعت است، جشن می‌گرفتند.

ونوس، در اساطیر رومی، الهه رویش، عشق و زیبایی است. بعدها (قرن ۳ ق.م.) او را با آفرودیت در دین یونان یکی شمردند. در دوران امپراتوری روم، ونوس را به عناوین مختلف پرستش می‌کردند: ونوس زاینده، ونوس مادر آئنیاس، ونوس بارور (بخشنده طالع نیک)، ونوس پیروزگر: بخشنده پیروزی، ونوس گرداننده دل: حامی عفت زنانه. (مصاحب، دائرة المعارف)

کوههای سرزمین سوریه، که آنجا را چشمه عکا^۱ نامیده‌اند می‌شناسند. امروزه این رود را نهر ابراهیم می‌خوانیم. دامنه این کوه خاک سرخ است، و منشأ این سرخی را خون آدونیس، که به زخم دندانهای گراز بر خاک ریخت، می‌دانند. معبد آدونیس هم در اینجا بود، تا که چون امپراتور کنستانتین^۲ به مسیحیت بازگشت معبد و بتخانه را که پرستشگاه خدایان الحادی قدیم بود ویران کرد. در این دور و بر درخت سرو فراوان است،^۳ درخت مقدسی که به سوی ونوس، الهه عشق و زیبایی، سر بر می‌کشید. شاید که ستونهای کاخ مجلل سلیمان هم از تنه این درخت ساخته شد. ستونهای ایوان [مداین] که از یک هزار و چهارصد سال پیش تا به امروز در

۱. عکا Akka (یونانی: پتولمائییس: فرانسه: سن ژان داکر Saint-Jean d'Acre) شهر و دریا بندر، بر پیشانی شمالی کوه کرمل، و بر خلیج عکا (بین عکا و حيفا). در ۶۳۸ م. به تصرف مسلمانان درآمد، و چند بار دست به دست میان مسلمانان و مسیحیان گشت. در ۶۹۰ ه. ق.. (۱۲۹۱ م.) سلطان ملک اشرف آن را فتح کرد و به استیلای مسیحیان بر فلسطین پایان داد. در ۱۵۱۷ عثمانی آن را تصرف کرد. در ۱۹۱۸-۴۸ در دست بریتانیا بود. (کوتاه شده از: مصاحب، دائرةالمعارف)

۲. باید کنستانتینوس دوم Constantinus II، ۳۱۷-۶۱، امپراتور روم، مراد باشد، چون کنستانتینوس اول (امپراتور ۳۰۵-۵۶) و کنستانتینوس سوم (امپراتور ۴۲۱) هر کدام یکی دو سال امپراتور بودند. پس از مرگ قسطنطین اول که امپراتوری او میان پسرانش تقسیم شد (۳۳۷)، حکومت آسیای صغیر، سوریه و مصر به کنستانتینوس و حکومت سایر نواحی به برادرانش کنستانتینوس اول و قسطنطین دوم واگذار شد. پیروزی در جنگ با ایران بر اعتبار کنستانتینوس افزود. قسطنطین در ۳۴۰ و کنستانتینوس در ۳۵۰ کشته شدند، و کنستانتینوس یگانه امپراتور شد. بعد از آن در مغرب اختیارات فراوانی به یولیانوس داد. بعد از شروع مجدد جنگ با ایران به یولیانوس فرمان داد به مشرق بیايد. اما سربازان یولیانوس شوریدند، و او را در مغرب امپراتور اعلام کردند (۳۶۰). کنستانتینوس در ضمن جنگ با ایران در کیلیکا کشته شد و قبل از مرگ یولیانوس را به عنوان جانشین خود معین کرد. کنستانتینوس سخت طرفدار آریانیسم بود، و با قدیس آتاناسیوس کشمکش داشت. (مصاحب، دائرةالمعارف)

۳. سرو در سرزمین سوریه (و بخشی از آن، لبنان امروزه) بومی و قدیم است، و یکی از گونه‌های سرو، سرو لبنان (Cedrus Libani) نام دارد. (← مصاحب، ذیل «سرو»)

ویرانه‌های تیسفون بر جای مانده است هم از این درخت است. سرو در ایران هم زیاد است، و در روزگار باستان به نشانهٔ نیایش به همتای ونوس (یا، ناهید) نشانده می‌شد.

تعزیه در ایران در جای بخشی از آیین عزاداری محرم شیعیان پدید آمده و ساخته شده است. آوای موسیقایی آن مانند صدای کودکان تند و تیز و روشن است، و تا اندازه‌ای شبیه آواز صحنهٔ نمایش چین، که دنبالهٔ کلید سیاه (در موسیقی ونت‌های آن) است. مایهٔ آوازهای امروزی هم که ایرانیان در کوی و گذر می‌خوانند همچون تعزیه خوانی به گوش می‌آید.

تعزیه را، چنانکه پیشتر یاد شد، نامسلمانها پوشیده و پنهان (= از پشت پرده) هم اجازه دیدن ندارند، اما در قدیم از جایگاه سلطنتی و از طاقنماهای بالا، آن را می‌دیدند. این نمایش در تماشاخانهٔ سلطنتی در ارک شاهی اجرا می‌شد. این عمارت تقریباً مانند میدان نمایش رزمی روم ساخته شده و با اثاثه و زینت‌های نفیس ایرانی آراسته شده بود. در میان این بنا، صحنهٔ دایره شکلی از مرمر بود.^۱ بنجامین نخستین وزیر مختار آمریکا در ایران نوشته است که به لطف یکی از

۱. وصف تکیه دولت است. مهدیقلی هدایت دربارهٔ آن نوشته است: «در دههٔ عاشورا در تکیه دولت عزاداری مفصل می‌شد، وزراء و امراء تأسی می‌کردند، و از برای مردم هم فال بود و هم تماشا. مقدمهٔ روضه خوانی می‌شد، سپس شبیه در می‌آوردند. دستهٔ تعزیه خوان معلم در آواز و نقش خود تربیت شده بودند؛ مشهور آنها ملا حسین امام خوان، جهانگیر مسلم خوان بودند، و جمعی پسر بچه‌های خوش آواز. در لباس و ملزومات تجمل بسیار می‌شد. شبها تکیه چراغان بود. انعامها و خلعت‌ها مرحمت می‌گردید. دور تکیه بیست طاقنما است: مرتبهٔ تختانی را وزراء و امراء می‌بستند، مرتبهٔ وسط و فوقانی در پس زنبوری مخصوص حرم بود. در یکی از حجرات شاه جلوس می‌کرد... در تزئین رقابت می‌کردند... از شب‌های آخر شبی ناصرالدین شاه گردش می‌کردند. صاحبان طاقنما پیش کشیها تقدم می‌کردند. یکی از طاقنماها که متعلق به پدرم بود ده روزه هشتصد الی هزار تومان خرج برمی داشت. تکیه اطراف سکو از زنها پر می‌شد، قریب به شش هزار نفر. مردها راه نمی‌یافتند.... (خاطرات و خطرات، ص ۸۷ و ۸۸)

اعیان دولت توانست، این تعزیه را از نزدیک ببیند. در کتاب خاطرات او می‌خوانیم:^۱

«ظهرالدوله - داماد شاه - مرا به این مجلس عظیم و تماشای غریب دعوت نمود... برای من... یقین حاصل شده است که وقتی شخصی تعزیه ایران را دیده باشد، می‌تواند بازیهای تأثر یونان قدیم را به تصور در بیاورد... مرا به روز پنجم تعزیه دعوت کرده بودند. تا قریب ظهر به تکیه (دولت) رسیدیم... در طاقنمای ظهرالدوله وارد شدم....

«من با خیالات اهل مملکت مطابقت و گذشت نموده، کلاه ایرانی از ماهوت شبیه پوست بر سر داشتم. به این واسطه من در جلوی طاقنما نشسته بودم و می‌توانستم بدون هیچ مانعی ببینم تا دیده شوم، و حال آن که وقتی اهل خارجه به تکیه می‌آیند، در جلوی آنها یک پرده زنبوری کشیده می‌شود؛ و چاره‌ای جز این نیست، مگر این که مذهب خود را مستور دارند، چنان که من داشتم.

«در مرکز تکیه، سکوی مدوری هست که از زمین به قدر سه پا ارتفاع دارد و دو پله در آن به کار می‌خورد. در یک طرف بنا، وصل به دیوار، منبری هست از مرمر سفید... اما به زودی دیدم که، در مقابل تماشای جمعیت، تفصیل معماری عظمتی ندارد. تمام دایره تکیه... سرتاسر پر بود از هزارها زن، تخمیناً چهارهزار زن. همه این نسوان در روی زمین چهار زانو نشسته بودند... با چادر و روپند... زنها روپند را به واسطه قلابه، در عقب سر می‌بندند، و نسوان متمول قلابهای طلای مکمل به الماس دارند... خیلی تماشا داشت که چهار هزارى سر سفید و چادر دیده می‌شد، بدون این که صورت یک زن دیده شود؛... در کجا ممکن است که چهارهزار زن (نفس‌ها را در سینه حبس کنند و به صحنه چشم بدوزند) (عبارت میان ابرو افزوده کازاما است).

۱. این بخش از ترجمه فارسی سفرنامه بنجامین با مشخصات زیر، نقل شد. تا به اصل نزدیک‌تر باشد: ایران و ایرانیان: خاطرات و سفرنامه ساموئل گرین ویلر بنجامین، نخستین سفیر امریکا در ایران - سالهای ۱۸۸۳-۱۸۸۵ میلادی - به کوشش رحیم رضازاده ملک، تهران، ۱۳۶۳.

«میان این جمعیت... پیرمردی بود که مشک آبی و کاسه‌ای در دست داشت، و محض ثواب به مردم آب می‌داد... چنان که در اسپانیا، در محل جنگ گاومیش، بعضی دستفروشها بعضی چیز می‌فروشنند، در اینجا هم شربت و چای و قلیان می‌فروشنند. و نسوان هم، مانند مردان، قلیان می‌کشند....»

«گاه گاهی، شخصی متعصبی می‌گفت: یا علی یا حسین! "فوراً مردم دیگر با او همراهی کرده، همان کلمات را تکرار می‌کردند... گاه گاهی، ملاهای پیر یا جوان، به نوبه، به روی منبر بالا رفته روضه می‌خواندند.... چنانکه در وقت نماز عیسویان مکرر مردم آمین می‌گویند، در اینجا هم وقتی کلمه مؤثری گفته می‌شد از هر طرف می‌گفتند: "یا حسین!"، یا شخصی به سینه برهنه خود می‌زد....»

«قرب دویست نفر... خدام درب خانه شاه فراشباشی شاه... از جلو آنها افتاده... آهسته حرکت می‌کردند... لباس سیاه عزاداری پوشیده، یقه خود را باز کرده بودند، و چون راه می‌رفتند، از روی ترتیب با دست راست به سینه خود می‌زدند.... مطالعه کنندگان باید در نظر داشته باشند که در وقت کشیده شدن حضرت عیسی به روی خاج (هم) بعضی با دست به سینه خود می‌زدند. از قرون بسیار بعیده، در مشرق زمین این رسم برای اظهار حزن معمول بوده است. این دسته، مانند جمیع دستجات دیگر که بعد آمدند، اندک زمانی روبه روی طاقنمای شاه ایستاده تعظیم کردند... دسته آخر از تکیه خارج شد. صدای موزیک عسکریه مسموع گردید، و مقام حزن انگیزی می‌زدند. این دسته موزیک یکی از دستجات خاص اعلیحضرت شاه بود. بعد از این دسته شش دسته دیگر آمدند.... چون دسته آخر از تکیه خارج و صدای موزیک قطع گردید، در نزدیک همان در، دسته دیگری جمع شد و مرتب گردید. در جلو آنها اطفال زیاد به لباس سبز ملبّس شده می‌آمدند. از پهلوی آنها چند نفر مردمان جنگی زره پوشیده، کلاه خود از منه ماضیه را بر سر نهاده، ایستاده بودند.

«دفعه در میان آن سکوت کلیّه، صدای طفلی مانند صدای مرغ در سکوت شب

مسموع گردید؛ و صدا اول پست بود، و کم کم بلند شده آواز آن به طوری مؤثر گردید که روح شخص می لرزید... این آواز حزن انگیز اعلانی بود که مردم مهیا شوند و تعزیه شهادت امام حسین و نواده پیغمبر را تماشا کنند. به تدریج اشخاص دیگر با آن آواز همراهی کردند، و کم کم چنان آواز با عظمتی در این تکیه شنیده می شد که شخص گمان می کرد که این آوازه خوانها آواز مرگ خود را می خوانند. این دسته، در حالت خواندن، کم کم داخل تکیه گردیدند، و به طور آهسته پیش آمده از روی سکو بالا رفتند، و در آنجا به دو قسمت منقسم شدند و در جلو اعلیحضرت شاه تعظیم نمودند. بر روی سکو هیچ قسم اسباب و تزینات تأتری نبود؛ بعضی صندلیهای طلا (و مرصع) از خزانه سلطنتی در آورده، یک نیمکت و چند تختخواب... در آنجا قرار داده اند.^۱

«این ائاثه را برای نشان دادن وضع آن زمان کناره های رود فرات آورده بودند، که تناسبی نداشت.

«منظره این شبیه خوانی تا اندازه بسیار به تأثر چینی مانند بود. پس از آن تعزیه امام حسین آغاز شد. شبیه ها برابر معمول لباسی را که به جامه مرسوم اعراب آن زمان مانند بست، می پوشند. بعد از امام حسین و عباس و شمر، شبیه زینب - خواهر امام حسین - اهمیت داشت. (مانند اوئاکاتا در نمایش ژاپنی)^۲، مردی صدای خود

۱. بنجامین، ص. ۴۳۸ تا ۴۴۸. (از ترجمه شرح بنجامین، همان عبارت ها که کازاما نقل کرده است آورده شد)

یادآور می شود که خاطرات بنجامین را مرحوم آوانس خان مساعد السلطنه (۱۲۸۱-۱۳۵۰ ه.ق.) (که کازاما در بخش دیگر از این کتاب خود وصف تحسین آمیزی از او آورده) از انگلیسی به فارسی ترجمه کرده، و ترجمه او را مرحوم میرزا محمدحسین ذکاءالملک فروغی (متوفی سال ۱۳۲۵ ه.ق.) به انشای روان و درست فارسی درآورده است. (بنگرید به ص. ۳۱ یادداشت مقدمه کتاب چاپ شده، به نقل از مرحوم عباس اقبال آشتیانی در مقاله نخستین روابط سیاسی بین ایران و آمریکا در: ماهنامه یادگار، شماره ۶، سال اول - بهمن ۱۳۲۳).

۲. در نمایش «کابوکی» ژاپن، مرد به جای زن بازی می کند. این بازی را «اوئاکاتا» (مرد در شبیه

را تغییر داده، به صورت زن تکلم می نمود. شبیه نسوان، مردها یا پسرها بودند.^۱ در شبیه خوانی، بازیگر زن نداشتند. به تازگی در نمایش ها و تماشاخانه های جدید ایران، تأثرهای اروپایی و نمایشنامه های دیگر اجرا می شود و زنان ایرانی هم به جای آدمهای نمایش بازی می کنند. اما آنها معمولاً هنرپیشه حرفه ای نیستند، و مانند بازیگران نمایشهای مدرسه، هنرپیشه غیر حرفه ای اند.... با این همه، مواردی هم که زنان ارمنی یا مانند آنها به صحنه می آیند زیاد است.

"(در وقت شروع شدن تعزیه، زینب... بر زمین نشسته گریه و زاری می کند و)، اطفال مختلف خانواده (ها) که در اردو بودند، اغلب به روی زمین گرد آمده اند، و مرثی و شعرهای تعزیه را دسته جمعی می خوانند.

«شخص ناظمی، مراقب ترتیب و نظم تعزیه می باشد، و با کمال بی اعتنائی بر روی سکو راه رفته، به بعضی تعزیه خوانها دستورالعمل می دهد و بچه ها را... به تحت نظم در می آورد. نیز، در سر موقع دستورالعمل می دهد که موزیک بزنند یا آن را موقوف کنند. امّا، خیلی عجیب است که بعد از اندک زمانی، تعزیه به طوری دقت مرا جذب نمود که این ناظم دیگر به نظر من نیامده، مثل این بود... که فراموش کردم در اینجا هیچ اسباب و اوضاع تأثر حاضر نیست، و وقایع در نظر من به طوری مجسم شد که گمان می کردم به رأی العین وقایع... کنار فرات را می بینم. این امر مرا مقرر ساخت که در قدیم یونانیها، و بعدها شکسپیر، حق داشتند که چندان عظمی به تزئینات و اسباب تأثری نمی گذاردند....

«موزیک این تعزیه عبارت است از یک دسته که در پشت تکیه ایستاده بودند. از خوشبختی، جای آنها دور بود، زیرا که اسباب آنها عبارت بود از چند نقاره و کرناهای دراز، و صداهای آنها به قدری خشن و حزن انگیز بود که مرده را بیدار می کرد.... این کرناها از عهد جمشید و ازمنه قبل از تاریخ باقی مانده است.... در

→ (زن) می گویند. (این عبارت را کازاما به شرح بنجامین افزوده است.).

۱. بنجامین، همانجا، ص. ۴۴۹.

ابتدای هر مجلسی، رئیس تکیه اشاره می کرد به نقاره چیها...، و فوراً صدای کرناها مسموع و برای مردم حالت قشعریره دست می داد. در آخر هر مجلسی، باز همان، موزیک... مؤمنین را به هیجان در می آورد....

«در این روز مخصوص، مجلس اول تعزیه شروع شد به مکالمه زینب با حسین. آنها با یکدیگر صحبت داشته، بر سرنوشت حزن انگیز خود می گریستند، و یکدیگر را - در تحمل سختی - به قوت قلب نصیحت می کردند. چون مجلس تمام شد، زینب بر خاک افتاده خاک زمین را بر سر خود ریخت....

«مجلسی که بعد از آن در آورده شد، از جهت تجسم حالت حزن و اندوه، نهایت ممتاز بود. علی اکبر - پسر امام حسین - از روی رشادت مصمم شد که به سمت رودخانه رفته جنگ کند، و آبی به دست آورده به تشنگان اردوی خود بدهد.... آوازی که در وقت مفارقت می خواند، حزن انگیز بود.... کلمات او مانند صدای شیپور و صوت صافی به دورترین گوشه های تکیه می رسید؛ و در جواب آن، صدای گریه چندین هزار جمعیت مسموع می گردید... صدای گریه و ناله - و گاهگاهی صدای فریاد - از هر طرف مسموع می شد. مردمان قوی القلب هم گریه می کردند. در خود طاقنمای من همه گریستند جز من؛ و باید اقرار کنم که حالت من هم از این اوضاع رقت انگیز منقلب گردیده بود.

«بعضی اهل خارجه گفته اند: «اغلب آنهایی که گریه و زاری می کنند، دروغی است و محض متابعت رسم...، چنان که در تشییع جنازه مشرق زمین پول می دهند که گریه کنند.» ولی من قول آنها را تصدیق نمی کنم... وضع تعزیه به طوری است که فی الحقیقه می تواند اسباب انقلاب حالت شود... همان طوری که عذاب حضرت عیسی در دل هر عیسوی متدینی نقش بسته، ابداً محو نخواهد شد، همان طور عذاب اطفال علی در دل هر مسلمان متدینی مرتسم است.

«بعد از آن اسب عربی سفیدی از اصطبل مبارکه، با زین و لگام مزین، به میان تکیه می آورند، و علی اکبر... روانه می شود. فوراً، از اطراف دسته ای از دشمن سواره

و پیاده - که اعراب مسلح صحراگرد هستند - با کمال اشتداد علی اکبر را تعاقب می‌کنند. وقتی این تعاقب و اسبدوانی در میان تکیه شروع می‌شود، دل شخص می‌لرزد (خطر این بود که اسبها زنها را پایمال کنند). ولی احدی از جای خود حرکت نکرد. اسبها خوب تعلیم یافته بودند، و هیچ قضیه‌ی روی نداد....

«من که بهترین بازیگرهای این عصر را دیده‌ام، می‌توانم اظهار کنم که مکالمه (عباس و شمر) به قدری خوب بود که، در هر تأثیری، چنین بازی خوب می‌توانست اسباب افتخار شود....

«طرفین، جنگ را قرار به روز دیگر دادند، و همه در اردو خوابیدند.... امام حسین و خانواده‌ی او از حالت منتظره و تزلزل خسته شده، به خواب سنگینی فرو رفتند. ولی... علی و فاطمه - والدین آنها - نتوانستند در قبور خود آرام بمانند، از دست آنها بر نمی‌آمد که رفع بلا و سرنوشت اطفال خود را بنمایند...

«مجلس آخر عبارت است از ابتدای جنگ... (شمر شمشیر مشعشع خود را کشید که سر عباس را ببرد)... در این وقت، اعلیحضرت شاه از جای خود برخاستند، و تماشا دفعه‌ی به اتمام رسید... (جمعیت با ازدحام زیادی به سمت درها روانه شدند). اما بعضی زنها برای این که در شب جای خوبی برای تماشا داشته باشند، نمی‌خواستند از جای خود حرکت کنند....

«در فاصله‌ی ده روزی که در تکیه تعزیه درآورده می‌شود، هر روز دو دفعه در می‌آورند، یکی بعد از ظهر و دیگری در شب.»^۱

من، از بخت بد، نتوانستم در اقامتم در ایران این تعزیه را، که حال و هوای هزار و یکشب دارد، ببینم. امروز تکیه‌ی دولت دیگر وجود ندارد، و نشنیدم که شاه (کنونی) به دیدن این تعزیه رفته باشد. اما عقیده دارم که ایرانیها، که از قدیم ذوق فراوان در شعر و هنرهای دیگر داشته‌اند، به یقین به جایی خواهند رسید که این نمایش را،

چنانکه تعزیه مسیح در اوهر امرگو^۱، در جهان نامور کنند.

مرتع نشینان و عشایر

چنانکه می دانیم، در ایران زندگی چادر نشینی هنوز مانده است. مردم اصلی ایران از روزگار باستان کشاورز بودند، و زندگی ساکن (در روستاها و آبادیها) داشتند. اینان از سه - چهار هزار سال پیش دارای فرهنگی متعالی بودند، و کوچ نشینی نمی کردند. اما در این سرزمین امروزه هم چادر نشینان بسیار زندگی می کنند که زبان و نیز اصل نژادیشان با ایرانی نژادان یکی نیست. ازین میان اند کردها،^۲ ترکمانان، تیموریان (مغولان؟)، بلوچها، ترکان، و عربها. رسم و راه زندگی چادر نشینان کم و بیش یکسان است. آنها در چادرهای سیاه که از پشم بافته شده است زندگی می کنند. در بهار در (دامنه) کوه گله می چرانند، و در پاییز به دشت باز می گردند. مردان یا زنان، عشایر با دیگران (از غیر خود) ازدواج نمی کنند. من از یک طایفه بختیاری دیدن کردم. گفتند که مردم این عشیره هنوز در رگهاشان خون "باکتریان" دارند، و خالص ترین مردم آریایی اند.^۳

۱. Oberammergau جایی در جنوب آلمان، که در آنجا از سال ۱۶۳۴ هر ده سال یک بار تعزیه مسیح اجرا می شود.

۲. کردان را نویسنده به سهو، و به ظاهر به قرینه مرتع داری شماری از آنها، در این میان بر شمرده است. طوایف کرد از اقوام آریایی و تیره ای از نژاد قدیم ایرانی اند.

۳. "باکتريا" یا "باکتریان"، نام قدیمی سرزمین میان رشته کوههای هندوکش و آمودریا، که مرکز آن باکتريا (بلخ کنونی) بود. در کتیبه های ایرانی نام آن به صورت "باختری" آمده است... باکتريا و نواحی مجاور آن زیر فرمان سلاطین کوچکی بود که ویشتاب، حامی زرتشت، یکی از ایشان بود. پس از آن احتمالاً به تصرف مادها درآمد، و سپس جزء امپراتوری هخامنشیان شد. اسکندر مقدونی باکتريا را به سهولت فتح کرد، و پس از آن به سلاطین سلوکی آسیا منتقل شد، و فرهنگ و زبان یونانی در آنجا رواج یافت. در حدود ۲۵۵ ق.م. دیودونوس حاکم باکتريا استقلال خود را اعلام کرد و سغدیانه را متصرف شد... ولی در نیمه اول قرن اول ق.م. تمام شرق ایران و غرب

نژاد آری‌ن که تاکنون درباره آن نظریه پردازی کرده‌اند، امروزه وجه علمی ندارد. آری‌ن^۱ (یا، آریایی) در معنی واقعی، از شرقی‌ترین شاخه‌های نژاد به اصطلاح هند و ژرمنی است. این نژاد در روزگار پیش از تاریخ به ایرانی و هند و آریایی تقسیم شده است. اینان را آری‌ن می‌گویند. چنین است که در علم امروز نظریه "زبان آریایی" وجود دارد، و همان زبان ایرانی کهن که با سانسکریت پیوند دارد (بخش زبانهای هند و ایرانی) قدیم‌ترین زبان آریایی شناخته می‌شود، و اصل زبانهای اروپایی امروز. اگر اکنون آلمان نازی می‌گوید که کشور آلمان متعلق به قوم ژرمن است، این را می‌شود فهمید. اما اینکه بگویند که یهودیها را باید راند تا آلمان کشور آریایی خالص بشود، سخنی بسیار عجیب است. این فکر که مردمی که سربلند و چشمان آبی و موی بور دارند آریایی هستند نادرست است، زیرا که مردم ایران از قوم آریایی‌اند، و ایرانیها به نژاد آریایی نزدیک‌تر از هر قوم دیگرند، و مردم آلمان بسیار دورتر. نزدیک به همه کوچ‌نشینان مسلمان هستند. اینان در دشت زندگی آزاد دارند، و

→ هند در تصرف امپراتوری هند و سکائی بود، که شاهان آن در سکه‌ها خود را کوشان می‌نامیدند... در قرن پنجم هفتالیان از شرق به باکتریا تاختند و آن را متصرف شدند و پس از ایشان ترکان... با برافتادن دولت ساسانی، علاوه بر ایران، تمام باکتریا تا رود سیحون مسخر گردید. (مصاحب، دائرةالمعارف فارسی).

۱. «آریا: ۱- طایفه‌ای از هندو اروپائیان که در عهدی بسیار کهن با هم می‌زیستند، و بعدها به دو بخش بزرگ تقسیم شدند، گروهی به هند و گروه دیگر به ایران آمدند و خود را آریا یا "آریا" می‌نامند (یعنی دوست، یا باوفا)، و همین نام را به نجد ایران دادند، و کلمه، «ایران» از نام آنان مشتق است. این مردم در ازمئه بعد به چند شعبه تقسیم شدند و هر کدام به طرفی رفتند. ۲- بعضی دانشمندان آلمانی «آریا» را به همه هندو اروپائیان اطلاق کرده‌اند. کلیه مردمان مذکور را به هشت شعبه تقسیم کرده‌اند: یکی از شعب آنان شعبه «آریائی» (اخص) یا «هندو ایرانی» است که خود به سه قسمت شده‌اند: قسمتی به هند رفته‌اند و قسمتی به سرزمین وسیعی که امروزه نجد ایران است آمده و خود را «ایریان» می‌نامند، و اسم خود را به این نجد دادند. قسمت دیگر در ازمئه بعد از آسیای وسطی به طرف اروپا رفته در نواحی مختلف منتشر گردیدند.» (معین، بخش اعلام).

چنانکه عشایر در افسانه‌های ژرمن، همه بزرگتر از خود را حرمت می‌گذارند و از رئیس ایل اطاعت می‌کنند. جز این ملاحظه و فرمانبرداری، از زندگی آزاد (و بی قید و بند) برخوردارند. با این همه، در میان عشیره و طایفه حسد و رقابت، جنگ، و درگیری شدید هست. آزادی زنان ایل هم معمولاً بیش از جماعات دیگر مسلمان (آبادی نشین) است. این مردم زندگی تقریباً طبیعی و سالم دارند، و سطح اخلاقیات هم میانشان بسیار بالا است.

ما برای کوه‌پیمایی به نواحی (رود) لار (یا نواحی لاریجان) می‌رفتیم. اینجا نزدیک کوهپایه فوجی ایران (= دماوند) است. ایلپاتی‌ها در تابستان برای چراندن گوسفندهایشان به اینجا می‌آیند، و در زمستان که سرما و برف آغاز می‌شود به مراتع شرق و جنوب تهران برمی‌گردند. این کوچ نشین‌ها مقررات شدید میان خود دارند، و به قولشان سخت پای بندند.

در زندگی کوچ نشینی هر طایفه و عشیره حق دیگران را به اندازه رعایت می‌کند، و هر سال دقیقاً از همان مسیر و به همان جا که همیشه می‌رفتند می‌روند و چادر می‌زنند. طوایف بر سر جای چادر و مرتع هرگز با هم درگیر نمی‌شوند. هر شب گوسفندهایشان را (که از چرا برگشته‌اند) می‌شمارند، و سر هر ماه مأموری که محصل مالیات است می‌آید و برای هر یک گوسفند چهار شاهی (حق علف چر) می‌گیرد. در این نواحی، که برای گردش و کوه‌پیمایی می‌رفتیم، می‌توانستیم از رود لار قزل آلای خالدار بگیریم. در مدت گردش‌های تابستانی مان هر بار ماهی می‌گرفتیم و همیشه قزل آلای تازه و خوشمزه می‌خوردیم.

هر عشیره فرشهایی که نشان خاصی دارد می‌بافد، و با یک نگاه به فرش یا قالی می‌توان گفت که آن را کدام عشیره درست کرده و بافنده آن اهل کدام مذهب اسلامی (شیعه یا سنی) است. در نواحی کم باران در هوای باز هم فرش می‌بافند. نشانی (از نام و نقش، یا علامت سازنده) که عشایر بر فرشهای خود می‌بافند، از

نیاگانشان باز مانده است؛ همچنانکه ما ژاپنی‌ها نشان و علائم خانوادگی داریم.^۱ آنها هرگز اجازه نمی‌دهند که دیگران این نشان را به کار ببرند یا تقلید کنند. اروپایی‌ها فرشهای ترکمان را که زمینه‌اش به رنگهای سرخ و شاه بلوطی است، و نقش و نگار چهارگوشه ترنج مانند دارد، می‌پسندند.

ترکمان‌ها بخشی در ایران و بخشی نیز در شوروی زندگی می‌کنند. این طوایف از نژاد مغول‌اند، و قیافه‌شان هم به ما ژاپنی‌ها مانند است. ایرانی‌ها تا حد شگفتی انگیزی چای دوست دارند، اما طایفه‌های ترکمان، همچنانکه ژاپنی‌ها، چای سبز - آن هم بی‌شکر یا قند - می‌نوشند. این عشیره در افغانستان نخستین خریدار چای سبز ما ژاپنی‌ها هستند.

۱. نشان خانواده را که از قدیم در ژاپن معمول بوده است، و امروزه هم خانواده‌های اصیل و معتبر دارند، «مون» می‌نامند، و نمودار امتیاز و افتخاری می‌دانند که یکی از نیاگان آنها به آن نایل شده و در نتیجه توانسته است این نشان را به کار ببرد، و برای آیندگان خود بگذارد. این امتیاز را نخست طبقه سامورایی، یا رزمندگان، یافت؛ سپس دیگران. امروز هم خانواده‌ها آن را نگاه داشته‌اند، و بزرگسالان خانواده معمولاً بالای آستین (نزدیک به شانه) یا پایین پشت یقه کیمونوی تشریفاتی (سیاه یا رنگ تیره دیگر) خود می‌دوزند. طرح این نشانهای خانواده بسیار متنوع، و بیشتر دایره یا چهارگوشه و از نگاره گل به خصوص گل گیلان - یا نشانه و نمادهای سعد دیگر - مانند درنا، پروانه، بادبزن تاشو در حالت باز شده - گرفته شده است.

منابع عمده استفاده شده در ترجمه و شرح مطالب این کتاب

- اورسل، ارنست؛ سفرنامه اورسل (۱۸۸۲ م.)، ترجمه علی اصغر سعیدی، تهران، ۱۳۵۳.
- بلوشر، ویپر؛ سفرنامه بلوشر، ترجمه کیکاووس جهاننداری، تهران، ۱۳۶۳.
- بنجامین، ساموئل گرین ویلر؛ خاطرات و سفرنامه بنجامین، ترجمه آوانس خان مساعد السلطنه، به کوشش رحیم رضا زاده ملک، تهران، ۱۳۶۳.
- بهار، مهرداد؛ از اسطوره تا تاریخ (مجموعه مقاله‌ها)، تهران، ۱۳۷۷.
- دالمانی، هانری رنه؛ سفرنامه: از خراسان تا بختیاری، ترجمه فره‌وشی مترجم همایون، تهران، ۱۳۳۵.
- سیف الدوله، سلطان محمد؛ سفرنامه سیف الدوله معروف به سفرنامه مکه (از ۱۲۷۹ ه. ق.). به کوشش علی اکبر خدا پرست، تهران، ۱۳۶۴.
- شهری (شعری باف)، جعفر؛ تاریخ اجتماعی تهران در قرن سیزده: زندگی و کسب و کار (در ۵ جلد)، تهران، ۱۳۶۷.
- صدری افشار، غلامحسین و دیگران؛ فرهنگ مترجم، تهران، ۱۳۶۳.

- فردوسی، ابوالقاسم؛ شاهنامه، به کوشش سعید نفیسی، بروخیم، تهران، ۱۳۱۴.
- فوروکاوا، سن یا؛ پروشیاکی کو (سفرنامه ایران) (به ژاپنی)، توکیو، ۱۸۹۰ م.
- کتیرایی، محمود؛ از خشت تا خشت، دانشگاه تهران، ۱۳۴۸.
- گرزن، جرج ن.؛ ایران و قضیه ایران، ترجمه غلامعلی وحید مازندرانی، تهران، ۱۳۷۳ (چاپ چهارم؛ اول: ۱۳۴۹).
- گلشائیان، عباسقلی؛ گذشته ها و اندیشه های زندگی یا خاطرات من، تهران، ۱۳۷۷.
- محبوبی اردکانی، حسین؛ تاریخ مؤسسات تمدنی جدید در ایران (در سه جلد)، دانشگاه تهران، ۶۸-۱۳۵۴.
- مرزبان، پرویز و معروف، حبیب؛ فرهنگ مصوّر هنرهای تجسمی، تهران، ۱۳۷۲.
- مصاحب، غلامحسین؛ دائرة المعارف فارسی، تهران، ۱۳۴۵، ۱۳۵۶، و ۱۳۷۰.
- معین، محمد؛ فرهنگ فارسی، تهران، ۱۳۶۳ (چاپ ششم).
- نوائی، عبدالحسین؛ ایران و جهان از مغول تا قاجاریه، تهران، ۱۳۶۶.
- هدایت، مهدیقلی (مخبرالسلطنه)؛ خاطرات و خطرات: توشه ای از تاریخ شش پادشاه و گوشه ای از دوره زندگی من، تهران، ۱۳۴۴ (چاپ دوم).
- یوشیدا، ماساهارو؛ سفرنامه یوشیدا ماساهارو، نخستین فرستاده ژاپن به ایران دوره قاجار: ۹۸-۱۲۹۷ ه. ق.، ترجمه هاشم رجب زاده با همکاری ی. نی ئی یا، آستان قدس رضوی، ۱۳۷۳.

فهرست اعلام

اشخاص

آناهیتا، ۱۶۹	د
آنتونی، ۹۱	ئیجی اینووه، ۱۴
آوانس خان مُساعد (السلطنه)، ۸۴	
۸۶، ۸۷، ۲۱۲	ت
آیناس، ۲۰۷	آئویاما، ۲۲
	آتاناسیوس، ۲۰۸
الف	آتنه، ۵۲
ابوالفضل، ۸۸	آدم، ۱۲۹
ابوبکر، ۱۶۰	آدونیا، ۲۰۷
اردشیر، ۱۳۱	آدونیس، ۲۰۷
اردشیر دوم ساسانی، ۱۲۹	آساکورا، ۱۴
ارمیای نبی، ۵۱	اسورا ← اهورا
ازوچی مؤویاما، ۸۸	آشتیانی اقبال، ۸۴، ۲۱۲
استیرلن، ۷۷	آفرودیته، ۲۰۷
اسفندیاری (حاج محتشم السلطنه)، ۵۸	آل بویه، ۲۸

ایشیدا، ۲۶، ۳۳	اسکرین، ۶۲
ایشی میتسو، ۱۴	اسکندر، ۵۲، ۱۰۲، ۱۰۶، ۱۰۷،
ایکدا، ۱۸	۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۵، ۱۱۷، ۱۶۵،
ایواموتو، ۱۸	۲۱۶
	اسماعیل آقا سمیتقو، ۱۸۳، ۱۸۴
ب	اشک، ۸۰، ۱۲۴، ۱۳۲، ۱۵۰، ۱۶۳،
بارید، ۱۳۹	۱۶۵
بامداد (مهدی)، ۵۱	اعتماد السلطنه، ۳۵، ۸۴
باریه دومینار، ۲۸	افشار، ۳۵، ۸۴
بچه سقا، ۱۷، ۱۷۱	اکبرپادشاه، ۸۸
براون اشکودا، ۱۸۶	اکرت، ۴۷
برهما، ۱۶۹	اکشتراند، ۸۱
بریکلس، ۵۲	الیزابت، ۸۷
بزرگمهر، ۳۴	امان الله خان، ۱۴۲، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۸۹
بگّو، ۱۸	امیر تیمور، ۶۵، ۹۸
بلوشر، ۵۲، ۵۳، ۵۸	امین السلطان، ۱۷۲
بنجامین، ۸۴، ۲۱۰، ۲۱۲، ۲۱۳،	امین باشی محمد شکریک، ۱۸۸
۲۱۵	اوئه نو، ۱۸
بنش، ۶۰	اوچی یاما، ۱۳، ۱۴
بنی اسرائیل، ۵۱، ۱۱۵، ۱۵۹	اودا نوبوناگا، ۸۸
بوتهی، ۱۲۳	اورسل، ۴۴، ۴۵
بودا، ۱۶۶	اوگوستن، ۱۷۵
بُونِگی شُونِجو، ۲۱	اوایل مردخ، ۱۱۵
بهاء، ۱۷۶	اهورامزدا، ۱۰۸، ۱۲۹، ۱۶۹
بهبهانی، ۹۵، ۱۱۲	ایچی نو، ۱۸
بهرام، ۱۰۳، ۱۳۲، ۱۷۵	ایده گوچی، ۱۸

- بهرامی، ۷۰، ۷۲
 بیسمارک، ۵۵
 تونگ شین، ۱۲۴
 تویوتومی هیده یوشی، ۸۸
 توء، ۱۵، ۷۸، ۱۲۶، ۲۰۴
 تیمور، ۴۱، ۹۸، ۱۰۷، ۲۰۳
 تیمورتاش، ۵۰، ۶۰، ۸۶، ۱۴۳
 پ
 پاپ پل پنجم، ۹۱
 پهلوی، ۱۸۸
 پیرنیا (مشیرالدوله)، ۱۰۸
 ج
 جلال منجم، ۹۰
 جمالزاده، محمدعلی، ۷۱
 جمشید، ۱۰۳، ۱۷۳
 جهاندار، ۵۲
 جهانگیر، ۶۵
 جهانگیر مسلم خوان، ۲۰۹
 ت
 تاکامی، ۱۸
 تاکاهاشی، ۱۸
 تاکه‌دا، ۱۸
 تالبوت، ۱۷۲
 تاناکا، ۵۹
 تانگ، ۱۲۶
 تانی گوجی، ۱۸
 تانی مورا، ۱۸
 تایرا، ۱۰۰
 تایشو، ۳۱
 تسو‌موتو، ۱۸
 تقی زاده، ۶۰
 تورات، ۱۲۹
 توفیق پاشا، ۱۸۸
 توکوگاوا یه یاسو، ۸۸، ۸۹
 تولوی خان، ۱۹۳
 تومویا اوکادا، ۱۸
 چ
 چانکایشک، ۵۹
 چانگ تسو-لین، ۵۹
 چنگیزخان، ۱۰۷، ۱۹۳
 چوء‌گن، ۱۲۴
 ح
 حافظ، ۸، ۱۶، ۱۷، ۴۳، ۹۶، ۹۷
 ۹۸، ۹۹، ۱۰۰، ۱۱۰، ۱۱۴
 ۱۲۲، ۱۵۳
 حسن، ۱۸، ۸۳، ۹۷، ۱۰۸، ۱۶۰
 حسنعلی میرزا، ۶۱

حسین (امام)، ۳۵، ۷۳، ۷۶-۷۸،	دلانو، ۸۱
۸۳، ۸۴، ۱۶۰-۱۶۶، ۲۱۱،	دوست محمدخان، ۱۸۴
۲۱۲، ۲۱۴، ۲۱۵	دیودونوس، ۲۱۶
حمورابی = هامورابی، ۱۱۶	
	د
خ	ذکاء الملك فروغی، ۳۵، ۸۴، ۲۱۲
خرم، ۶۵	
خزعل، ۱۸۴	ر
خسرو پرویز، ۹، ۸۶، ۱۲۷، ۱۲۸،	راوندی، ۴۴
۱۲۹، ۱۳۱-۱۳۴، ۱۳۶، ۱۳۷،	رجب زاده، ۸۸، ۱۰۵
۱۳۸، ۱۳۹، ۱۷۸، ۱۹۶	رستم، ۱۳۰
خسرو و شیرین، ۲۰۴	رضا (امام)، ۶۸، ۹۳
خشایارشا، ۱۰۴، ۱۰۵	رضاشاه، ۷، ۸، ۱۵، ۱۷، ۴۶، ۵۰-۶۴،
خلف سلطان، ۷۶	۹۵، ۱۱۷، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۷۱، ۱۸۱
خمارتاش، ۲۸	رُکسانا، ۱۱۵
	رکن‌الذین مسعود، ۹۰
د	روبروک، ۱۹۰
دارسی، ۶۰، ۱۱۷، ۱۱۸	رودلف دوم، ۹۱
داروما، ۹، ۱۲۵، ۱۲۶	
داربوش، ۸، ۵۲، ۱۰۲-۱۰۴،	ز
۱۰۶-۱۰۸، ۱۶۸	زرتشت، ۱۰، ۱۰۲، ۱۲۹، ۱۱۷،
دالمانی، ۶۹، ۷۲	۱۲۵، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۴،
دانیال، ۱۱۵	۲۱۶
داور، ۲۹	زکریا، ۲۸
دای‌گه شی، ۱۲۴، ۱۲۶	زندیه، ۹۴، ۱۰۱
دخویه، ۶۸	زیگموند دوم، ۹۱

زینب، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۱۴	سیف الدوله، ۳۵
ژ	ش
ژوپیتتر، ۱۶۸	شاپور اول، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۲۳، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۷۴، ۱۷۵
س	شاپور دوم، ۱۲۹
ساتو، ۲۲	شاپور سوم، ۱۲۹
ساراسن، ۱۹۰، ۱۹۲	شاردن، ۵۷، ۷۱، ۹۴
ساوا، ۱۸	شارل پنجم، ۸۷
ساوادا، ۱۸	شاكوهاچی، ۲۰۷
سایتو، ۱۸	شاه اسماعیل، ۷۶، ۱۹۶
سردار اسعد، ۸۲	شاه جهان، ۶۵
سعد (وقاص)، ۱۷۸	شاه طهماسب، ۲۸، ۷۵، ۷۶، ۱۷۹
سعدی، ۸، ۱۷، ۹۶، ۹۹، ۱۴۸	شاه عباس، ۸، ۲۸، ۲۹، ۵۲، ۷۲
سلطان حسین صفوی (شاه)، ۷۶، ۷۷	۷۴، ۷۶، ۸۶، ۷۷، ۸۷-۸۹، ۹۱
سلطان سلیم عثمانی، ۷۶	۹۲، ۱۲۰، ۱۷۸، ۱۹۳، ۱۹۵
سلطان سلیمان بزرگ، ۸۸	۱۹۹، ۱۹۶
سلیمان (حضرت)، ۱۲۰، ۲۰۸	شاه عباس دوم، ۲۸، ۷۶، ۷۷
سمیتقو ← اسماعیل آقا	شبدیز، ۱۲۹
سمیعی، ۱۴۷	شرلی، ۸۹، ۹۱
سنت آمبرواز، ۱۷۵	شکسپیر، ۸۶، ۹۳، ۲۱۳
سنت مونیک، ۱۷۵	شمر، ۱۶۳، ۲۱۵
سوئی، ۱۲۶	شوتوگو، ۲۰۶
سوزوکی، ۱۸، ۲۲	شووا، ۱۴
سونگ، ۱۲۴	شوئمؤ، ۷۸
سوء، ۲۰۴	شهربانو، ۱۳۳، ۱۶۵

- شهری، ۳۵، ۴۴
 عمر (خلیفه)، ۱۶۰، ۱۶۵
 شیثوہاما، ۱۸
 عمر بن سعد، ۱۶۴
 شیبانی، ۹۵، ۹۶، ۱۰۲، ۱۱۰
 عمر خیام، ۹۶، ۱۰۳
 شیخ الاسلامی، ۶۰
 عنایت اللہ خان، ۱۷۱
 شیخ خزعل، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۸۳
 عیسیٰ، ۲۸، ۲۱۴
 شیروہ، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۸
 عین السلطنہ، ۶۸
 شیرین، ۶۴، ۸۶، ۹۷، ۱۱۸، ۱۲۷
 ۱۲۹، ۱۳۱-۱۳۹
 ف
 شیلر، ۹۹
 فاطمہ، ۱۶۰، ۱۶۶، ۲۱۵
 شیمائو، ۱۸
 فتحعلی شاہ، ۴۹، ۶۵
 فردوسی، ۱۷، ۹۹، ۱۳۱، ۱۳۲
 ص
 ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۹، ۱۵۳، ۱۹۵
 صاحب بن عباد، ۲۸
 ۱۹۶
 صالحیار، ۶۲
 فرزین، ۵۰
 فروغی، ۳۵، ۸۱، ۸۴، ۱۲۳، ۱۸۸
 ع
 فرہاد، ۱۳۱، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۹
 عاقلی، ۵۸
 فلسفی، ۹۱
 عباس، ۹۲، ۱۶۲، ۱۶۳، ۲۱۲، ۲۱۵
 فوروٹا، ۱۸
 عبد الرحمن بن زیاد، ۱۶۴
 ق
 عبدالمحمد خان ازبک، ۷۶
 قاسم، ۱۶۲
 عثمان، ۱۶۰
 قاضی ابوالحسن محمد بن یحییٰ بن
 علاء، ۸۱
 ذکر یا، ۲۷
 علوی، ۸۴
 قاضی میرزا جواد خان، ۸۴
 علی (امام)، ۲۷، ۸۳، ۹۰، ۹۳
 قزوینی، ۶۸
 ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۵، ۱۶۶، ۲۱۱، ۲۱۴
 قویلائی قآن، ۱۹۳
 علی بن موسیٰ الرضا، ۶۸

- قیصر، ۵۶، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۳۳
کینو، ۱۸
کیچو، ۸۸
کبودو، ۱۲۴
کی یوموری، ۱۰۰
- ک
کارپینی، ۱۹۰
کازاما، ۶، ۱۴-۱۸، ۲۲، ۲۴، ۲۶، ۴۰، ۵۵-۵۷، ۶۳، ۷۱، ۹۴، ۹۵
۱۰۸، ۱۳۱، ۱۳۷، ۱۳۹، ۱۸۰، ۲۱۰، ۲۱۲
کامو، ۷۵
کاموپاکوی میمون، ۸۹
کان، ۱۱۷، ۱۲۰، ۱۲۳، ۱۲۴
کاواتا، ۱۸
کایزو، ۲۱
کدمن، ۶۰
کُرژن، ۶۵
کریم خان، ۸، ۱۰۱، ۱۰۲
کلوب، ۵۰
کلیف، ۶۴
کلین، ۱۱۸
کمال پاشا، ۱۷۱
کمپفر، ۷۱
کنستانتین، ۲۰۸
کورس کبیر، ۵۲، ۹۲، ۱۰۹
کُوروکی تامه سادا، ۵۰
کومیه ئی، ۷۵
کیتاگاو، ۱۸
- گ
گئوماتای جادو، ۱۰۷
گُدار، ۱۱۶
گرگوریس کبیر، ۵۷
گلریز، ۲۷، ۲۸
گلشائیان، ۲۹، ۵۸، ۶۰، ۹۵، ۱۱۱
۱۴۵، ۱۶۱، ۱۸۱
گن جوو سانزو، ۱۲۶
گین سان - ئی نیو، ۱۰۰
گوته، ۹۹
- ل
لیلی و مجنون، ۲۰۴
- م
مارکوپولو، ۸۰، ۹۶، ۱۹۰
مانی، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۹۳
متین دفتری، ۵۸
مُجیرالدوله، ۳۵
محبوبی اردکانی، ۶۷، ۱۱۱، ۱۷۲
محمد (ص)، ۲۷، ۳۴، ۴۲، ۵۰، ۸۳

منچو، ۵۹	۱۶۸، ۱۶۶، ۱۶۰، ۱۴۹
مور، ۹۸	محمد خان اُزبک، ۷۵
مُورو ماچی، ۸۸	محمد شاہ، ۷۶
مُوریتا، ۱۸	محمد ظاہر خان، ۱۷۱
موسولینی، ۵۳	محمد علی خان، ۳۵
موسی، ۱۸۴، ۵۷	محمد نادر خان، ۱۷۱
مُوکُودا، ۲۲	محترہ، ۹، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۶، ۱۲۰، ۱۲۱
مونگکھ قاآن، ۱۹۳	مدرسۂ شاہ سلطان، ۷۳
مہدی، ۱۹، ۵۰، ۱۶۶	مریم، ۱۳۳، ۱۳۶
مہرداد بہار، ۱۲۹	مستوفی، ۲۸
میترا (مہر)، ۱۲۹، ۱۶۹	مسلم، ۱۲۰، ۱۹۲
میتسو، ۸۹	مسیح، ۵۱، ۵۲، ۸۴، ۱۰۷، ۱۶۴
میجی، ۴۷	۱۷۵، ۱۷۶، ۲۱۶
میرزا جواد خان، ۸۴	مصاحب، ۴۹، ۵۱، ۵۲، ۵۵، ۵۷
میلتون، ۲۸	۶۰، ۶۵، ۹۱، ۹۹، ۱۱۶، ۱۷۲
میلیسپو، ۸۱	۱۹۰، ۱۹۲، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۱۶
میناموتو - نو - سان - ئی یوریماسا، ۱۰۰	مصدق، ۳۴
	مصطفی کمال، ۱۸۸
ن	معصومہ، ۶۸
ناپلئون، ۵۲، ۵۳، ۵۵، ۱۰۱	معین، ۲۱۷
نادر شاہ، ۶۴، ۷۶، ۱۰۱	مغول کبیر (ہند)، ۷۶
ناروُسہ، ۱۴، ۱۵، ۲۴، ۴۰	مکرماک، ۸۱
ناری تہ گونسو، ۱۴	ملا جلال الدین، ۹۰
ناصر الدین شاہ، ۱۳، ۳۵، ۴۴، ۴۹	ملاحسین امام خوان، ۲۰۹
۵۸، ۸۴، ۲۰۹	ملک اشرف، ۲۰۸

- ناصرالملک، ۱۷۲
 ناکاجیما، ۱۸
 ناکامورا، ۱۸
 ناکایاما، ۱۸
 ناهید، ۲۰۹
 نبوکد نصر (= بخت نصر)، ۹۲، ۱۱۵
 نظامی، ۱۵، ۱۷، ۴۴، ۴۷، ۴۹، ۸۱، ۹۵، ۹۶، ۱۰۲، ۱۱۰، ۱۱۲، ۱۲۷، ۱۳۱، ۱۳۴-۱۳۶، ۱۳۹، ۱۸۹-۱۸۲
 نوائی، ۹۱
 نویوکو اوکودا، ۱۸
 نوئوناگا، ۸۹
 نوردن، ۱۴۷
 نوشیروان، ۱۲۳
 نیشی، ۱۸
 و
 واکاتسوکی، ۵۹
 والرین، ۱۱۵، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۷۵
 ودا، ۱۶۸
 وشیوا، ۱۶۹
 ولینگتون، ۵۶
 وئودرا، ۱۸
 ونوس، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۰۹
 ویشاسب، ۲۱۶
 ویشنو، ۱۶۹
 ویلهلم مایستر، ۹۹
 ه،
 ها، ۹۸
 هارادا، ۱۸
 هارت، ۶۴
 هارون الرشید، ۲۷، ۲۸
 هاشیموتو، ۱۸
 هامانگوجی، ۶۰
 هان، ۲۹
 هایشی، ۴۷
 هدایت، ۴۴، ۵۹، ۶۲، ۷۰، ۸۱، ۸۴، ۹۱، ۱۰۵، ۱۱۸، ۱۵۰، ۱۷۱
 ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۸۲، ۱۸۴، ۱۸۸
 ۲۰۹
 هرتسفلد، ۵۳، ۱۰۲، ۱۰۵
 هرمان، ۱۴۷
 هرمز، ۱۱۴، ۱۳۱، ۱۷۵
 هرمز بهرام، ۱۳۲
 هرمزد، ۱۷۴
 همایون شاه، ۷۵، ۷۶
 هوریگوجی، ۱۸
 هولانگوخان، ۱۹۳
 هوئگن سانزو، ۱۲۶
 هیتلر، ۵۴

هيدە يۇشى تويوتومى، ۸۹

هيروسە، ۱۸

هيگو، ۱۸

يوسفى تركش دوز، ۹۰

يوشكە يوشيدا، ۱۸

يوشيدا ماساھارۇ، ۱۳، ۱۸، ۳۵،

۱۰۵

يوشى مى سۇ، ۸۸

يوليانوس، ۲۰۸

يۇنكرز، ۶۷

يونكرس، ۶۷، ۱۸۶

يھودا، ۵۲

يى، ۶۰

ى

ياماگيشى، ۱۸

يزدگرد، ۱۶۵

يزيد، ۱۶۰، ۱۶۴

يغمايى، ۵۸، ۸۴

يۇرى ماسا، ۱۰۰

يوسف، ۹۰

فهرست اعلام

جاها

۲۰۷، ۱۹۰، ۱۶۹	۲
آق داغ، ۸۰	آبادان، ۱۱۹، ۱۱۷، ۱۱۶، ۱۰۱
آکروپولیس، ۵۳	آب بند خواجه، ۷۷
آلمان، ۵۱، ۵۳، ۵۴، ۵۷، ۵۸، ۶۱	آبادانه، ۱۰۶
۶۷، ۱۱۸، ۱۸۵، ۱۸۶، ۲۱۶	آتن، ۵۳
۲۱۷	آذربایجان، ۲۴، ۹۵، ۱۱۸، ۱۵۹
آمودریا، ۲۱۶	۱۶۸، ۱۷۹، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۸
آنکارا، ۱۸۸	آرارات، ۱۸۸
	آسیا، ۱۶، ۲۱، ۲۹، ۳۷، ۳۸، ۴۳
الف	۵۴، ۵۵، ۶۰، ۷۱، ۷۲، ۸۷، ۹۱
اردبیل، ۱۱۸	۱۰۳، ۱۲۱، ۱۲۴-۱۲۶، ۱۵۹
اردن، ۱۶۳	۲۰۶، ۲۰۷، ۲۱۶، ۲۱۷
ارس، ۸۴، ۱۴۴، ۱۵۳	آسیای صغیر، ۲۰۷، ۲۰۸
ارمنستان، ۲۴، ۵۸، ۸۵، ۸۷، ۱۱۵	آسیای غربی، ۲۱، ۱۶۰
اروپا، ۱۳، ۱۴، ۲۱، ۳۲، ۴۰، ۴۲	آسیای میانه، ۲۱، ۱۲۶، ۱۷۵
۵۴، ۵۹، ۶۰، ۶۳، ۷۱، ۷۴، ۸۰	آشور، ۸۴، ۱۰۴، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۶۸

انزلی، ۷، ۲۳، ۲۴، ۲۶، ۶۷	۸۱، ۸۴، ۸۷، ۸۸، ۹۱، ۹۳، ۹۶
انگلیس، ۹، ۱۷، ۲۴، ۳۵، ۵۸	۹۸، ۱۰۲، ۱۰۷، ۱۱۱-۱۱۳
۶۰-۶۲، ۶۴، ۸۳، ۸۴، ۸۶، ۸۷	۱۲۱، ۱۲۳، ۱۲۶، ۱۴۲، ۱۴۳
۹۳، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۴، ۱۱۶	۱۴۷، ۱۵۲، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۷
۱۱۷، ۱۱۸، ۱۲۰، ۱۷۹، ۱۸۴	۱۷۸، ۱۹۲، ۱۹۷، ۱۹۸، ۲۰۰
۱۸۵، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۸۸	۲۰۲، ۲۰۵، ۲۱۳، ۲۱۷، ۲۱۹
اوبرامرگو، ۲۱۶	اریخا، ۱۶۳
اورشلیم، ۲۸، ۵۲، ۹۲	اسپانیا، ۳۸، ۳۹، ۴۵، ۹۱، ۹۸، ۲۱۱
اوساکا، ۱۸	استانبول، ۱۴
اوکسفورد، ۱۱۸	استرآباد، ۱۱۸
اهواز، ۹۵، ۱۱۴، ۱۱۷، ۱۲۱	اصفهان، ۸، ۱۷، ۳۹، ۶۷، ۷۰-۷۴
ایتالیا، ۵۴، ۶۲، ۱۷۱	۷۷، ۷۸، ۸۰، ۸۲-۸۴، ۹۳-۹۵
ایران، ۶-۱۰، ۱۳-۱۸، ۲۱، ۲۳	۱۰۱، ۱۰۹، ۱۱۴، ۱۷۳، ۱۸۱
۲۵-۲۷، ۲۹، ۳۰، ۳۲، ۳۴، ۳۵	۱۹۳، ۱۹۶، ۱۹۷
۳۷، ۳۹، ۴۰، ۴۳، ۴۴، ۴۶-۴۹	افریقا، ۴۴، ۹۸، ۱۵۹
۵۱-۵۵، ۵۷-۶۶، ۶۷، ۶۸، ۷۱	افغان، افغانستان، ۱۷، ۷۲، ۸۷
۷۴، ۷۶، ۷۸-۸۲، ۸۴، ۸۶-۹۶	۱۱۶، ۱۴۲، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۸۷
۹۹-۱۰۲، ۱۰۶، ۱۰۸، ۱۰۹	۱۸۹، ۲۱۹
۱۱۱-۱۱۸، ۱۲۰، ۱۲۳-۱۳۰	اقیانوس آرام، ۱۵
۱۳۲، ۱۳۴، ۱۳۸، ۱۳۹	اقیانوس هند، ۳۲، ۱۱۷
۱۴۱-۱۴۵، ۱۴۷-۱۴۹، ۱۵۲	اکباتان، ۲۹
۱۵۳، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۵۹، ۱۶۱	البرز، ۲۶
۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۸، ۱۶۹-۱۷۷	امریکا، ۱۵، ۲۱، ۵۸، ۶۰، ۶۲، ۶۳
۱۷۹-۲۱۰، ۲۱۲، ۲۱۳	۷۱، ۸۰، ۸۱، ۸۴، ۱۱۳، ۱۴۳
۲۱۵-۲۱۹	۱۴۷، ۱۵۴، ۱۷۷، ۱۹۲، ۲۰۱
ایوان (صد ستون)، ۱۰۶	۲۰۲، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۲

ایوان مدائن، ۱۳۹	بوشو، ۲۵
	بوشهر، ۹، ۶۳، ۶۷، ۱۰۲، ۱۰۹-۱۱۴،
ب	۱۱۶، ۱۴۷
بابل، ۵۱	بهستون، ۱۰۷
بابل، ۵۱، ۹۲، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۹،	بیت المقدس، ۲۸، ۱۶۳
۱۷۵، ۲۰۰	بیزانس، ۱۲۲، ۱۹۰، ۲۰۳
باتوم، ۲۴	بیستون، ۱۰۶-۱۰۸، ۱۲۹، ۱۳۴،
باغ فردوس، ۱۹۱، ۱۹۲	۱۳۵
باغ نگارستان، ۴۴، ۴۵	بین النهرین، ۱۱۷، ۱۷۴، ۱۹۳
باکتریا (بلخ کنونی)، ۲۱۶	
باکو، ۷، ۱۵، ۲۳، ۲۴، ۱۱۸	پ
بحرین، ۶۱، ۶۲، ۱۶۸	پارتنون، ۵۲، ۱۹۲
بخارا، ۴۱، ۹۸	پارس، ۱۰۳، ۱۰۹، ۱۷۰
بخارست، ۳۱	پاریس، ۳۱، ۳۲، ۸۷
برلین، ۸۴، ۱۲۲	پاسارگاد، ۱۰۳، ۱۰۸، ۱۰۹
بریتانیا، ۶۲، ۱۱۳، ۱۱۸-۱۲۰،	پتولمائیس، ۲۰۸
۱۸۷، ۱۸۸، ۲۰۸	پرتقال، ۱۵
بصره، ۱۰۲، ۱۲۱	پرسه پولیس، ۱۰۳
بغداد، ۶۲، ۹۲، ۱۰۲، ۱۱۶، ۱۲۱،	پرشیا، ۹۶
۱۲۲، ۱۲۴، ۱۲۸، ۱۶۰، ۱۷۸،	پرشیس، ۱۰۹
۲۰۳	پروس، ۶۲
بلژیک، ۱۷۲	پل خواجه، ۷۷
بلوچستان، ۱۸۴	پل الله وردی خان، ۷۷
بندر انزلی (بندر پهلوی)، ۲۶	پو - سه، ۱۲۳
بندر شاهپور، ۱۸۴	پین کیانگ، ۸۵
بندر عباس، ۱۱۱، ۱۱۲	

۹۰، ۱۰۲، ۱۰۸، ۱۱۱، ۱۱۳،	ت
۱۱۴، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۳۲،	تاج محل، ۶۶
۱۴۵-۱۴۷، ۱۵۰، ۱۶۱، ۱۷۱،	تالار آینه، ۵۰
۱۷۲، ۱۸۴-۱۸۸، ۱۹۱، ۱۹۴،	تالار برلیان، ۵۰، ۷۵، ۱۹۳
۲۱۰، ۲۱۸، ۲۲۱	تالار عاج، ۵۰
تیسفون، ۱۲۴، ۲۰۹	تالار موزه، ۵۰
	تبت، ۱۷۴، ۱۷۵
ج	تبریز، ۲۷، ۸۹، ۹۲، ۱۸۵
جایلقا، ۱۶۶	تخارا، ۱۲۶
جاسک، ۱۱۱	تخت جمشید، ۸، ۵۳، ۷۶، ۱۰۲، ۱۰۳،
جلال آباد، ۳۰	۱۱۰، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۸۹، ۱۹۹
جلالیه، ۳۰	تخت سلیمان، ۱۰۹
جلفا، ۸، ۸۳، ۸۴، ۹۳	تخت طاووس، ۸، ۶۵، ۶۶
جهان آباد، ۶۶	ترکمن صحرا، ۱۸۳
	ترکیه، ۱۵، ۲۱، ۴۴، ۵۵، ۶۵، ۸۶
چ	۱۶۰، ۱۷۰، ۱۸۴، ۱۸۸
چالدوران، ۷۶	تکیه دولت، ۲۰۹
چانگ - چو، ۶۰	توپخانه، ۴۲
چرم سفید، ۸۰	توچال، ۳۵
چکواسلوآکی، ۶۱، ۱۸۶	توکیو، ۱۴، ۱۵، ۲۵، ۳۱-۳۳، ۶۵
چهارباغ، ۷۱، ۷۳، ۷۸	۷۱، ۸۶
چهارباغ (مدرسه)، ۷۷	توءدای جی، ۷۸
چهریق، ۱۸۴	تهران، ۷، ۸، ۱۴، ۱۵، ۲۴، ۲۶، ۲۷،
چهل ستون، ۸، ۷۲، ۷۵، ۷۶	۲۹-۳۵، ۳۹-۴۲، ۴۶، ۵۰، ۵۳،
چیای، ۲۵	۵۸، ۵۹، ۶۱، ۶۳، ۶۴، ۶۷، ۶۸،
چین، ۹، ۱۵، ۲۹، ۳۸، ۴۶، ۵۱، ۶۰،	۷۱، ۷۲، ۷۷، ۸۱، ۸۴، ۸۵، ۸۸،

د	۷۰، ۷۸، ۸۱، ۸۵، ۱۲۳-۱۲۶،
داراب، ۹۵	۱۳۱، ۱۳۲، ۱۴۳، ۱۵۲، ۱۵۹،
دایگوکودن، ۷۵	۱۶۷، ۱۷۳-۱۷۵، ۱۷۹، ۱۸۲،
دای گه شی، ۱۲۴، ۱۲۶	۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۶، ۱۹۹، ۲۰۴،
دای گه شی ایران، ۱۲۴	۲۰۶، ۲۰۹
دجله، ۱۲۴	
درنارا، ۷۸	ح
دروازه دولت، ۴۲	حیفا، ۲۰۸
دروازه مانی، ۱۷۵	
دروازه ناصریه، ۴۲	خ
دریاچه آب شور، ۹۵	خاربین، ۸۵
دریاچه نمک، ۶۸	خاوردور، ۲۹، ۱۰۶، ۱۹۴، ۱۹۹، ۲۰۷،
دریای چین، ۱۵	خاورزمین، ۲۱، ۷۱
دریای خزر، ۲۴، ۲۵، ۲۹، ۹۳،	خاورمیانه، ۶۰
۱۱۲، ۱۷۹	ختن، ۱۳، ۱۴، ۱۷، ۳۵، ۴۰، ۴۷،
دریای سیاه، ۲۴	۶۶، ۷۱، ۷۹، ۸۴، ۹۸، ۱۰۱،
دزفول، ۱۸۴	۱۰۲، ۱۲۴، ۱۲۸، ۱۳۳، ۱۴۲،
دکن، ۶۶	۱۵۰، ۱۵۳، ۱۸۳، ۱۸۹، ۱۹۱،
دماوند، ۷، ۳۵، ۳۹، ۴۰، ۴۶، ۶۸، ۲۱۸،	۱۹۶، ۱۹۸
دنا، ۸۰	خراسان، ۲۷، ۵۳، ۹۵، ۱۱۸، ۱۷۹،
دوشان تپه، ۱۸۵	خرم آباد، ۱۸۴، ۱۸۵
	خرمشهر، ۱۱۲
ر	خلیج فارس، ۶۲، ۶۳، ۹۵، ۱۰۲،
راکوبو، ۷۵	۱۱۲، ۱۱۴، ۱۱۷، ۱۲۱، ۱۶۸، ۱۸۴،
رشت، ۹۵	خورموسی، ۱۸۴
رشیدیات، ۲۷	خوزستان، ۶۱، ۱۱۵، ۱۱۹، ۱۸۳،

زاینده رود، ۷۱، ۷۷، ۷۸	ژم، ۷، ۱۸، ۱۹، ۲۸، ۳۲، ۴۶، ۵۰
زنجان، ۱۶۱	۵۹، ۷۲، ۸۲، ۱۰۱، ۱۰۴، ۱۰۵
	۱۱۱، ۱۱۳، ۱۱۶، ۱۲۶، ۱۷۶
ژ	۱۹۲، ۲۰۴، ۲۰۹، ۲۱۵
ژاپن، ۶، ۷، ۱۳-۱۸، ۲۱، ۲۶، ۳۱	رود آدونیس، ۲۰۷
۳۲، ۳۴، ۳۵، ۳۷، ۳۹، ۴۰	رودخانه کارون، ۱۱۴، ۱۱۷
۴۶-۵۱، ۵۴، ۵۵، ۵۷، ۵۸، ۶۰	رود دجله، ۱۶۸
۶۱، ۷۵-۷۸، ۸۱، ۸۴، ۸۸-۸۶	رود سیحون، ۲۱۶
۹۶، ۹۷، ۱۰۰، ۱۰۵، ۱۱۳	رودشور، ۹۵
۱۱۸، ۱۲۶، ۱۴۱، ۱۴۳، ۱۴۴	رود کرخه، ۱۱۹
۱۴۶، ۱۴۹، ۱۵۱، ۱۵۳، ۱۵۹	رود گنگ، ۵۲
۱۶۵، ۱۶۹، ۱۷۴، ۱۸۱، ۱۸۶	رود لار، ۲۱۸
۱۹۱، ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۷، ۲۰۲	رود نیل، ۵۳
۲۰۶، ۲۰۷، ۲۱۲	روس، ۵۱، ۸۶، ۱۴۳
س	روسیه، ۲۳، ۵۲، ۸۴، ۸۶، ۱۱۳
ساری، ۹۵	۱۷۲، ۱۸۵، ۱۸۷، ۱۹۵
سر مشهد، ۱۰۲	روم، ۱۱۵، ۱۲۶، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۲
سغدیانه، ۲۱۶	۱۳۷، ۱۷۵، ۱۹۰، ۱۹۲، ۲۰۷
سلوکیه، ۱۲۴	۲۰۸، ۲۰۹
سمرقند، ۹۸، ۱۷۵، ۲۰۳	رومانی، ۳۱
سن ژان داکر، ۲۰۸	روم شرقی، ۱۳۰
سنندج، ۹۵	ری، ۱۹۴
سوریه، ۱۱۶، ۱۹۰، ۲۰۸	ز
سویس، ۳۴	زابل، ۶۲
سیام، ۲۰۷	زاگرس، ۱۱۷

سی و سه پل، ۷۷

ع

عالی قاپو، ۸، ۷۲، ۷۴، ۷۵

عراق، ۱۰۲، ۱۲۱، ۱۲۸، ۱۳۹،

۱۸۸، ۱۸۷

عراق (بین النهرین)، ۱۱۷

عریستان، ۱۵، ۲۱، ۶۲، ۶۳، ۸۱،

۸۷، ۹۳، ۹۸، ۱۱۴، ۱۴۹، ۱۶۰،

۱۶۴، ۱۶۵، ۱۸۴، ۱۹۰،

عریستان (=خوزستان)، ۱۲۰،

عکا، ۲۰۸

علی آباد، ۶۸

عمارت، ۱۸۸

عمارت موزه، ۶۵

عیلام، ۱۰۲، ۱۱۹،

ف

فارس، ۲۹، ۶۲، ۶۳، ۸۰، ۹۵، ۹۶،

۹۸، ۱۰۲، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۲،

۱۱۴، ۱۱۷، ۱۲۳، ۱۶۸، ۱۷۰،

۱۸۴، ۱۸۷

فرانسه، ۲۴، ۳۱، ۳۳، ۴۳، ۵۴، ۵۵،

۵۸، ۶۰، ۷۱، ۸۳، ۸۶، ۸۷، ۹۵،

۱۰۱، ۱۱۳، ۱۴۵، ۱۸۵، ۱۹۲،

۲۰۱، ۲۰۸

فرنشینا، ۱۱۶

فرنگ، ۱۷۵

ش

شام، ۱۱۵

شط العرب، ۱۲۱

شمس العماره، ۵۰

شمیران، ۱۹۱

شوروی، ۲۴-۲۶، ۶۱، ۶۵، ۸۵،

۱۸۷، ۱۸۸، ۲۱۹

شوش، ۹، ۱۰۹، ۱۱۴-۱۱۶، ۱۱۹،

۱۳۱، ۱۸۹، ۱۹۹

شوشتر، ۹، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۸،

شوء سوءئین، ۷۸

شیراز، ۸، ۲۹، ۸۰، ۹۴-۹۸، ۱۰۱،

۱۰۲، ۱۰۵، ۱۰۹-۱۱۲، ۱۴۶،

۱۷۳، ۱۷۶، ۱۹۹

شیرین، ۱۳۴

شینجو، ۱۷۵

ص

صدستون (کاخ) ۱۰۵، ۱۰۶

ط

طاق بستان، ۹، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۵،

۱۳۹

کردستان، ۱۵۹، ۱۷۹	فلسطین، ۱۶۳
گردشول، ۱۰۹	فوجی، ۲۱۸
کرکوک، ۱۱۸	فوجی ایران، ۳۹، ۴۶، ۶۸
کرمان، ۹۵، ۱۷۹، ۱۸۱	فیروزآباد، ۱۰۲
کرمانشاه، ۵۹، ۶۷، ۱۰۶، ۱۲۸	
۱۳۵	ق
کرمانشاهان، ۹۵	قزوین، ۷، ۲۷، ۲۸، ۲۹
کرمل، ۲۰۸	قسم، ۹۵
کره، ۲۰۶	قصر شیرین، ۱۱۸، ۱۲۸، ۱۳۴
کلده، ۱۰۲	۱۳۹
کلکته، ۶۲	قصر (قاجار)، ۴۲
کلیسای آرامنه، ۸، ۸۳	قفقاز، ۲۴، ۲۵، ۴۱، ۸۴، ۸۵، ۸۶
کمبریج، ۱۱۸	۱۱۷، ۱۸۴، ۱۸۷
کولوسوم، ۱۹۲	قلعه مرغی، ۶۷، ۱۸۵
کومازاوا، ۳۱	قم، ۶۸، ۶۹
کوماموتو، ۵۱	قندهار، ۱۷۱
کویت، ۱۱۴	
کیرین، ۶۰	ک
کیلیکا، ۲۰۸	کابل، ۱۷۱
کیوتو، ۷۵، ۷۸	کاخ آپادانه، ۱۰۶
کیودو، ۱۲۴	کاخ ابیض، ۵۰
ک	کازرون، ۱۰۲، ۱۱۱، ۱۷۵
گرجستان، ۲۴، ۸۹	کاشان، ۷۰، ۱۹۳
گلستان (کاخ)، ۴۶، ۴۷، ۵۰، ۵۶	کتیبه بیستون، ۱۰۶
۷۵، ۹۹، ۱۰۰، ۱۹۳	کریلا، ۹۲، ۱۶۰، ۱۶۶، ۱۷۱

مسکو، ۱۴، ۲۳، ۲۴، ۳۲، ۶۰، ۱۸۷

مشهد، ۶۷، ۶۸، ۹۳، ۱۶۶، ۱۸۵

مصر، ۶۶، ۸۱، ۸۲، ۱۰۴، ۱۰۹

۱۱۶، ۱۱۷، ۱۴۴، ۱۷۲، ۱۹۰

۲۰۰، ۲۰۷، ۲۰۸

معبد آدونیس، ۲۰۸

مقبره شیخ صفی، ۱۷۹

مکه، ۱۶۶

منارجنبان، ۷۸

منچوری، ۵۱، ۵۶، ۸۵، ۱۵۹

موزه لئور، ۱۱۶

موزه ویکتوریا و آلبرت، ۱۷۹

موصل، ۹۲

مونبخ، ۶۱

مهرآباد، ۱۸۵

میدان توپخانه، ۴۳

میدان شاه (نقش جهان)، ۷۱، ۷۲

میدان نگارستان، ۴۴

ن

نارا، ۱۰۰

نجف، ۹۳، ۱۶۰، ۱۷۱

نفتون، ۱۱۷

نقش رستم، ۹، ۱۳۰

نهر ابراهیم، ۲۰۸

نیون، ۹۶

گندی شاپور، ۱۷۵

گیلان، ۱۱۸

گینزا، ۷، ۳۹، ۴۱، ۴۲، ۴۳، ۷۱

گینزای تهران، ۴۰

ل

لاریجان، ۲۱۸

لاله زار، ۷، ۳۹، ۴۰، ۴۲

لبنان، ۲۰۸

لرستان، ۱۱۶، ۱۱۹، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۵

لندن، ۶۱، ۶۳، ۸۴، ۱۸۶

لهستان، ۹۱

لیسبون، ۱۵

م

مازندران، ۲۶، ۵۵، ۹۴، ۱۱۸

ماوراءالنهر، ۲۰۶

محمرة، ۹، ۱۱۴، ۱۱۶، ۱۲۰، ۱۲۱

مدرسه شاه سلطان، ۷۷

مرغاب، ۱۰۹

مرودشت، ۱۰۳

مسجد جمعه، ۷۸

مسجد سلیمان، ۱۱۸، ۱۲۰

مسجد شاه، ۸، ۷۲، ۷۴

مسجد [شیخ] لطف الله، ۷۸

مسجد گوهرشاد مشهد، ۱۶۶

نیهون، ۹۶

همدان (هگمتانه)، ۲۹، ۹۵، ۱۰۶

هند، هندوستان، ۲۹، ۳۲، ۴۰، ۶۳،

۶۵، ۶۶، ۷۸، ۸۸، ۹۱، ۹۷،

و

۱۰۲، ۱۱۱، ۱۱۳، ۱۱۶، ۱۱۷،

واترلو، ۵۶

۱۲۵، ۱۴۶، ۱۵۹، ۱۶۹-۱۷۱،

ورسای، ۷۱

۱۷۴، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۹۶، ۱۹۹،

ویتنام، ۱۵

۲۰۶، ۲۱۶، ۲۱۷

هندوکش، ۲۱۶

ه

هیان جینگو، ۷۵

هاریین، ۸۵

هیگو، ۵۱

هتل آستوریا، ۴۰

هتل امریکا، ۷۰

ی

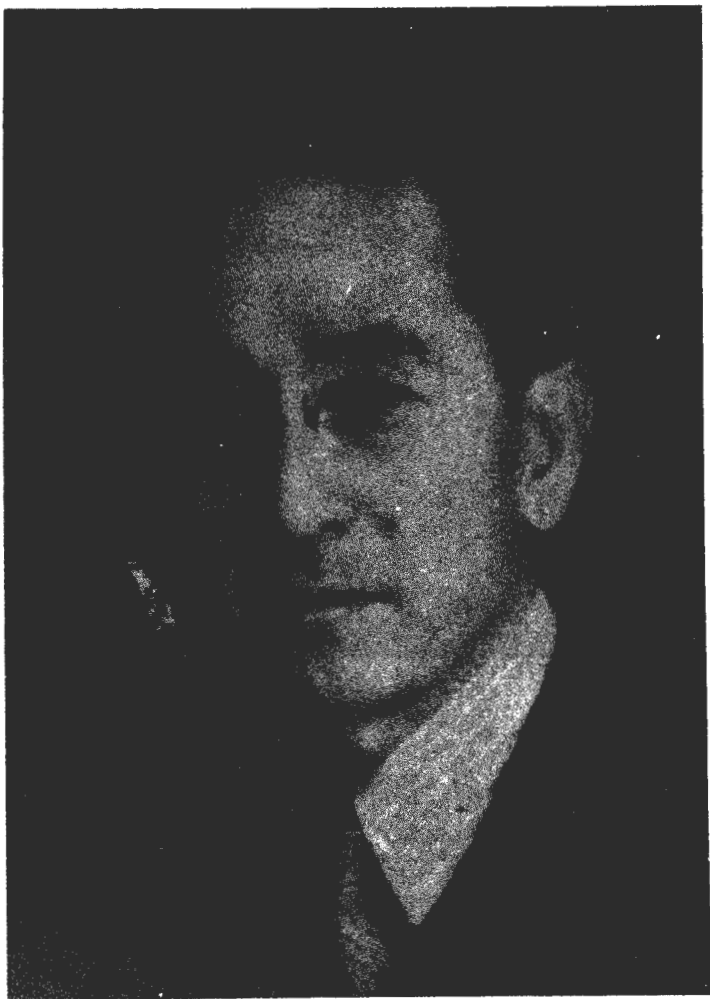
هرات، ۱۸۹

یونان، ۵۳، ۵۴، ۱۲۴، ۱۹۰، ۱۹۲،

هرمز، ۱۱۴، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۷۴، ۱۷۵

۲۰۷، ۲۱۰

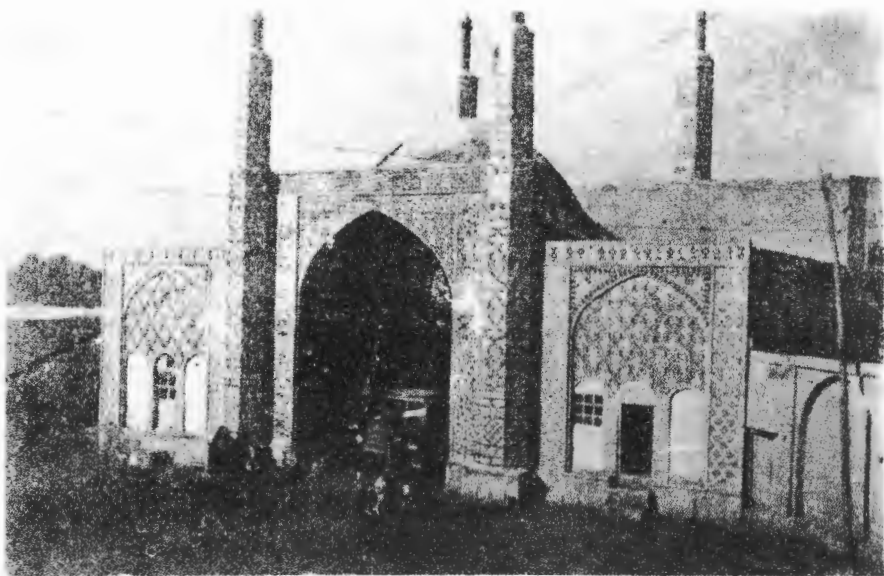
هفتگل، ۱۱۷



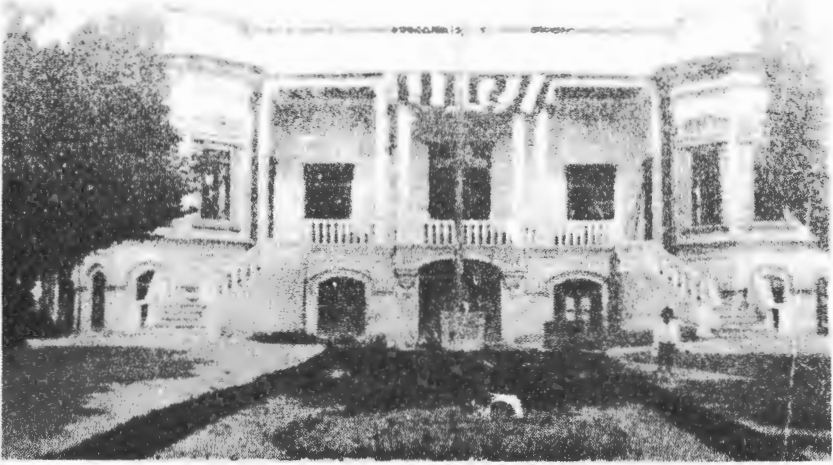
آكى ئو كازاما، نويسنده كىتاب



راه از انزلی به قزوین؛ سفید رود



دروازه قزوین، تهران



ساختمان سفارت ژاپن، تهران



سفر به حومه تهران. از راست: همسرِ سفیر لهستان، کلایو وزیرمختار



میدان (حسن آباد)، تهران



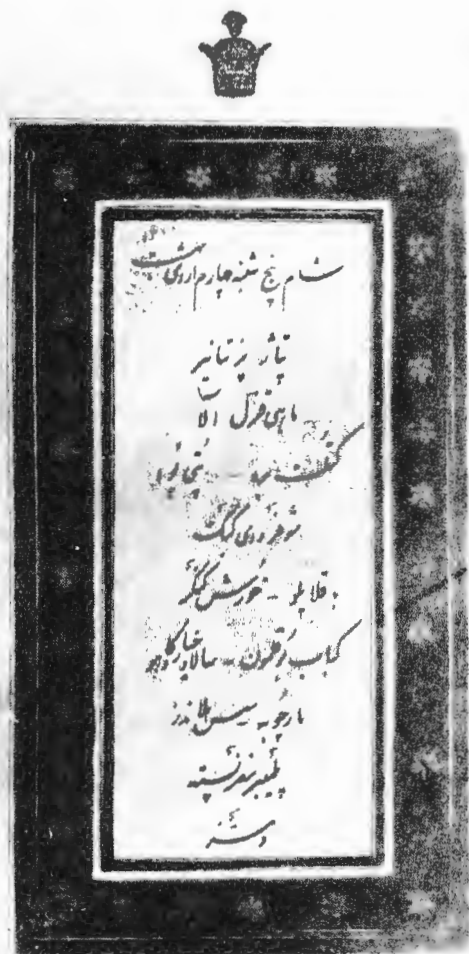
وزیر داخله استحضاراً خاطر نشان مینماید که بندگان اعلیحضرت همایون
شاهنشاهی دامت سلطنته بمبارکی و میمنت مجلس شورای ملی را برای هشتمین
دورهٔ تقنینیه در روز سه شنبه ۲۵ آذر ۱۳۰۹ افتتاح میفرمایند.

ادارهٔ مباشرت مجلس شورای ملی از جناب *وزیر فرهنگ و معارف* متمنی است
سه ساعت قبل از ظهر روز سه شنبه ۲۵ آذر ۱۳۰۹ در عمارت بهارستان حضور
بهرسانند

لباس تمام رسمی

کارت دعوت را همراه پیوسته

کارت دعوت به مراسم افتتاح مجلس



صورت غذا در مهمانی شام رضاشاه (سالروز تاجگذاری)



دسته راه پیمائی عزاداری محرم



دختران قالیباف کرد



عمارت عالی باغ فردوس در شمیران



حسب الامر بند کان علیحضرت ہمایون شانشاہی دست سلطنت
وزیر دربار پکی از جناب وزیر میرزا علی محمد خان وادام کارا
خواہشمند است روز پنجہ چهارم اردر بہت ساعت است بعد از
برای صرف شام در حضور ملوکانہ نقبر گلستان تشریف فرما شوند
بابس تمام رہی
شننی جواب است

نامه دعوت به شام جشن تاجگذاری



A Japanese Diplomat

in persia:

Journeys and Memoirs of Akiyo kâzâmâ; The First Japanese Envoy

(Resident Minister)

in Iran (1929~1932)

**Translated by
Dr. Hashem Rajabzadeh**



**Society for the Appreciation of
Cultural Works and Dignitaries**

Tehran 2001